

سفرنامہ ناصرالدین شاہ



بامقدمه
عبدالله مستوفی

بقلم ناصرالدین شاہ

سفرنامہ

ناصرالدین شاہ

بقلم

ناصرالدین شاہ قاجار

انتشارات مشعل: با همکاری انتشارات غزل
ناصرالدین شاه قاجار

سفرنامه ناصرالدین شاه به فرنگ

چاپ اول قطع جیبی

چاپ دوم: بهار ۱۳۶۲

لیتوگرافی: تصویر

چاپ و صحافی: بهارستان

حق چاپ محفوظ است

تیراژ ۵۰۰۰ نسخه

با تجدید نظر کلی

سال ۱۲۹۰ رسید از سال پیش همه میدانستند که شاه در این سال بفرنگستان مسافرت خواهد کرد. چهارماه قبل ملک‌خان ناظم‌الملک (ناظم‌الدوله بعد) که بسمت سفارت مقیم، بدربارلندن مأمور شده بود دستور داشت که ضمناً با سائر دول اروپا هم مذاکره کند و قرار طرز پذیرائی شاه را با دربارهای سائر دول نیز بدهد و شرایط این پذیرائی را معین نماید. بر اثر همین مأموریت بود که در اواخر سال ۱۲۸۹ سفیر مقیمی که از طرف دولت اطریش و مجارستان بدربار ایران آمد، در روز بار حضور رسمی از طرف امپراتور اطریش و پادشاه مجارستان شاه را بر قفن به آنکشور دعوت کرد. دولت روسیه و انگلستان هم با وجود همجواری و منافعی که در ایران داشتند، از این دیدار دوستانه شاه ایران اظهار خوشوقتی کردند. آلمان و فرانسه و ایتالیا و عثمانی و بلژیک و حتی سویس هم هر يك در نوبت خود باروی گشاده برای پذیرائی شاه حاضر شدند. شاه قبلاً معتمدالدوله فرهاد میرزا عموی خود را از حکومت کردستان به تهران احضار کرد که در غیاب او بانایب السلطنه پسرش کار سیاست سلطنت را اداره کند.

بنابر این برعکس مسافرتهاى داخلی قبل که تا چند روزی پیش از حرکت شاه، عامه مردم از قصد مسافرت او خبری نداشتند در این مسافرت از سال قبل همه کس میدانست که شاه باروپا سفر خواهد کرد؛ چنانکه دیدیم در لایحه قانونی پیشنهادی صدراعظم هم اشاره باین مطلب شده بود. در حکومت مقننه البته نباید کارها در خفا صورت بگیرد و مردم با کار ختم شده مواجه شوند بلکه باید لامحاله، از رئیس مسائل آگاه باشند،

مشیرالدوله باین قصد شاه را بفرنگ میبرد که ترقیات مادی و معنوی اروپا را که از اثر حکومت مقننه در کشورهای این قطعه دنیا حاصل شده است، برأی‌العین مشاهده کند و از کاری که باجرای آن تصمیم گرفته پشیمان نشنکند. پیشرفت و طرز اداره ممالك خارجه را ببیند و بداند که سایرین چگونه کشورداری میکنند تا وقتی که بایران برمی‌گردد، بمطالبی که از در خیر و صلاح عامه پیشنهاد خواهد کرد بیشتر اهمیت بدهد.

برای محافظت پایتخت، اردوی نظامی در بیرون دروازه دولت تشکیل

شد . شاه با کوبه واثانه قدرت برای تودیع با نظامیان رشید خود باین اردو رفت . صدراعظم فرمان شاه را که بموم افسران و افراد خطاب شده بود بصدا بلند خواند .

در این فرمان ، شاه مسافرت خود را باروپا که برای بهبود و تدارک وسائل ترقی قشون از قبیل اسلحه و مهمات و مشاق و غیره است ، بقشون خود اعلام و مراقبتی که در ترفیه حال افراد و افسران دارد از روی رویه یکساله گذشته نشان میدهد . در آینده هم بهبود وضع آنها را بر ذمه خود لازم و حتم می شمارد و آنها را بنظم و انضباط توصیه مینماید . از اعتمادیکه بآنها داشته و پایتخت و اسلحه و مهمات را باطمینان آنها سپرده است تذکر میدهد . نیابت سلطنت «عم اکرم» معتمدالدوله ، و «فرزند عزیز خود» نایب السلطنه را در کلیه کارها و نیابت ناصرالملک را در کارهای قشونی اعلام و بآنها وداع میکند چهاردهم صفر المظفر ۱۲۹۰ .

خلاصه در ۲۱ صفر شاه از تهران بزم این سفر اردو بیرون زد . پرنس منچیکوف و سایر مهمانداران دولت روس در رشت شرفیاب شدند . شاه در کشتیهائی که مهماندارها برای بردن او و همراهانش آورده بودند قرار گرفت . مشیرالدوله در انتخاب ملتزمین شاه هم سعی کرده است که اشخاص متنفذ در این سفر همراه باشند . عزالدوله برادر شاه و اعتضاد السلطنه و حسام السلطنه و نصره الدوله و عماد الدوله از شاهزادگان درجه اول ، الله قلیخان ایلخانی و عضدالملک و علاء الدوله که دونفر آخری درباری هم بودند از قاجاریه ، حسنعلیخان وزیر فواید ، مخبرالدوله ، معتمدالملک از وزراء ، شجاع السلطنه و شجاع خان از سرکرده ها ، امینالملک (امین الدوله) و امین السلطان از درباریها و حکیم الممالک و دکتر طولوزان از اطباء جزو همراهان و باقی هم از نیمچه وزراء و نیمچه اعیان هستند . معلوم میشود نظر مشیرالدوله که خود نیز جزو ملتزمین است ، این بوده است که گذشته از شخص شاه سایرین هم از اوضاع جهان با خبر شوند و در پی شرف و دادن کار کشور کمک کار او باشند .

روز چهارم ربیع الاول کشتیهای حامل شاه و همراهان از ساحل انزلی لنگر کشید و شاه به حاجی طرخان و از آنجا به ساراطوف و از آنجا با راه آهن به مسکو و از آنجا به پترزبورگ رفت . پس از چند روز اقامت در پایتخت روسیه از راه ورشو بآلمان رهسپار شد . چند روزی در برلن اقامت کرد و ضمناً سری هم بامیرنشین های جزو آلمان از قبیل باد و باویر و یکی دوجای دیگر زد و بخواک بلژیک و بروکسل عزیمت نمود و از این پایتخت به لیژ و از آنجا به دوور ، ساحل انگلستان و از آنجا بلندن نهضت نمود . پس از چند روز توقف از بندر پورت

اسموت بکشتی فرانسه که باستقبال آمده بودنشت و از ساحل شربورگ با قطار راه آهن پاریس آمد و بعد از چند روز اقامت بسمت ژنو رهسپار شد. پس از یکی دو روز گردش و اقامت بسمت شهر تورن پایتخت آنروزی ایتالیا حرکت و در تورن چند روزی توقف کرد. بعد بجانب میلان و از آنجا به وین پایتخت اتریش رفت و پس از چند روز اقامت از راه سالسبورگ به برننیزی (بندر ایتالیائی) عزیمت نمود و با کشتی که دولت عثمانی باستقبال فرستاده بود بجانب اسلامبول رهسپار شد. چند روز در آنجا اقامت کرد و با کشتی بحراسودرا پیمود و در بندر پوطی مجدداً وارد خاک روسیه شد؛ از آنجا باراه آهن و کالسکه اسبی به تفلیس و با کوا از آنجا با کشتی روز چهارم رجب ۱۲۹۰ وارد انزلی گردید.

در این مسافرت که حدود پنج ماه طول کشید. از طرف امپراطورها و پادشاهان و امراء و رؤسای جمهوری ممالکی که شاه با آنجا رفته حتی سویس که هیچگونه رابطه‌ای با ایران نداشت همه گونه احترام بعمل آمده و همه جا، نشان درجه اول کشور که پادشاهان داده میشده بدست رؤسای دول بشاه تقدیم گردیده است. زرنگی و متانت سدر اعظم و متانت و وقار ایرانیان با اینکه تقریباً همه از آداب اروپائی بی اطلاع بوده اند، همه جا چراغ راه آنها بوده برانندگی ایرانی را در تمام عالم منتشر کرده است. من خود از پیره ژنرالهای روس حکایاتی شنیده‌ام که تماماً مبنی بر حس احترام و عظمت نسبت بشاه و دلیل آداب دانی و نجابت همراهان اوست. این سفر بخوبی بر اروپائیان ثابت کرد که درباره ایران نباید از روی کتاب الف لیله و حاجی بابا و افسانه‌های محمدرضا بیک سفیر شاه صفوی قضاوت کرد. ایرانیها مردمانی با حیثیت و آبرو مند و نجیب و دارای ملکات فاضله هستند و بزرگمنش میباشند. شاه هم الحق در تمام موارد حق نمایندگی يك ملت که نسال با حیثیت را بخوبی اداء میکرده است. از عبد الله مستوفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روزنامه سفر فرنگستانست که بمیمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر
 بیهمتا و بخشنده مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسم: از طهران الی انزلی را
 سابقاً در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست
 مگر خروج از دارالخلافه طهران را با وقایعی که تا انزلی روی میدهد انشاءالله
 تعالی مینویسم بعد از آن از روز جلوس در کشتی تفصیل همراهان در طی روزنامه
 کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی و حسن توفیقه

روز شنبه بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام است که اخبار
 سفر فرنگستان شده است و چندروز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده
 و هیچ احوال خوب نبود کسالت وضعف بنیه بسرحد کمال بود بطوری که هرگز
 خود را بآن کسالت ندید، بودم متوکلا علی الله تعالی بیرون آمدم صدراعظم
 و غیره بودند قدری ایستاده رفتیم و از در کوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم
 جمعیت زیادی در داخل و خارج شهر در راه و بیراه بودند را ندیم بطرف اسب دوانی
 امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر
 شده بودند نهار آوردند بی میلی قدری صرف نمودیم امیر اخور تیمور میرزا احسام
 الدوله حاجی آقا اسمعیل و سایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چند روز بود
 ناخوش بود امروز آمده بود بعد از نهار اسبها را دوانند اسبهای مراد بیک نایب که
 از اسبهای اصطبل خاصه است چهار بیرق اول را برداشته یک بیرق اول را هم اسب
 وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال مهدیقلیخان بیرق چهارم را در دوره آخر برداشت
 بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهت وداع بحضور آمدند صدراعظم و سایرین

هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن رانندیم سراپرده‌های تازه که همه ترمه وزری وغیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهدعلیا بکن آمدند والدہ شاه را دیدم ایشان دوشب در آنجا ماندند بادشیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست و چهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن و همان روز سوار شده بجهة شکار بماهوهای حوالی کن رفتیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب‌الملک - صنیع الدوله - محمد باقرخان - حسین خان - اسدالله خان بودند میرشکار از شهر آمده وشکار پیدا کرده بود قبل از نهار يك تکه گوساله با چهار پاره زدم الحمدلله خوش گذشت بازاحت بمنزل مراجعت کردم بحمدالله مزاجم در نهایت صحت وسلامتست وکسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است وهنوز خوردنی نشده چغاله وشکوفه هم در شمراوات قریب باتمام است گل زردو گل سرخ هم تک تک دیده میشود مهدیقلیخان يك شب بشهر رفته باحالت ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست و پنجم

در عمارت کن توقف شد امین الدوله غلامحسین خان محقق «حکیم طولوزان» وجیه‌الله میرزا از شهر آمده‌اند

پنج شنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضدالملک عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب گردانرا در گودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد انیس الدوله از شهر آمد تکسر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدراعظم هم آمده است امروز «منیف افندی» ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده

است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترمه و غیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرت الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنه عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاه داشته بودند الحمد لله باد نمیوزید ایلچی آمد دو نفر هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی «شارژدافر» هم همراه او آمده بود مرخص شده بمملکت خود بروند «منیف افندی» زبان فارسی و فرانسه میدانند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنأ متوسط است آصف الدوله وارد شد

شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم بتنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر يك سنك آب جاری بود آفتاب گردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود از پیشخدمتان امین الدوله ادیب الملک و غیره نیز بودند

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصی که امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا وقایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت نقاقت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز بحضور آمد جناب آقاسید اسمعیل مجتهد بهبهانی بدیدن آمده بودند خازن الملک جواهر آلاتی که باید همراه برد آورده بود

سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصی که از شهر آمده بودند از شاهزادگان و غیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمده دعای سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج رأس اسبی که از عربستان بجهت اصطبل خاصه آورده بودند از سان حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد دبیر الملک هم سوار اسب درازتر کمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت نمود

از شاهزادگانی که همراه بودند معتمدالدوله حسام السلطنه اعتضاد السلطنه عماد الدوله نصره الدوله بود معتمدالدوله از «قوری چای» مرخص شده بشهر معاودت نمود «مسویو بکر» وزیر مختار دولت روس که تا انزلی بایستی بیاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت است صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم «طولوزان» هم امروز از شهر آمده مهدیقلیخان امروز شکار رفته بود يك آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوم

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسخ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیر الممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضدالملک دیشب از شهر آمد ناصرالملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرخص شده بشهر معاودت نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر مراجعت کرد

پنجشنبه سیم

صبح سواراسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسنعلیخان وزیر فواید میرزا قهرمان امین لشکر و غیره و غیره هم ملتزم رکاب بودند محمدتقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب بجهة اصطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرانید يك صد نفر سواره مکرری بسر کردگی حاجی آقاییک از سان گذشتند قدری از راه را با صدر اعظم صحبت کنان رانیدیم بعد از آن بکالسکه نشستیم منزل امروز کارزان سنگست مسافت راه سه فرسنگ است نهار را در منزل خوردیم اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند همه جا سبزه و مرغزار است «صاری اصلان» که از شهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه شده بطرف عبدالله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است

هوا گرم گرد و خاک بسیار بود در آخر زراعت قشلاق بنهار افتادیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته در اطراف و حوالی گردش میکردم يك خر گوش و يك بلدرچین با يك قطعه زرد دره صید کردم امروز «حکیم دیکسون» و «مسیو طومسون» نایب سفارت خانه انگلیس را دیدم که بفرنگستان می آیند میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معاون الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس دفتر لشکر هم امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج فرسنگ مسافت راه است از دهات خاکی علی وغیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدراعظم وزیر مختار دولت روس را با «کر بل» مترجم دم کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان آمده بود بحضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب آجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین مثل اسحق میرزا سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلانتر و کدخدایان شهر و غیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته بحضور آمده معرفی شدند نهار در بین راه صرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امیر خلوت که عقب مانده بود بچاپار رسیده بار دو ملحق شد سواره ابوابی جمعی اسدخان قراباغی که جزو غلامخانه هستند با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته سان بدهند پسر اسدخان که سر کرده سوار است جوان خوبی است نزدیک بشهر سواراسب شده با صدراعظم صحبت کنان وارد اردو شدیم صدراعظم مرخص شد بشهر رفت باد سرد سختی می آمد شب گذشته بسیار کم خوابیده بودم امشب زودتر میل با استراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقا بابا است صبح باران شدیدی می آمد و با اینکه مدتی باریده

بود باز می بارید این باران برای قزوین بسیار نافع بود ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدراعظم صحبت کنان از کنار شهر گذشته افتادیم بجاده آقا با بادییرالملک از اینجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز بر خلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا یکسره گل و سبزه است در باغات قزوین یکنوع گل ورک دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد گفتیم از ریشه و تخم آن بیاورند در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریده محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیش خدمتان مشکوة الملک و غیره بودند چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که کل تجیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد و هیچ کس را قدرت بیرون رفتن نبود و از شدت سرما همه افسرده و از کار مانده بودند

دوشنبه هفتم

باید بخرزان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه بدو سوار اسب شده کالسکه ها را بر گردانند و صحرای امروز همه سبزه و گل بود اما سرما بهیچ وجه نمیگذاشت کسی احساس چیزی نماید یا ملتفت حضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلچه و سرداری خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر گدوک خرزان دره بود که آب کمی می آمد آنجا بنهار افتادیم باد قدری ساکت شده بود عضدالملک امین حضور صنیع الدوله عکاس باشی «حکیم طولوزان» محقق و غیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه «غیاثوند» میکنند حسنعلیخان جنرال که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد با صدراعظم صحبت کنان می رفتیم

بالای کوه ده بنظم آمد گمان کردم «خرزان» است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل آباد است که اسمعیل خان «غیاثوند» سر کرده سواره غیاثوند تازه احداث و آباد کرده است خوب جائی را آباد کرده که هم فزاعت آن دیم است از اسمعیل آباد یک فرسنگ و نیم رانیدیم تا بخرزان رسیدیم اعتضاد السلطنه نصره الدوله نصر الملك را در راه دیدیم نصرت الدوله شکایت زیاد از سرما و باد دیشب داشت می گفت خیلی صدمه خوردم الحمد لله وارد منزل شدیم باد نبود اما مه غلیظی در هوا بود گاهگاه هم میبارید جوهر سرما بطوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست .

سه شنبه هشتم

منزل امروز لو شان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدر اعظم و ایلخانی و صاحب دیوان صحبت کنان می رفتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره ها و کوه ها را حاصل کاشته اند مهدیقلی خان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره های اسب زرد زیاد بود خلاصه همه جا رانیدیم مهدیقلی خان جلو رفته بود آفتاب گردان زدند آب شاهرود زیاد بود و گل آلود عضد الملك عکاسباشی صنیع الدوله مشکوه الملك امین السلطنه امین حضور مهدیقلی خان و جیه الله میرزا غلامحسین خان امین السلطان جعفرقلی خان و غیره بودند نهار آوردند آدم و جیه الله میرزا که در شرط کوفه بآب زده بود با کمال جرأت اینجا هم با اسب بآب زد الحق خیلی جرئت کرد تا عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل رانیدیم زیر پل دو کالسه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهت فروش بطهران می برد هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره وسیعی زده بودند بحمد الله بادهم نبود صدر اعظم بعضی نوشتجات از معتمد الملك آورد ملاحظه شد .

چهارشنبه نهم

امروز منجیل میرویم صبح زود سوار شده رو برای نهادیم حسام السلطنه از راه «بکندی» آمده بود بکندی را تازه خریده است در منزل آقا بابا از اردو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته

گرم بودم گس زیاد بود راه هم خوب نبود و از پیراهن رفتیم تا بجنگل بالا بالا رسیدیم کنار رودخانه بنهار افتادیم صبح امروز گنه گنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده رو بمنزل رانندیم در بین راه امیر ابراهیم خان حاکم رحمت آباد نعمت الله خان رشتی نصر الله خان طالش «گرگان رودی» دیده شدند سواره ابواب جمعی نصر الله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند نزدیک بمنزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سرو «هرزه بیل» باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو زد لهذا اردو را نزدیک منجیل در دره که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه در این منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای زیتون که در آنجا رسته یکسر بطرفی که باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال منجیل و هرزه بیل همه جا حاصل کاشته اند یکسر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یکنفر فراش را در لوشان مار گزیده حکیم «طولوزان» مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد.

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیر تر سوار شده با صدراعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و مترددین بسمت گیلان از همانجا است در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانة دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع بهمان صحت مزاج است که در هشت سال قبل ایشانرا دیده بودیم از پل گذشته بسرعت رانندیم تا «بفیل ده» رسیدیم همان مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد باز همانجا بنهار افتادیم نارنج بهار کرده و انار تازه گل داده بود طول راه امروزه موجب کسالت شد سه ساعت بغروب

مانده وارد منزل شدیم سرا پرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب باز و شناگر زیادی دیدیم که در آب سفیدرود که در طول راه واقع بود شنا می کردند .

جمعه یازدهم

باید بطرف اما مزاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتم راه امروز بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم گل زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شدیم با صدر اعظم صحبت می کردیم که ناگاه پای اسب صدر اعظم در گل لغزیده از اسب پرت شد ولی بهیچوجه صدمه نخورد و شخصی دیگر هم گفتند از مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آنها امین السلطنه بوده از قاطر پرت شده مرده است اعتضاد السلطنه عماد الدوله از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوری که طفل میتوانست از آن عبور نمود ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه مزبور که وصل بسفیدرود می شود بنهار افتادیم چمن خوبی بود در سایه درختی نشستیم مشکوۃ الملك صنع الدوله حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است درشکه ما را حاضر کرده بودند در آن نشسته ماندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود بشهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود بر خاسته قدری راه را سوار اسب بودیم بعد بدرشکه نشستیم وزیر مختار دولت روس و «مسیو کریل» مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه گاه میان جنگل میخواند از ده سراوان پادشاه آقاجی هم گذشتیم معتمد الملك که از رشت باستقبال آمده بود با میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملك که با «پرنس منچیکوف» مهماندار از «پتر بورغ» آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از

طهران مأمور پذیرائی مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست‌چپ راه در سایه درختان جنگلی صرف نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام آنرا با آجرو گچ ساخته‌اند معلوم شد که معین التجار گیلانی باشراکت جمعی دیگر آن بازار را ساخته‌اند از علماء لاهیجان و غیره جمعی کثیر با استقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا طاهر و حاجی میرزا عبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از کالسکه پیاده شده با سب سوار شدیم صدراعظم وزیر مختار دولت روس نیز سوار شده با ما صحبت می‌داشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر با استقبال آمده بودند شش ساعت بغروب مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر از برای مازده بودند «پرنس منچیکوف» مهماندار «کولونل بیراک» آجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس «مسیو کریل» مترجم سفارت حکیم الممالک یک ساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند «پرنس منچیکوف» شخص محترم و از اعیان دولت روس است و جنرال آجودان مخصوص امپراطور و سناً قریب بشصت سال دارد .

یکشنبه سیزدهم

صبح سوار اسب شده برای انزلی رانیدیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی از اهل شهر تا نزدیکی «بوسار» ایستاده بودند از بوسار با نظر از اسب پیاده شده بکالسکه نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته‌اند رسیدیم به پیره بازار در سردر گمرک خانه نهار خوردیم لنگه و کرجی دولتی و غیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلتکه نشستیم قدری دور تر از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک بخارا را نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است که بسیار قشنگ و خوب ساخته‌اند و دو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از کشتیهای روسی وزیر مختار روس «وامیرال بونیکین» و حکیم طولوزان نشسته بودند در کشتی دیگر موزیکانچیان روسی بودند و ما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودم ساخته آمده و آنچه لازمه زینت است از آئینه‌ها و اسباب اطاق بسیار ممتاز این

کشتی دارد و ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید بعد از تماشای اطاقهای کشتی
 برعشۀ آن که سایبانی از ماهوت گل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار روس دریا بیگی،
 را بحضور آورده معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان مارسیدند
 شاهزادگان عمله خلوت که بکشتی مداخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند
 چهار ساعت بغروب مانده وارد انزلی شدیم صدراعظم متمد الملك امین السلطنه لدی-
 الورد بکشتیهای روسی که دور از انزلی لنگر انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان
 و بارها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس آمده بود که همه از کشتیهای جنگی
 معروف روس هستند ولی چندان تندرو نیستند کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی
 راحت تر و در حرکت سریع تر هستند کشتیهای جنگی مزبور باما نخواهند آمد از
 انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
 در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب
 مرحوم نظام الدوله نایب الحکومه گیلان بود با تمام رسید حالا هم جزئی کاری دارد
 که متمد الملك تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف
 ایوان و غلام گردش دارد و بنای آن تماماً از آجر و سنگ و گچ است مگر همان علام
 گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و
 اسباب چراغ خوب در اینجا موجود و آماده است چشم انداز این برج از چهار سمت
 بدریاست خلاصه با سردی میوزید شب ماهتاب خوبی بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم
 در غازیان آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خداروانه حاجی طرخان میثوم صبح
 زود برخاسته بدریا نگاه کرده دیدم متصل قایق و کرجی است که بارو آدم از انزلی
 بکشتیها حمل می کنند هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصر می آمد قدری موجب
 وحشت شد قدریکه گذشت هوا صاف و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط
 داشت تعجیل در حرکت بهتر مینمود فرستادیم صدراعظم را آوردند همراهان را

اسامی اسبها

اسب جلفه اسب ظل السلطان اسب جافی اسب صباح الخیر حسام السلطنه حکیم طولوزان میگفت دریا بیگی روس سربطری آب جوش را خواسته بود باز کند سربطری شکسته پارچه از شیشه بچشم او پریده يك چشم او نابینا شده است بعد دریا بیگی را دیدم که عینک آبی گذاشته بود از خود او سؤال کردم همان تفصیل را ذکر نمود زیاده افسوس خوردم نزدیک عصر که بعرضه کشتی رفتیم کشتی بر انتسکی را دیدم که متجاوز از یکفرسنگ دور بود شب را با کمال راحت خوابیدیم .

سه شنبه پانزدهم ربیع الاول

اول طلوع با ابتداء دماغه آبخاران رسیدیم هر قدر جلو تر می رفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر محسوس میشد این سواحل خشک و بی درخت است و جزء باد کوبه محسوب میشود بوته گز زیاد داشت در بعضی جاها سنگ دیده میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت می کرد که آدم و حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف آن چند خانه وار سکنی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست راست جزیره پیدا بود بعضی بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفت است اما حالا هیچکس آنجا نیست از قراری که گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند صدراعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد بباد کوبه بردند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوری که امواج مثل کوه بلند میشد همه اهل کشتی با حالت متقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدولو ده باشی و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خودداری می نمودیم از صاحب منصبان و عمله کشتی جز امیرال و چند نفر از ملاحان و غیره سایرین افتاده بودند خلاصه بخطر عظیم گرفتار شده بودیم باز فضل خدا شامل حال بود که يك باد مساعدی از عقب کشتی مامی آمد که مارا زودتر بطرف مقصد می برد شب را تا صبح همین طور دریا

متحرك و مواج بود مع هذا اندكى خوابیدم صبح كه برخاستم بدریا نگاه كردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم كه معلوم كنیم درچه نقطه واقع شده ایم امیرال اطمینان می داد كه تا ده ساعت دیگر نزدیک بدهنه شط ولگا خواهیم رسید كه عمق دریا چهارپنج ذرع بیشتر نیست و باین واسطه تلاطم نخواهد داشت خلاصه نزدیک بعصر بعضی كشتی بادی دیده شد كه از جمله آنها كشتی بود كه از حاجی طرخان بسواحل لنكران و مازندران میرفت كشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران يكساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بجائی كه معروف بقرا تین است كه كشتی بزرگ داخل آنجا نمی تواند شد و باید از این كشتی بكشتی كوچك نشسته بحاجی طرخان برویم كشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی كه دریا آنها را گرفته و ناخوش بودند كم كم بحال می آمدند بعد از شام حاكم حاجی طرخان را پرنس منچيكوف بحضور آورد اسم حاكم مسیوپین (Pipine) است آدم درستكار و قابلی بنظر می آمد زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی طرخان رفت كه هنگام ورود ما آنجا حاضر باشد كشتی كوچكى كه باید ما را بحاجی طرخان ببرد موسوم بكوكت و خیلی قشنگ است بعد از شام بآن كشتی رفتیم كشتی كوچك دیگری هم بهمین وضع بجهت شاهزادگان و سایرین حاضر کرده بودند كشتی ما را كشتی كوچك بخاری میکشید امشب را بسا كمال راحت خوابیدیم .

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی طرخان شدیم صبح برخاسته باطراف نگاه كردم دیدم الحمدلله از دریای بزرگ خلاص شده برودخانه وسیعی كه اسمش ولگا است رسیده ایم و عجب صفائی دارد باز عرض رودخانه بسیار است چنانكه از همان يك شعبه كه ما عبور می كردیم البته هزار ذرع عرض داشت گلوله تفنگ متداولی از این طرف بآن طرف نمیرسد آبش گل آلود و بغایت تند مانند دریای مواج روان است سواحل

رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بیدمتعارفی و بیدمشکوزمینها همه چمن و مرتع است و اغلب ایلات «قللوق» که مذهب بت پرستی دارند در آنجا سکنی گرفته اند لب رودخانه الاچیق زده مواشی و اغانم زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند و غیره دارند چنده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی طرخان شمرده میشود دیده شد که در کنار رودخانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد در هر ده يك کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است کشتی مامحاذی هر يك از این دهات که میرسید اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورا می کشیدند در این دهات بهیچوجه باغ و زراعت دیده نشد مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپوژنیکوف (Sapogenikoff) بود ماهی مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که نتوانسته بودند نمک سود نموده نگاه دارند و زیاد عفن شده بود و رودخانه انداخته بودند آب رود «ولگا» بسیار گوار است بعضی طیور از قبیل کلاغ و ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار بسیار در هوا دیده میشد يك کلاغ و يك سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زدم دو کشتی کوچک بخاری و شراعی که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه راندم تا مقارن ظهر از دور سواد حاجی طرخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع و باشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره مابین دوسه شعبه رودخانه واقع است يك شعبه بزرگ رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد روی آن بنا شده است و طرفین رودخانه کوچه و خانه است مساجد زیاد دارد که اکثر آنها متعلق بتاتارها است يك مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایران است خلاصه وارد شهر شدیم کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیابهای بادی متعدد دیده شد از دحام غربی از مردوزن بود انواع ملل و طوایف

* هورا باصطلاح روسیه عبارت از تهنیت و رود دعای خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده باواز بلند متفقاً با دایر میسرانند و حال در جمیع فرهنگ معمول و متداول است

از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس و غللو و غیره در کنار راهها و معابر گروه گروه بودند و پیوسته هورا میکشیدند همه جا از توی رودخانه آمدیم تا رسیدیم باسکه کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروزه صبح میرزا ملکم خان و بریمانخان و میرزا اسدالله خان قونسول تقلیس و میرزا میکائیل برادر ملکم خان از حاجی طرخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکه آمدیم بمحض آنکه قدم بخشکی نهادیم یکدفعه جمیع مرد وزن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده همهمه غریبی بود طرفین معابر و راهها چندانکه گنجایش داشت مردوزن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت و شکوه ساخته بودند طاق نصرت را علی سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهرها میسازند از دم اسکه الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلاتر شهر چنانکه در روسیه رسم است که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد و بر آن نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان در آن نهاده تاریخ ورود ما را بشهر حاجی طرخان نقش کرده بودند کالسکه روبازی که بچهاراسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق قانون روس جلو اسبهارا بدست گرفته ایستاده بود «پرنس منچیکوف» را با خود در کالسکه نشاندم یکدسته سواره قزاق هم در عقب کالسکه میآمدند و جمعی کثیر از مردوزن و پیرو جوان پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک و همهمه زیاد بود همه جا اطراف کوچه ها و مناظر و خانه ها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدارالحکومه که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دارالحکومه بنظام ایستاده بودند همه جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده از جلوصف آنها گذشتم سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دارالحکومه بسیار عالی و وسیع و پر «یورت» است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشد محض پذیرائی کوزه های گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد از تالار سلام و طاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است

در اغلب از اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای معمول ایران است یعنی در گوشه‌های اطاق قدری از دیوار را بطور خروجی از کاشی سفید جلو آورده اند که آتش را از عقب می‌افروزند بعد بواسطه منافذی که در این خروجی تعبیه شده هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر حمام میرود سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و گل و غیره در آنجا آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دوشیر آب در آن جاری میشد یکی سرد و دیگری گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاه داشت زمین حمام را با حصیر بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبی است و بالای پله‌ها دریچه ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام می‌کنند شیرهای آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم «مسعود و بسکی» وزیر مختار نمسه و «مسیوط و مصون» نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از جلو بمسکو بروند بعد حاکم حاجی طرخان و پرنس منچیکوف و کولونل براك و مسیو کریل آمده گفتند که اگر میل دارید مشق تلمبه‌چیها را تماشا نمائید. بعد از اجازت ماعلامت آلارم یعنی علامت اضطراب از یانقین رادر برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات تلمبه‌چیها با عراذه تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراذه هر محله بر يك مخصوص بودند همینکه در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها يك سمت میدانرا که عمارتی بود چنین تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه‌ها را بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب می‌افشانند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشاخانه رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه كوچك و از حمام غربی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر ندارد همینکه وارد شدیم پرده را بلند کرده انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیگرها را از مقوا ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه

سه مرتبه پرده بلند شد و سه بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشاخانه بیالا خانه جنب آن رفته قدری از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت.

پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیو علی آله السلام و الصلوات است و امروز باید بتوسط کشتی برویم به «سار تیسین» از آنجا برآه آن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار با طاق سلام رفته اعیان و نجبای حاجی طرخان و صاحب منصبان ساخولی آنجا از نظامی و غیر نظامی همه حاضر بودند معرفی شدند بعد از انقضای سلام به کالسکه نشستہ رفتیم بمسجدی که مخصوص بمسلمانان شیعه است پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خویست باز امروز از هر کوچه که می گذشتیم مردم با طرف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دیشب گرد و خاک کوچه ها را فرو نشانده بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیش نماز خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل رشت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری بفارسی گفته بود خواند بعد به مسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در آنجا بودند مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای آنها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه به مسجد شیعه ها است بعد بعمار تیکه بعضی از اسباب پتر کبیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفتیم دوقایق بزرگ آنجا دیده شد که پتر کبیر بدست خود ساخته بود بخصوص یکی از آنها را که بسیار خوب منبت کرده بود صورت پتر کبیر و کاترین را هم آنجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پتر کبیر بوده و معروف است که این پادشاه با پرنس منچیکوف جد

همین پرس منچیکوف که مهماندار ماست در آن شراب میخورد و است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی طرخان که معاصر او بوده بخشیده است کتاب قانونی هم با آن صندلی بود که از طرف کاترین بجهت اهالی حاجی طرخان فرستاده شده دیگر از اسباب نجاری پتر کبیر از ازاره و کلنک و تبر و غیره بود که با آنها کشتی می ساخته است بر دیوارها بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و بیرون درازدو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا به اسکه رفته بکشتی بخار موسوم بالکسندر که از کمپانی است نشستیم سایر همراهان هم در این کشتی هستند. این کشتی بسیار بازینت است اطاقهای خوب و وسیع دلواز دارد پنج ساعت بغروب مانده کشتی حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تندرو است در بین راه چند کشتی دیده شد که از سار تیسین بحاجی طرخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتیها بودند رودخانه ولگا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جاها اینقدر عریض است که سواحل بهیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر در این رودخانه پیدا میشود دهات معظمه دارد که از کنار رودخانه نمایان است طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگی خوش وضعی از قللتهای بت پرست است همه سواحل رودخانه پیدا است تپه است و چمن و سایر اشجار بسیار خوش منظر است گله گله خوک سیاه و ابلق در سواحل چرامی کردند گوشت این حیوان را اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه از این عظیم تر در این قطعه دنیا و ساحل از این خوش منظر تر دیده نمیشود دقیقه نمی توان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت بود شام خورده خوابیدیم

جمعه هجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و طوفان سختی در طهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر «سار تیسین» شدیم که ابتداء راه آهن از آنجاست و در بلندی

کنار رودخانه ولگا واقع شده و طول شهر سمت رودخانه است يك شعبه از آب رودخانه از وسط شهر میگذرد که شهر را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن میشود جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در آنجا جمع شده بودند همینکه کشتی لنگرانداخت کالسکه های بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم حاکم ساراطوف (Saratof) که شهر ساریتسین (Tzaritsin) جزء حکومت اوست بحضور آمد اسمش «کاوکین و ارافسکی» (Gavkin Varascki) است مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجبای ساراطوف و غیره و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند يك دسته موزیکانچی خوب هم آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران را بالای طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجدداً بکشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام صرف نموده یک ساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی طرخان از آنجا مرخص شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکه های راه آهن از کالسکه های مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقهای متعدد از سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم تخت کالسکه ها همه بهم وصل بود طوریکه به جمیع کالسکه ها میشد رفت و آمد اشخاصیکه در کشتی قسطنطنیه با ما بودند در کالسکه ها نشسته و شاهزادگان و سایرین بایک دستگاه کالسکه دیگر از عقب میآمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخار می نشینیم بسیار خوب و راحتست ساعتی پنج فرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای خوب گذشته ایم بجهت اینکه هر چه بصرانگاه کردم همه جا سبزه چمن و گل و گیاه و چشم و مادیان و گوسفند و خوک و غیزه دیدم و در هر دوسه فرسنگ يك ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه می کردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن از يك پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون (Don) میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو

سه ميل يك قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ يك استاسيون (Station) ساخته اند استاسيون محل ايستادن راه آهن است براي چرب کردن عراده ها و خوردن قهوه و غذا كه در حقيقت منزلگاه است بنای استاسيونها بسيار خوبست و هميشه چند كالسكه بخار براي حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسيون حاضر است امروز از ايالت تامبوف (Tambouf) ميگذريم دريكي از استاسيونها از كالسكه پائين آمدن صاحب منصب و سرباز و زن و مرد زيادي آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتيم همه جوانهاي خوب و خوش اسلحه بودند اين استاسيون قصبه بوري سبلسك (Borisoblebsk) است جمع كار گزاران نظامي و قلمي اين شهر باستقبال آمده بودند بعد از ديدن اينها مجدداً بكالسكه نشسته راه افتاديم راه امروز غالباً از ميان جنگل سرو و كاج است تندي حركت كالسكه بطوري بود كه كلاغ و قتيكه در پرواز بود كالسكه بمحاذي او رسيده از او ميگذشت و كلاغ عقب ميماند از جنگل كه گذشتيم صحرا و چمن و زراعت بود در اين فصل زراعت اينجا ميتها يك بند انگشت از زمين بلند شده است خلاصه رسيديم باستاسيون كوسلوف (Koslof) آنجا جمعيت زيادي بود حاكم و كار گزاران اين ايالت همه حاضر بودند قصبه خوبي بود مهمانخانه عالي بسيار خوبي سراه بودند هر هم حاضر كرده بودند نجبا و متمولين روس در آنجا ايلخي دارند اسبهاي خوب آنجا عمل مي آيد چند رأس از آنها را آوردند ديدم چند نفر از جنرالها و صاحب منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بكالسكه نمودم قدرتي كه گذشت براه افتاديم ساعتی نميگذشت كه يك ده بسيار بزرگ ديده نميشد، شب در كالسكه گذشت صبح زودي از يك پل طولاني عبور نموديم اين رودخانه بولگا ميريزد بعد از كوسلوف نصف شب به ريازان (Riazan) رسيده بوديم و دوساعت از روز گذشته باستاسيون فوستوو (Faustowo) رسيديم كالسكه ما را نگاه داشتند تا كالسكه شاهزادگان رسيد از آنجا ما و همراهان بجهت ورود بمسكولباس رسمي پوشيديم در استاسيون فوستوو «پرنس بالقوريكي» (Dalgorki) حاكم شهر

مسکو که مرد پیر محترم و دارای شئون است با استقبال آمده در کالسکه بحضور آمد مسیو کامازوف (Camasof) مترجم اعلی حضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیر است ایران هم آمده است. خلاصه را ندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبدهای کلیساها که همه مطلا بود خانه های بسیار عالی باغچه ها باغات - عمارات ییلاقی - کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بگار (Gare) که توقف گاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه آمدم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر بودند صدراعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتها بردیف در کالسکه نشسته از عقب میآمدند بهمین طور از کوچه ها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا رسیدیم بدروازه ارك عمارت کرملین (Cremlin) که از عمارات معروف بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازی از آجر دارد و بر روی تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبهه خانه و قورخانه هم در این عمارت است از نزدیک آنجاها گذشتیم يك توپ بسیار بزرگی در عمارت گذاشته اند که بآن بزرگی کمتر دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک جبهه خانه بود زنگ بآن بزرگی هم در هیچ جا پیدا نمیشود توپهایی که از ناپلئون اول در جنگ مسکو گرفته در جبهه خانه چیده اند خلاصه پله عمارت رسیدیم کرافنس دورف (Graff lensdorf) که مارشال این عمارت و مدیر خالصه جات و باغات مسکو است جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند ما را راهنمایی و عمارات را معرفی مینمود وصف عمارت کرملین را حقیقه نمیتوان نوشت از پله زیادی بالا رفتیم بطوری ساخته اند که خیلی براحت بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگ سماق و غیره در آن راهروها بود وسط پله و راهروها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست يك پرده تصویر جنگ روسها با مغولها نصب است بعد باطاق بزرگ و از آنجا بتالاری

بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه دو سنت ژورژ است (Chevalier de Saint Gorges). یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هر کس در قدیم و جدید این نشان را گرفته و میگیرد اسمش را در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است جارو چهل چراغهای بسیار بزرگ دارد از آنجا به (سال دو ترون. Salle de trône) یعنی تختگاه میرود این تالار هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطور را بایرده دیپمی که ساخته در صدر تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از آنجا بدو سه اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیک مهتابی مانند جائی که از روی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیدا است قدری آنجا گشتیم در این عمارت در سنک کردن گچ صنعت غریبی کرده اند که گچ مثل آئینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهای خوب در این اطاقهاست مثلاً دو ستون سنک سماق یکپارچه بلند در اطاق خوابگاه و در تالار ستونهای ملخیت بسیار است همه پله ها سنک مرمر است یورت این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش کرد گلدانهای بلور و چینی در این عمارت زیاد است يك باغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستانهای طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار قشنگ بود يك «کالریل دطبیل» یعنی جائی که پرده تصویر میاویزند در این عمارتست که مانند دالان طولانی جائیست و جمیع پرده های اشکال روغنی کار قدیم را در آنجا نصب کرده اند اشکالی بسیار خوب گلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچه ها بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پله ها بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ (Loge) جلو سن (Scène) یعنی جلو جائی که بازی در میآوردند نشستیم تماشاخانه بزرگ است از بناهای امپراطور نیکلاست شش مرتبه دارد در همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است «پرنس دال قورو کی» حکمران مسکو در اطاق ما نشست

پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقص زیاد برقص افتادند این رقص و بازی را باله میگویند یعنی بازی ورقص بی تکلم در این بین هم میرقصند هم بازی در میآورند بانواع اقسام که نمیتوان شرح داد روبروی مردم پائین محل رقص و بازی هم موزیکانچی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسته روشنیهای رنگارنگ از گوشهها به محل رقص میاندازند که خیلی خوش نماست ورقاصان هم هر دقیقه لباس دیگر میآیند و رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند بیس (Bis) یعنی ایضاً خلاصه بعد از اتمام يك مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از يك ربع که مردم قدری راحت میشوند دو باره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود مابعد از يك بازی که هر بازی را يك آکت (Acte) میگویند رفتیم به لژ دیگر که نزدیک و مشرف به محل رقص بود شاهزادگان و سایرین در لژ اولی ما نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی در آوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل اسم رئیس تماشاخانه گاولین (Gavelin) است

بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پایین عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان و غیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تودرتوئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود و هم جواهر خانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آئینه ها گذاشته اند از چینهای قدیم و طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همرا یکی یکی تحویلدار و ناظم آنجا که اسمش سولوویسا (Soloviev) است نشان میداد که از جمله آنها اسبابی بود که در جنگ «پول طارا» پتر کبیر از شارل دوازدهم پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا با طراف میدان میبردند و جنگ میکردند با چند بیرق از آن پادشاه دیدیم بقدره تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پتر کبیر و اغلب تاجها جواهر خوب داشت بوضع زر گری قدیم عصاهای سلطنتی جواهریک

عصای ساده هم از پتر کبیر بود لباسهای پادشاهان قدیم و جدید مخلفات اطاق الکسندر اول و پتر کبیر همه آنجا بود دو تخت مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم هدیه فرستاده است و دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب که سلطان حمیدخان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی چکمه پتر کبیر و چکمه های اسکندر اول همه آنجا بود صورت ناپلئون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند دیده شد کالسکه های بطرز قدیم آنجا بود بعد از تماشای آنجا بمدرسه لازاروف (Lazarof) رفتیم مدرسه خوب است اطفال آرامنه و مسلمان و روس آنجا السنه مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه دلیانوف (Délianof) است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جنرالهای نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو کمرد مسن بلند قامتی است ژیلدنس تول (Gildenstol) شبراب تماشاخانه رفتیم بازیهای خوب در آوردند بعد بخانه پرنس دلقور کی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشریفات مجلس را بعمل میآورد

روز بیست و سیم

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه اتنوگرافی (Ethnographie) که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از هر طبقه از موم بقدر جثه آدم ساخته و لباس همان ایالت و طایفه را هم به مجسمه های مومی پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم از وحشیهای ینگ دنیوا و آفریقیه برای تماشا چیده اند در کتابخانه آنجا گفتند دویست هزار جلد کتابست امپراطور هر وقت بمسکومی آیند در اطاقهای تختانی عمارت کرملین منزل میکنند آنجاها را هم گشتیم بسیار اطاقهای خوبی است از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزاره های مرمر و میز و صندلی و آئینه و نیم تخت بهتر از آن تصور نمی شود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش

بگاریکلا که سر راه آهن پتربورغ است رفتیم که انشاء الله امشب بپتربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما ایستاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت مسکویسیدو پنجاه و یک هزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکوداده شد شاهزاده ها در همان کالسکه مامی نشینند شب در کالسکه شام خورده خوابیدیم

روز بیست و چهارم ربیع الاول

صبح برخاسته دیدم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دوپل طولانی آهنی گذشتیم که روی دو دره عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگری رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی از رودخانه عظیمی موسوم به وک (Wok.) که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمینها را مرداب کرده است دهات متعدد میان مرداب ساخته اند راندیم تاییک استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم جمعیت زیادی بود مامورین وزارتخانه شرقیه را استراماکوف (Stramakof) که نایب پرنس کرچاکوف است بحضور آورد استراماکوف مرد مسنی است اما خیلی زرنگ و با کفایت و دیپلمات (diplomate) است قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشستیم راندیم نزدیک شهر پتربورغ لباس رسمی پوشیده مہیای ورود شدید کالسکه در گار ایستاد اعلیحضرت امپراطور بانواب ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزاده های خانواده سلطنت و سردارها و ژنرالها حاضر بودند اعلیحضرت امپراطور الکسندر دوم پادشاه کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب گراندوک نیکلاس پسر سالار کل عسا کر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور را پورت قشون متوقف پترراداد نواب گراندوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود - لایحه دست بدست امپراطور داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سر راه بودند از ابتدای کوچه معروف به نویسکی (Newski) که کوچه بسیار عریض طولانی است وارد شدیم طرفین کوچه عمارت سه مرتبه و پنج

مرتبہ فرش طرفین کوچہ‌ها از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه‌صدا نکنده‌ر وقت عراده از روی سنگ فرش میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته بی صدا و راحت می‌رود خلاصه من و امپراطور در کالسکه رو بازی نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب بود طرفین کوچہ و بالاخانه‌ها و بالای بامها مملو از مرد وزن بود هورا میکشیدند متصل من و امپراطور با مردم تعارف می کردیم مدتی را ندیم تا از زیر یکطاق و کریاس مرتفعی گذشتیم وارد میدان جلوعمارت زمستانی شدیم میل بسیار قطور بلندی از یکپارچه سنگ در این میدان است که مجسمه امپراطور الکساندر اول را از چدن ریخته بالای آن نصب کرده اند از این میدان داخل در عمارت شده با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البته بقدر هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پله‌ها و تالارها بودند از اطاقها گذشتیم که هر يك از دیگری مزین تر و بهتر بود پرده‌های خوب ستونهای سنگ سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها بنوشتن ممکن نیست بخصوص يك گلدان سنگ ملخیت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم باطاقهایی که مخصوص ما بود از آنجا امپراطور وداع کرده بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت بسیار با وقار تکلم میکنند و راه می‌روند خلاصه قدریکه نشستیم کنت آلدبرگ (Conte Alderberg) که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبی است و بنیه قوی دارد آمده نشان سنت اندره (Saint André) مکلل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است باحمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتیم باز دید امپراطور ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و مسیو کامازوف (kamasof) مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبت‌های خوب شد امپراطور دو نفر غلام سیاه بسیار خوب بالباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته بمنزل آدمم ساعتی بعد بیازدید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بسن بیست و پنج سال است زوجه ایشان دختر پادشاه دانمارک

است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق در کالسکه نشسته تماشاخانه رفتیم هواطوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود دم در تماشاخانه پیاده شده ازپله زیادی بالا رفتیم درلژ رو بروی سن نشستیم در این لژ امپراطور، من، ولیعهد، زوجه ولیعهد گراندوک قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب و ژنرال و غیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مراتب پراز زن و مرد بود شاهزادگان ایرانی و سایر ملتز من هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند با گاز روشن میشود خیلی خوب میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و بازیگرانش بهتر از اینجا بودند اول پرده که افتاد باطابق دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیرو اسمش ژنرال لوفلو (Le flô) است و ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بلند شد با امپراطور به لژ پائین که نزدیک به محل تماشا بود رفتیم دو آکت (acte) هم آنجا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت شد.

روز بیست و پنجم ربیع الاول

صبح پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد مسیو کریل ترجمه میکرد پرنس کرچکوف مرد بسیار عاقل زیر کیست هفتاد و پنج سال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور آمده باتفاق در کالسکه نشسته بمیدان شاندمارس (Champ de mars) یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشاچی زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز آفتاب گردان یک سمت میدان زده بودند زوجه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان ما در آنجا بودند بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع فیر سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر آمده سواره ایستادیم قشون از جلوه ما دیدند و فریاد میزدند و نفرشیورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند که ایشان هر فریادی میزدند شیپورچیان باشپور بقشون میزدند اول دسته سواره مسلمان

خاصه گذشت بعد افواج پياده خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه و پياده بعد دستجات سواره که همه جوانهای خوب و بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی يکتر نك بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره رفتيم بخانه پرنس اولدمبورغ (Prince d'Oldenbourg) که بنهار مهمان بوديم خانه ايشان مشرف بر آن ميدان است دختر اين شاهزاده زن نواب گراندوک نيکلا برادر اعلی حضرت امپراطور است که مهماندار و صاحب خانه بود بسيار شاهزاده خانم محترمه ايست خلاصه رفتيم بالا شاهزاده های ما و صدراعظم وغيره هم بودند در اين نهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دخترهائی که در مدرسه مشغول تحصيل و در تحت حمايت امپراطوريس هستند با معلمه ها ديده شدند خود امپراطوريس در پتر نيست بعلت درد سينه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سرمين نشستيم زن نواب گراندوک نيکلا که صاحب خانه بود دست راست ما و اعلی حضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکيم طولوزان صحبت ميداشتند من هم بفرانسه صحبت ميکردم بعد از نهار با اعلی حضرت امپراطور با کالسه که نشسته رفتيم منزل ايشان به سارکوسلو (Tzar'skoé - sélo) که از ييلاقات سلطنتی بيرون شهر است با کالسه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمايند ما هم قدری در موزه «ارمی تاژ» کهوسل بعمارت ما بود گردش کرديم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی دارد بناش دروز دیگر انشاء الله بتفصيل تماشا کنيم مقارن نصف شب به مجلس بال نجباء رفتيم رؤسای نجبا تادم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستيم جمعيت زيادی از زن و مرد بودند وضع اين عمارت باين قسم است در وسط تالار بزرگی است که محل رقص است اطراف غلام گردش و مشرف به تالار است که مردم در آنجا گردش ميکنند و مينشينند قدری که گذشت بمنزل رفتيم .

رودخانه نوا از سمت شمال پتر بطرف ما بين جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانه عظيمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار ميکند هر روز پارچه های يخ زياد مانند کوه از

شمال می آورد که بسیار صاف و خوب مثل یخ تو چال البرز است میگویند آب نواسالم نیست امپراطور هم مارا از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتی است که منزل ماست و طرف مقابل قلعه کهنه ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسایی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا دارد مقبره سلاطین روس در آنجاست ضرابخانه دولتی هم در قلعه است کوچه های پطر بورغ با گاز روشن میشود .

روز بیست و هشتم

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که يك يك را با طاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ماهم رفتیم در تالار همه سفر را احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خودشان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوفلو (Général leflo) ایلچی فرانسه که مرد پیر هوشیاری است لورد لوفتوس (Lord Leftus) ایلچی انگلیس کیامل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دورس (Prince de Reuss) ایلچی آلمان و ازاکثردول اروپا و یونانی دنیای ایلچی و شارژدفر بحضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهار خوردیم پرنس اولدمبورغ هم که دیروز خانه او نهار خورده بودیم دیدن آمد بعد اعلی حضرت امپراطور آمدند قدری صحبت دوستانه شد بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهت تماشای «ارمی تاج» بمشق رفتم امروز تلمبه چیان هم در پائین عمارت مشقی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای ارمی تاج (Ermitage) رئیس آنجا که اسمش کیدیانوف (kidianof) و هم رئیس تماشاخانه ها و مرد پیریست حضور داشت یکی یکی اسبابها را نشان میداد اطاقهائی که پرده های صورتی و مجسمه های مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سیر و غیره داشت و اغلب ستونها يك پارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فنلاند است میزهائی که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و گلدانهای ملخیت که سنگ سیر است انواع چیزهای عجیب و غریب با تماشا بخصوص اشکال مجسمه مرمر

بهیتهای مختلفه از زن و مرد و بچه ایستاده و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد يك زن بزرگ ایستاده بسیار خوشگل بود که شخص میتواند سه روز نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق راده روز دین کفایت نمیکرد از يك دقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق با طاق دالان بدالان گردش میکردیم بعد از پله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفته خریده آورده است يك مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر قیل اما همه اعضا را متناسب در آورده بودند سکههای قدیم طلا آلات و غیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور در آورده همه را زیر اینها چیده بودند پردههای صورتی همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایتالیا و اسپانیا است صورتهای بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمی شد بعد از گردش زیاد آدم منزل قدری راحت شده رخت پوشیدم عصری در منزل امپراطور بشام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادگان و همراهان ما جمعیت زیادی بودند اول با طاق خلوتی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم بسفره خانه سر میز نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همان ساعت از قلعه توپ انداختند بعد از دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شرتی بسلامتی امپراطور خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش کردیم امپراطور و وزراء و بعضی ژنرالها را معرفی کردند بعد ما رفتیم امپراطور هم برگشتند کالسکه رو بازی حاضر شدند آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمه امپراطور نیکلا که از چدن ریخته اند گذشتیم بسیار مجسمه بزرگی است روی اسب قرار داده اند مقابل کلیسای اسحق است کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست تماماً از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا سرد بود برگشتیم بمنزل شب

رفتیم بتماشاخانه میشل (Michel .) امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو (Tzarskoé-sélo.) بودند صدراعظم و وزیر دربار روس و غیره بودند درلژ آخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچک تر اما قشنگ و بازیست است شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما به سن (Scène) بسیار نزدیک بودیم در این تماشاخانه کمدی در میآورد یعنی تکلم میکنند زن از اهل سوئد بازی بسیار خوبی کرد بعضی اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که باز میکرد و چیزی در میانش نبود یک پسر وزن خوشگل و آدمی دیگر در میآورد شخصی روی گلوله بزرگی ایستاده با گلوله راه میرفت و چند چیز مثل کارد و غیره تا مدتی بهوای انداخت و باد دست میگرفت زنی فربه که رخت تنگی پوشیده و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و ولوسپد (vélodrome) می نامند سوار شده تند میراند خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چید زمین سر بطریها پنبه داشت با عرق آتش زد زن کالسکه را از توی شیشه ها بجا یکی میگذرانند در آخر از عراده بزمین افتاده دامن پشت لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلوویوان (Tableaux vivants) آوردند بسیار چیز غریب خوب است چند نفر زن و بچه و غیره بی حرکت و بطرزهای خوب می ایستند می نشینند که بسیار خوش آیند است مثل پرده نقاشی آرام آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده میشوند بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم

از پاریس خبر رسید که «مسیوطیر» رئیس جمهوری استعفا نموده و مارشال ما کماهون سردار را رئیس کرده اند

روز بیست و هفتم ربیع الاول

صبح برخاستم باران شدیدی امروز می آید امپراطور در سارسکوسلو هستند و امشب بنا بود در جزایر آتش بازی کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول بخانه گراندوک قسطنطین برادر امپراطور که امیرالبحراست رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد پر اسباب من جمله اطاقی که بطرز

اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت دور اطاق آیات قرآن واسم مبارك حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را نوشته بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار باصفا آنجا هم غلیانی کشیدیم بعد برخاسته اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ و غیره آنجا زیاد بود کتابخانه و موزه هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گرانندوك قسطنطین هم فردا میرود به بحر سیاه کشتی ساخته اند بآب بیندازد از آنجا بر گشته رفتیم خانه گرانندوك نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود زوجه ایشان که دختر پرنس اولدمبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبی است بودند دخترها و پسرهای كوچك و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده بر گشته رفتیم منزل «پرنس کرچا کوف» که وزارتخانه او بود از پله های زیادی بالا رفته در اطاق آخری نشستیم قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته بمنزل باری نیوتیسکی (Barinyotiski) که زیر عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست امپراطور است يك وقتی هم حاکم قفقاز بوده جنك «شامل» را این تمام کرد و شامل را اسیر نمود روی تختی خوابیده لحافی بر رو کشیده بود جائی سوای سرش پیدا نبود مردپیری است محض اینکه مرد بزرگ محترم ناخوش بود او را دیدن کردیم چانه را می تراشد گونه هایش ریش دارد فرانسه حرف میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل گرجستانست دیده شد بعد برخاسته آمدم منزل بعد از ساعتی تماشای جواهر خانه «ارمی تاج» رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود كوچك کردند بسیار خوب چتر زد خروس مطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق را گشته از آنجا تادر آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور آنجاست همه را دیدم الماس بزرگ خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان و غیره بسیار خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود يك تاج الماس کوچکی هم با گردن بند برلیان بسیار اعلائی مال

امپراطریس است جواهر دیگر هم بود بعد بر گشتم بمنزل در این عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد از شام رفتیم بتماشاخانه بزرگ امپراطور آنجا بودند خیلی صحبت شد در لژ پائین نزدیک محل بازی نشستیم صدراعظم والدربرخ (Alderberg) و گراندوک قسطنطین و غیره هم بودند بازی را بتر کبیهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور باطاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم در یکی از پرده افتادنها با امپراطور به سن رفتیم از دحامی بود دخترها ریختند دست امپراطور را می بوسیدند شاهزادگان و غیره در لژ و بروی سن بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم منزل الحمدلله علی کل حال

در حاجی طرخان و مسکو و پطرتوی شهر و کوچه ها کبوتر چاهی زیاد بی اینکه از آدم فرار کنند راه میرفتند

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدر اعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد با امپراطور بکالسکه سربازی نشسته رانندیم برای میدان مشق دوسه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق حاضر کرده بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق و مسلمانان قرا باغ که متجاوز از صد نفر بودند جلو ما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچه ها خالی میکردند چند نفری هم سخت زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم بکالسکه بخار نشسته به سارکوسلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه شده رفتیم بقلعه و بانک دولتی اول بانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانة و انبار پول و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره بهمه جهت دو کرور

ایران موجود بود شمشها را مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند وزیر داخله روس که اسمش رترین (Reiterne.) است آنجا همه را نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیادی رفته از روی جسر بزرگ ممتدی که روی رودخانه نوا (Nèva.) است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران قلعه جنرالی بسیار پیر است رعه هم دارد اسمش کارساکوف است (Carsakof.) اول بمقابری سلاطین روسیه رفتیم جائی است کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین را که از مرمر است در زاویه ها چیده اند از پتر کبیر تانیکلا همه آنجا دفند از آنجا رفتیم بضرا بخانه که در همان قلعه است امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم بجائی که مدال میزنند يك مدال طلای بزرگی بیادگار ما زدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی تاریخ ورود و آمدن و اسم مارا نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور مجلس بال است شب را به مجلس بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاهزادگان و پیشخدمتان و غیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور برسم باز دید قدری نشسته بعد باطابق امپراطور رفتیم ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند در تالار بزرگی جمعیت زیادی از مرد و زن و صاحب منصبان و جنرالها و همراهان خودمان بجز اعتضاد السلطنه و علاءالدوله که گفتند ناخوشند همه بودند در داخل شدن باطابق باین طور داخل شدیم اول من دست زن ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدیمبور غرا گرفته از عقب آمدند زن و مرد هم دایره زده بودند دود و زما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و انگلیس و آلمان و فرانسه همه بودند زن و مرد از شاهزادگان و غیره بنای رقص گذاشتند همه زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطابق دیگر رفته راحت شدیم متصل با امپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست زن ولیعهد را گرفته رفتیم بتالار سوپه (Soup. r.) تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت خرماي

زیادی توی تالاز بقشنگی تمام میان کوزه‌ها بود که دور هر کوزه خرمارا میز و صندلی زیادی چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور مارا برده در سر میز بزرگ وسطی و سایر مرد مرا در سر سایر میزها نشاندند و خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند سر میزها نشستند بعدد هر آدمی هم درخت خرمائی بود آنقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که مافوق آن متصور نبود موزیکانهم میزدند دور میز ما سفره وزن ولیعهد و صدراعظم و غیره بودند بعد از خوردن شام باز من دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از اتمام بمنزل رفتم بسیار خوش گذشت

روز شنبه بیست و نهم

امروز باید برویم به پترهوف (petérhof) و کرنستاد (Coronstad) هوا بسیار صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه شده رفتیم باسکله که ساخته بودند از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند را ندیم رو بدریا و کرنستاد دریا تا کرنستاد بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم بعد از یک ساعت و نیم رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنستاد قلعه جات معتبر زیاد دارد بعضی برج و باستیان از سنگ ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر اسمش قلعه قسطنطین است که بالاتر از شهر کرنستاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی جنگی آهنی بخاری مسمی به کرمیلین (Krémlin) رفته بالا و پائین آن را گشتیم بقدر ده عراده توپ خیلی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا را انداختند بعد پائین آمده بقایق کوچک بخاری نشسته بقلعه قسطنطین رفتیم پایه‌های باستیان و قلعه از سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهارصد و بیست خردار وزن داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کارپروس است از عقب پر میشود گلوله را با عراده آورده با

اسباب جراثقال بلند کرده توی توپ میگذارند اما هر تویی پر کردنش پنج دقیقه طول دارد سنگرو برج دیگریست مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه الکساندر اما کوچک هستند ازدور هم یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزیر آمده سوار کشتی کوچک شده راندیم دم اسکله شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم از عقب رسیدند حاکم شهر «کرنستاد» که اسمش کاذا کیویج (Kazaiviteh) است با کلاتر و کدخدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده پیشقاب مطلا و نمکدان طلا بانان و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود از پل کشتی سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه آهنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو از کشتی تجار تی و غیره بود این شهر با دانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سوئد و نوروژ تجارت دارد در کارخانه يك تخته آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابی که از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبری است قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی (واپور) شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است اهلس همه ملاح و نظامی و کارگر هستند. باغ عامه خانه های خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد خلاصه کشتی را روبه پطرهوف رانده بعد از نیم ساعت بآنجا رسیدیم حاکم آنجا مرد پیر بابنیه و اسمش بوم گاردن (Bomgarden) است دم اسکله صاحب منصب و مرد وزن زیادی آمده بودند از لب دریا باغ و خیابان است که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبزه و چمن و گل و لی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو ما میراند ما را از این خیابان بآن خیابان و از این راه بآن راه بردند همه جا فواره های آب بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فواره ها را حقیقه نمیتوان نوشت مگر اینکه شخص بچشم خود به بیند چهار صد فواره دارد همه بلند و بزرگ

و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور است هر وقت بخواهند همه را در يك دقيقه باز می کنند و می بندند فواره ها باقسام مختلفه است يك چهل ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره می جست بعضی فواره ها باهم بلند میشدند مثل يك کوه آب بعضی تك تك بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت خلاصه خیلی گشته بعمارت پطر کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای خود پطر هم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت محوطه وسیعی بود با چهار دیوار فواره زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید جایی بود مانند بهشت گاهی امپراطور در آنجا بآب سرد میروند از آنجا گذشته فواره دیدم مثل گنبد هرمان مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسط که بهتر از سایر عمارات و دو رو بود و از جلو آن دو یست فواره آب بلند میشد مجسمه های آدم و اشکال دیگر از چدن ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فواره های اینجا بیست ذرع میجست آب این فواره ها آبشار شده از این مراتب پائین میریزد جلوه م خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض همه فواره است و دریا هم چشم انداز این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب وافر آنهم بنوشتن نمی آید این عمارت از بناهای پطر کبیر و کاترین است. پائین آمده باز سوار کالسکه شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمامی نداشت ما هم وقت نداشتیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فواره های متعدد بزرگ از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تمیز بود که يك برگ و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما بنظم کاشته و خیابان بندی کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار (واپور) شده رانديم برای جزایرایلاکن (Ilakin) که نزدیک شهر پتر است امشب آنجا آتشیازی است از دریا گذشته رسیدیم برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه آتشیازی چیده و دست چپ

چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون آمدیم صاحب منصبوزن و مرد و کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پترهوف است رفتیم تا رسیدیم بعمارت بسیار خوبی زوجه و ولیعهد و ولیعهد و شاهزادگان و غیره آنجا بودند قدری نشستیم امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری مکث نموده بعد با امپراطور و زوجه و ولیعهد و ولیعهد و زوجه پرنس الدمبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در يك کالسکه نشسته بجهة گذراندن وقت رفتیم بگردش تاهوا تاريك شده وقت آتشبازی برسد همراهان هم از عقب بر ديف کالسکه میزاندند هوا هم بدست سرد بود گردش مفصلی کرده بقدر يك فرسنگ سیر نمودیم عمارت تك تك متعدد و خیابانهای زیاده از حد پاك و تمیز دیده شد بعد بر گشته در همان عمارت اولی قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم جمعی از فرنگی و ایرانی توی چادر و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشبازی بسیار خوبی شد تازگی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیرو خورشید درست خوانده میشد بعد از آتشبازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای باصفا و عمارات بیلاقی خوب و از جلو ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدم امیرالی که امروز از پتر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است يك دستش را در جنگ المای سواستاپول. گلوله برده است اسمش اسکولکوف (Skolkoff) است

روز غره شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده رفتم عکاسخانه دم دریاده شده رفتم بالا اسم عکاس لویتسکی (Levitski) است و مرد فربه قطور بامزه بود اسباب و آلات

معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشهٔ عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها بمنزل برگشته نماز کرده جای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار فرسنگ مسافت کمتر است با راه آهن در نیمساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده بگارفتم جمعیت زیادی بود سوار و اگون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب وقشنگ و مخصوص امپراطور بوده راندیم نیمساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوشوضعی است جمعیت زیادی دارد کوچهها همه راست و پاکیزه، پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص باین عمارت بود که چهار پنچ گنبده مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پترهوف بود رانده بعد بر گشتیم پله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر از این تصور نمیشود. این آبادیها همه از عهد کاترین است امپراطور حاضر نبودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند نشستیم تا آمدند با همدیگر بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف نمی آید پردههای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارهای آن از کاهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کاهربا را فردریک کبیر پادشاه پروس بجهت کاترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکی یکی دیدیم همه خیلی خوب بودند آخر کلیسای مخصوص پادشاهی است که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار مقبولست عبادتگاه در پائین است از این بالا پنجره و چشم انداز بیائین دارد بعد از برای شام خوردن از همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیزی گذشتیم که بتعریف نمی گنجد از آنجا گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور و خانواده سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ و غیره و شاهزادگان ما و صدراعظم و غیره همه بودند شام خوبی صرف شد در بین شام

موزيك ميزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مہتابی کہ مشرف بباغ بود راہ رفتیم بعد من با طاق مخصوص خود آمدہ قدری ایستادم تا امپراطور آمدہ بادو پسر وسطی ایشان بکالسکہ نشستہ رفتیم بخیا بانہای باغ خیلی گشتیم زن زیادی ہم پیادہ و با کالسکہ در باغ می‌گشتند ہمہ چیز این باغ شبیہ است بہ پطرحوف اما فوارہ ہیچ ندارد سر بازخانہ‌های قشنگ دارد کہ برای سوارہ و پیادہ ساختماند ابدآ کثافت در این باغ دیدہ نمی‌شود بعضی خرابہ‌ها از قدیم بنظر رسید این بناها از آباد و خراب ہمہ از کاترین است خلاصہ بہمان عمارت معاونت نمودیم امپراطور گفتند اطاق زمستانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید. پیادہ شدہ داخل شدیم دوسک بزرگ امپراطور یکی سیاہ و یکی زرد آنجا بودند در این اطاق از ہر قبیل اسباب کہ تصور شود موجود بود حتی نیزہ کردہا و تر کمانان تفنگ و طپانچہ و شمشیر و اسباب قزلباش زلق و تر کش کمان پوست شیرویر بعضی بکدہ و غیرہ جواہر کہ خان بخارا فرستاد و فنجان قہوہ خوری چینی بازیر از طلا و مجموعہ طلای مینا کہ نایب السلطنہ مرحوم بعد از مصالحہ تر کمان چای دادہ است ہمہ آنجا بود خلاصہ تماشای غریبی داشت اما حیف کہ فرصت نبود بیرون آمدہ باز رفتیم بعمارت قدری مکث کردہ سوار کالسکہ شدہ ہمگی رفتیم بتماشاخانہ کہ توی باغ بود من و امپراطور و زوجہ ولیعهد در غرفہ نزدیک بہ سن نشستیم تماشاخانہ سہ مرتبہ بسیار قشنگی است گرانوکنیکلا وایلچی پروس و سایر صاحب منصبان و معتبرین ہمہ در پائین روی صندلیها بودند پردہ بالا رفت بازی دون کیشوت در آوردند یک دون کیشوت با سانچو نو کرش ساختم بودند کہ بسیار شبیہو بامزہ بود در این ضمن ہم دخترها بالباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکہ شدہ رفتیم ہوا مثل روز روشن بود غرہ شہر ربیع الثانی را ہم دیدہ خدا را شکر ہا کردم بعد سوار کالسکہ بخار شدہ رانندیم تار رسیدیم بگاریادہ شدہ باز بکالسکہ اسبی نشستہ رفتیم منزل امشب اعلی حضرت امپراطور ہمہ ہمراہان ما بمراتب شئونات نشان و انگشتی و ساعت و غیرہ دادند اسب جافی را بہ امپراطور و اسب حلقہ را بزوجہ ولیعهد دادم میرزا احمد آجودان صدر اعظم کہ از طهران ما مور باسلامبول

شده بود در پتر بحضور رسید .

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاء الله تعالی از راه ویلنا (Vilna) که شهر روس و کونیگس بورگ (Koenigsberg) که شهر پروس است باید بآلمان و پروس برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد و غیره بفرنگستان میروند صبح از خواب برخاستم امپراطور آمدند با هم وداع کرده باتفاق سوار کالسکه رو بازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته هورا میکشیدند کارخانجات زیادی در انتهای شهر ازدور پیدا بود تا رسیدیم بگارا راه پروس پیاده شده با امپراطور وداع کرده با هم از جلوصف سالدات تا آخر صف گذشته بعد بواگون برگشتیم ثانیاً با ایشان وداع کرده با همراهان براه افتادیم این همان تر نیست که از ساریتسین بمسکونشسته بودیم باز همه جای صحرا سبز و خرم و جنگل سرو و کاج و غیره بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استاسیون پسکو (Pskow) که حاکم نشین معتبر است بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسیده باز راندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب باران هم می آمد امروز آبادی زیادی در راه دیده شد هر چه میرفتیم هوا رو بگرمی می گذاشت درختهای اینجاها شکوفه و برگ داشت خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت کالسکه خوابیدم .

از چیزهایی که در روسیه خیلی دیده شد کالسکه در پتر بسیار و راه آهن اسبی در کوچه ها زیاد بود سگهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم خیلی دیده شد .

روز سوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ویلناست حاکم اینجا که اسمش پاتاپف (Patapoff) است باید بیاید وداع کرده برود توقف شد تا آمد . رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهنی که بر روی رودخانه نیمن (Niemen) ساخته اند گذشتیم صبح که من خواب بودم گفتند کالسکه بخارا از سوراخ

کوهی گذشته که چهارصد ذرع تقریباً طول آن بوده است چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت و مثل شب تاریک بودش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم و راندیم تا سرحد روس و پروس که اسمش ادگون (Aidgone) است رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم سرباز صاحب منصب و رعیت بسیار از مرد و زن بودند مهماندارانی که دولت پروس فرستاده بود همه توی واگون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال آجودانی معتبر و اسمش بوین (Boien) است از جلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون و اسبابش ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای مارا از کالسکه روس بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من بایش خدمتها در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتم مردوزن زیادی بجهة تماشا از پشت شیشه پنجره های اطاق هجوم آورده معرکه میکردند آزادی اینجا خیلی بیش از روسیه است بعد که همه جا بجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکه های پروس برخلاف کالسکه های روس راه بهم ندارد چنانکه هر کس هر جانشست از دیگری بی خبر است مگر در جائی که دقیقه بایستد پرنس منچیکوف و جنرال براك آمده مرخص شدند خلاصه کالسکه ها براه افتاد چندین درجه تندتر از کالسکه های روسیه میرفت واگون من بزرگ و خوب بود جنبن آن دو قهوه خانه کوچک داشت در این سرحد وضع همه چیز از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی و غیره تغییر کرد آبادی خاك پروس از روسیه بیشتر است هر چه نگاه میکردم ده، خانه، آدم، اسب گاومادیان گوسفند چمن زراعت آب گل های الوان بود از رودخانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار پاکیزه از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکه ما آمد تلگرافچی پروس تلگراف زیادی از طهران داد خوانده شد الحمدلله اخبار خوب داشت باز براه افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت از سرحد روس دوساعت و نیم کشید تا رسیدیم بشهر کنیکس برگ (Kenigsberg) که یکی از شهرهای «پروس» و بدریای بالتیک (Baltique) بسیار نزدیک است رودخانه عظیمی

از وسط شهر می‌گردد که اسمش پرژل (pregel) است کشتی بخارتجارتی اذریا تا وسط این شهر می‌آید و میرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش نود و پنجهزار نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپ (Rape) است در صحراهای خاک پروس امروز دیده شد که گل‌زرد بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش می‌کارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین راه آهن و غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی به صحراها داده بود طبیعتاً تمام صحرا چمن است و جنگلهاسرو و کاج اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد گارش‌دیم صاحب‌منصب و سرباز زیادی بودند همه جوانهای بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون است موزیکانچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابان و نی دارند اما در روس این قسم نی نبود. مرد وزن الی غیر النهایه همه جا در دو طرف راه صف کشیده بودند من سوار کالسکه روبا بازی شده راندم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند يك هنگامه غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانه‌ها همه سه چهار طبقه و كوچك و تنگ است بعمارت دولتی قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت کهنه‌ایست همگی همراهان هم از شاهزادگان و عمله خلوت و غیره آمدند چون اهل این شهر هرگز ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر ویوکلر (Vivekler) است کالسکه‌های این شهر و اسبهای کالسکه‌ها بزیادی و خوبی کالسکه‌های روس و اسبهای آنجا نیست.

کبوتر بازی کن دم‌سیاه و غیره ابابیل سیاه لقلق و کلاغ ابلق در این ولایت زیاد دیده شد آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند یعنی طبل شب را می‌زدند آنهک شیپورهای موزیکان و وضع آنها - ملی خوب بود طبل بزرگ سربازی را هم بيك سگ بزرگی بسته بودند زیر طبل عراده بود که سگ میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری هم بود

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاء الله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود این عمارت پرده مای کوچک خوب کار اوستادان قدیم دارد و در مرتبه تحتانی يك تالار بسیار بزرگ طولانی است اما سقفش کوتاه و از تخته است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری می کنند خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از همان راه که آمده بودیم رانندیم صبح بود مردم کمتر از دیروز جمع شده بودند رفتیم براه آهن همگی در جای خود قرار گرفته رانندیم کالسکه بسیار تند میرفت بقدر یک ساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه ای دیده شد که دورش بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی و اشجار و کشتی شراعی و غیره هم در آن بود طرفین راه همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درخت های دیگر بود جنگل کاج در این حدود بیشتر از روسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه و بلندی پیدا میشود خیابانهای بسیار قشنگ متعدّد از درخت بید و سفیدار بزرگ دارد که راه کالسکه اسبی و گردش عامه است از رودخانه های کوچک و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده از شهر ماریانبورگ (Marienbourg) گذشتیم که رودخانه عظیم ویستول (Vistule) از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد پل آهنی بسیار طولانی داشت در استاسیونها و قراولخانه های عرض راه آهن باغچه های بسیار قشنگ و زراعتها و گل های بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیل (Lila) میگویند همه جا گل کرده بود هر چه چشم کار میکرد زراعت، آبادی رودخانه، قراولخانه، مهمانخانه، خیابان، جنگل، چمن بود گاو زیادی دیده شد مثل گاوهای مازندران. خلاصه همینطور رانندیم تا عصری در استاسیونی بنهار رسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه آوردند. خوردم سایرین بیرون رفته نهار خورده آمدند باز رانده بقصبه بزرگی رسیدیم قلعه سختی داشت اسم شهر کوسترن (Custrin) است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال آنجا بحضور آمدند زن و مرد

زیادی جمع بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونی که باید رخت پوشید و نزدیک برلن است همراهان هم لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده به آبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه آهن را گاهی روی پل گاهی بالا گاهی پائین میبردند و گاهی برمیگردانند مثل اسبی که دهنه آن دست آدم باشد خیلی جای تعجب بود راه آهن بسیار در هر طرف کشیده شده است و اکنون لوکوموتیو (Locomotive) زیاده از حد در راه دیده شد کالسکه بخار زیادی امروز با ما تلافی کرد خلاصه وارد گار شده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور آلمان کیوم و نواب ولیعهد پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان و فردریک شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزاده های دیگر از خانواده سلطنت مثل پرنس هوهن زولرن که جوانکی است و جنگ آلمان و فرانسه در سر همین شاهزاده شد که فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت آلمان و مارشال رون وزیر جنگ و صدراعظم پروس و جنرال مولک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکانچی سواره نظام و غیره و جمعیت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت امپراطور را که سوار کالسکه رو بازی شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن و گل سفید خوشه بسته و همه جا سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیادی بود و هر ایمی کشیدند منم بهمه تعارف می کردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدیم تا بجائی رسیدیم دروازه مانند درختها تمام شد کوچ و سیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یک ستونی دیده شد که تازه بیاد گرفتیم فرانسه می سازند و هنوز ناتمام است یک صورت فردریک اول یعنی فردریک بزرگ که با مفرغ ریخته اند سر راه بود از اوئی ورسته (Université) گذشتیم مدرسه بسیار عالی است و هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از آرسنال (Arsenal) که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا مینشینند و بعد از خانم ولیعهد گذشت رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت

روز پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتسدام (potsdam) که خارج برلن است سوار کالسکه شدیم

از همان دروازه کوچکی که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد درختهای قوی جنگلی خانه‌های خوب جلو خانه‌ها باغچه‌های گلکاری بسیار قشنگ حوضهای فواره‌دار گردش زیاد نموده رفتیم به کار بکالسکه بخار نشسته را ندیم نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر کوچک است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب نظامی هستند حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رودخانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول (Havel) است سوار کالسکه اسبی شده از خانه‌های شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها و غیره شبیه باغات روسیه بود عماراتی که دارد یکی پتسدام و دیگری سانسوسی (Sans-Souci) است هر دو از بناهای فردریش کبیر است منزل ولیعهد پتسدام است با کالسکه رفتیم دم عمارت منزل نبودند را ندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچه‌های مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل بزرگی است مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در خیابانها بودند رسیدیم بفواره بزرگی که ۳۰ ذرع آب آن می‌جست مجسمه‌های مرمز بسیار خوب کار قدیم دور باغچه‌ها و حوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده‌اند که بزور بخار آب بالا میرود از دحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شیروانی زیاد بود بلبل و هزار دستان در درختان می‌خواندند خوش‌عالمی داشت بعد رفتیم بخایان مقابل این فواره انتهای آن حوض دیگر بود فواره آنهم بلند می‌جست اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت سانسوسی دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است پیشخدمت باشی و ایشیک آقاسی باشی ملکه و غیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته تادم اطاق آمد زنی است مسن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته گشتیم این عمارت مخصوص فردریش کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که روی آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریش همه آنجا بود چیزی محض احترام روی صندلی انداخته بودند و عقربك ساعت بعد از فوت در روی هر

دقیقه بوده همان طور مانده است که دیگر تا بحال كوك نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلئون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردريك را پاره کرده بود همانطور پاره رانگاه داشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچه های بسیار خوب و حوضهای کوچک دارد از بلندی مجسمه ها قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه فواره ها و باغها و خیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم بعد سوار کالسکه شده رانندیم در محلی آسیاب خرابه دیده شد از عهد فردريك کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردريك خواسته بود آنجا را بسازد. هر چه کرده بود آسیاب را از صاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده بود به نشانه عدالت این آسیاب را همان طور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگر مخانه و نارنجستان از آجر و شیشه و غیره ساخته اند اما میانش نرفتیم همه گله و درختها را از حالا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان باغچه و حوض و مهتابی است مجسمه های مرمر بسیار خوب و باغچه های خیلی قشنگ دارد از اینجا پلزیادی است که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری گشته بعد سوار کالسکه شده رانندیم برای عمارت ویلا قزن پرنس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردريك شارل است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل و غیره مجسمه های مختلف مثل يك پا يك سر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگو كوچك ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل و زنش عالم و باسلیقه هستند خلاصه باغچه های خیلی خوب فواره چمن و غیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است و می گفت تلگراف کرده بودند که شما امروز نمی آئید کتابی آورد اسم خود را در آنجا

نوشتیم زن مسنی است بعد برخاسته سوار کالسکه شدم دم منزل زن فردریک شارل هم رفتیم خانه نبود دم در خیابان فردریک شارل دو مجسمه مرال نر خوابیده بالای معجر بود بسیار خوب ساخته بودند رانندیم از جاهای خوب گذشته رسیدیم بیک قصر كوچك بسیار خوش وضعی كه مال امپراطور است باغچه‌های قشنگ و چشم انداز خوبی برودخانه عظیمی داشت بعد رفتیم بكالسكه بخار نشسته رانندیم برای شهر در بین راه مردم بازی غریبی در آورده بودند چادرپوش قلندری درست کرده و دور چادر کالسکه واسب مقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکه‌ها شده بودند و چادر متصل بسرعت چرخ میخورد کالسکه‌ها واسبها و آدم‌ها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل شدیم شبدا در عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزاده‌های ماشاهزاده‌های پروس صدراعظم پرنس بیزمارك مارشال ملك مارشال رون و غیره همه بودند مارشال ورائكل هم بود با او قدری صحبت كردم مرد کوتاه بسیار پیری است نود سال دارد اما زرنك است در جنگهای ناپلئون اول همه جا بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه پنجم رتبه خوبی است بقدر تماشاخانه میشل پتر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب رقصیدند رقصه‌ها لباسهای غریب داشتند من و امپراطور به سن رفته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی در آوردند رقصیدند پرده‌های خوب نشان دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل.

مخبر الدوله روزیکه از پتر آمدیم همانجا مانده است برای آمدن پسرش
پتر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور، ایلچی فرانسه نیامده بود چون مسیوطیر استعفا کرده اختیار نامه نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرارا یکی یکی احوال پرسی كردم بعد پرنس بیزمارك آمد خیلی با او صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملك آمده قدری صحبت شد برخاسته تغییر لباس داده

سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند دریاچه‌های زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچه‌ها بود بعد تك تك قفسهای بزرگ خوب دیده شد که هر نوع حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ شکاری معروف بزرگی است و ازینگی دنیا میآوردند يك جفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه تیره دارد بسیار مرغ مهبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاش خور است دیگر اقسام درناهای افریق و هند و ینگى دنیا و غیره بود خیلی درشت‌تر و خوشگل‌تر از درناهای متعارفی ایران انواع طیوری که در عالم بهم میرسد همه در آنجا موجود بود بنوشتن نمی‌آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور نمی‌آید بود شیر یال دار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهبیال سیاه بسیار ضخیم ریخته سرش بقدر سرفیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهبب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان گوشت بلند کرد بلند میشد گوشت بگیرد سه چهار ذرع قدش بود گوشتها را روی عراده گذاشته میکشیدند و میدادند این محلی که بدالان منظر دارد خانه‌خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که با زنجیر بلند میکنند آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فوراً این در را انداخته اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز، احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات برود گوشت را هم از سوراخ پنجره‌ها می‌دهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از بره‌های هند و افریق دو پلنگ سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهبب بودند شیرهای دیگر هم بودند يك شیر یال داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن دوشیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه

شیر همانجا زائیده و بچه‌هایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوز های مختلف کفتارهای عجیب الخلقهٔ افریق که صداهاى غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر يك انواع حیوانات بود میمونهای مختلف و غیره در نیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا، فیل افریق بسیار تفاوت با فیل هند داشت گوشهای خیلی بزرگتر و پهن تر بود سه زرافه برهم بود که گوراسب است بدنش خطخط و بسیار مقبول است بیزون بود که گاومیش وحشی افریق و ینگى دنیا است متعدد بودند بزرگ و کوچک گاومیش تبت بود از اطرافش آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید بسیار مهیب بود لاما که حیوانیست مابین شتر و گاو و ارقالی و غیره و بسیار تند میدوید توی باغچه های وسیع بود دوزش معجز انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلاً ارقالی دیده شد بقدر اسب باشا خهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی با رقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر در آنجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده در آنجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر يك را میدهند انواع طوطیها و طاوسها و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ در قفسی بسیار بزرگ مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بودینوس (Docteur Bodines) است بعد برگشتیم بمنزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی کوچه های شهر گردش کردیم يك جائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم قبرستان است اما باصفا بود زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی مدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچه های خوب داشت پیاده شده قدری هم آنجا گشتیم بعد سوار شده آمديم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است مهماندار ناپلئون هم بوده است در ایام اسیری و حبس و مهماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواهیم برویم به اکواریوم (Aquarium) یعنی جائی که حیوانات و نباتات دریائی را بجهت تماشا نگاه میدارند صبح برخاسته رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا (Augusta) که تازه آمده است امپراطور چون ناخوشند ملاقات نمیشوند رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است زن مسنه ایست هفتاد سال دارد نشسته صحبت کردیم بعد مارا برده در اطاقها گردانند اسبابهای خوب داشتند بعد رفتیم خانه ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس و اول اولاد ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده ساله و دختر بزرگ ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخيال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه شده رانديم دم در پياده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجایهای عجیب و غریب رسیدیم دالانها و مغارهای تاریک، دره، تپه، آبشار، چشمه همه را از سنک کوه بطوری ساخته اند که شخص ابتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است خیلی صنعت کرده اند از جاهای دیدنی دنیا است رئیس آنجا که اسمش هرمس (Hermes) است همه را نشان میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحری را در توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های بزرگ است انداخته اند و متصل هم آبرا تازه میکنند از آنجائی که ما ایستاده تماشا میکردیم ته حوض پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریادار ندیده ا هستند بعضی خوابیده و بعضی در حرکت هستند يك نوع حیوانیست مثل دسته گل و لاله پرپر بانواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابداً معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ آنجا کرمی را بآب فرو برده ول میکند کرم میافتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را جنب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب نوع نوع، رنگ رنگ، بزرگ و کوچک، صدفهای بسیار خرچنگهای مختلف رنگ برنگ و زغ و غیره بسیار عجیب بودند متصل از پله ها پائین

آمده بجای دیگر میرفتیم سقف اینجا هم همه از سنک کوه است که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای آبی طوطیهای رنگ برنک یك طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد يك محوطه‌ای بود قفس مانند که میان فواره آب میجست و دورش بازهمه خانه خانه قفس بود. توی قفسها درخت مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سردسیری و گرم سیری در آنجا موجود است و بهر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنک آنجا دیدم همه آنها را در کمال پاکیزگی آب ودانه میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخواندند گاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشای آنها حیرت دست میداد يك جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشه دیگر خانه کوچکی برای آنها ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سرویال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دار افریق امدست و پاها مثل انسان و میمون بود بعلاوه يك انگشتی مثل خروس داشت که سر آن يك چنگالی بود مثل چنك قرغوی بسیار فقیر بودند صدای عجیبی داشتند کرم میخوردند و دو حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بودند حیوان تنبل میگویند اینهم بانسان مهموم مفوم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه عجایب زیاد دیده آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان امپراطور بودیم میز چیده بودند همه زن‌ها و شاهزاده خانم‌ها و شاهزاده‌های ما و شاهزادگان پروس و ولیعهد و پرنس بیژمارك و مارشال رون و مارشال ملك و غیره همه بودند موزیکان میزدند این عمارت فوقانی عمارت بسیار خوبی است پرده‌های اشکال بسیار خوب و تالار و اطاق‌های عالی دارد بعد از شام پائین آمده شب را رفتیم بتماشاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و صدراعظم و غیره بودند ما در لژ نزدیک به سن بودیم بازی خوب در آوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ (ورسایل) و تاج گذاری همین امپراطور بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملك و پرنس بیژمارك را با همان لباسها در آورده بودند

بسیار خوب پرده‌ای بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آمدیم منزل.

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزاده‌های ما و غیره همه بودند رفتیم آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حسام السلطنه شدیم امپراطریس و زوجه ولیعهد و غیره بودند امپراطور هنوز ناخوشند افواج و سواره قریب هجده هزار نفر بودند با هستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحب منصبان و پرنس ورتمبرگ که سردار قشون و مرد بلند قامت پیری است فردریک شارل و پرنس شارل و غیره همه بودند بعد ایستادیم قشون دفیله کرده سواره، پیاده، توپخانه با لباس و اسلحه خوب از حضور گذشتند بعد از اتمام سان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم آنجا همه بودند شام خورده رفتیم منزل و از منزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ «کالا» بود همه زن‌ها با لباسهای خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زن‌ها و صدراعظم و شاهزاده‌های پروس و شاهزاده‌های مادرلث بزرگ مقابل «سن» نشستیم خیلی گرم بود پرده‌های خوب در آوردند رقصهای خوب کردند بعد از دو «آکت» که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم به لژ نزدیک سن پرده آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد بسیار با تماشا پرده‌ای بود بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق به «ارسنال» یعنی جبهه‌خانه رفتیم در طبقه پائین نمونه توپهایی که از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند در وسط حیاط جبهه‌خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن بود این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه ایالت «هولستن» را از آلمان گرفته در هولستن ریخته گذاشته بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین «شلزویک» و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته‌اند

بقدر يك كوه است خلاصه رفتیم طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنك زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید و غیره آنجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مردی بلند بالا و اسمش تره (Treh) است زبان فرانسه را هم خوب حرف میزد دست چپش را در جنك گراوات (Gravelotte) که همین جنك آخری بود گلوله فرانسهها برده است خلاصه در این شهر صدای کالسکه از شب الی صبح و از صبح الی شب قطع نمیشود يك شب هم تلمبهچیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز نهم ربیع الثاني

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به «پتسدام» همه ملتزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر مانده سیم تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزند نشان آگل نوار (Aigle noire) مکل بالماس را با حمایل زرد و غیره امپراطور بتوسط جنرال بوین (Général Boyen) مهماندار برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس زوجه ولیعهد و غیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد و غیره آمدند بالا نهار حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد عنبرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گردش رفتیم بنارنجستان تالار بسیار خوب با روحی داشت خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پردههای اشکال مجسمههای مرمر اطاقهای با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردريك است باز سوار کالسکه شده رفتیم گردش نزدیک فواره بزرگ پیاده شده قدری درپلههای مرمر نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم بقصر شارلوت که محل نشیمن حکیم همبالت (Humbolt) معروف بوده کده سال قبل از این مرده است مهتابی سبز فواره و حوض آب و اطاقهای کوچک پراسباب داشت مثل موزه نگاه داشته بودند رئیسی داشت فرانسه نمیدانست در سربله عمارت شبیه

آهوی بسیار مقبولى از چدن ریخته بودند خلاصه سوار شده باز رفته بنارنجستان نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر بابل بریک (Babelbrig) خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه «هاول» که شهر پتسدام را از این عمارت سوا کرده و از جاهای با صفا و خیابانهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپراطریس ولیعهد پرنس بیژمارک مارشالرون شاهزادههای پروس شاهزادههای ما و غیره شاهزاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبی است از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه نشسته رفتیم به قصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند آنجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه شده رفتیم برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پتسدام شده تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا مانند جائی بود بیرقهایی که از فرانسه و غیره گرفته بودند آنجا بود دو صندوق دردخمه ای بود یکی از پدر فردریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی هم آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارتن خودشان که چراغان کرده بودند بعد ما هم رفتیم آنجا عمارت خوبی است همه سفرها و زنها و شاهزادهها و غیره بودند باغ مقابل را برنگهای مختلف چراغان کرده بودند فواره آب برنگ سرخ میجست خیلی خوب بود ولی آتش بازی نبود نشانی که بزوجه ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود بعد امپراطریس باز دست مرا گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میزها نشستند صرف مأكولات شد بعد با ولیعهد و غیره وداع کرده رفتیم براه آهن يك تالار خوبی آنجا دیده شد که از عهد فردریک ساخته شده و تمام آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد

کالسکه را راندند رسیدیم به گار عجب گار بزرگی است چهلچراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور ساخته اند سوار کالسکه ای شده رفتیم منزل.

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دارالشورای آلمان که در آخر شهر بود در حجره نشستم و کلاهی آلمان بقدر صدقری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست زیر دست کرسی رئیس دارالشوری نشسته بود اسم رئیس دارالشوری سمسون (Simpson) است نایب وزیر جنگ زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با و کلا حرف میزد و از طرف دولت ایراد و کلا را در نگاهداری «اکول» داده رد میکرد نطق مفصلی میکرد این اکول دکاه مدرسه جوانان نجیب و پسر صاحب منصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحب منصبان خوب پروس از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم در این مدرسه تربیت شده اند یک روز هم ولیعهد این شاگردانرا در جلوعمارت ما آورده مشق کردند هفصد نفر شاگرد هستند چون خرج زیاد دارند ملت راضی نیست اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتم بموزه که مقابل عمارت ما بود رئیس موزه که شخصی مسن و اسمش لپسینیوس (Lepsius) است آمد در دیوارهای پله عمارت اشکال و مجالس بسیار خوب از قدیم روی گچ کشیده اند از پله ها بالا رفته گشتیم از دحامی بود مجسمه های گچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان روم و غیره تقلید کرده اند آنجا زیاد بود اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهر با و چوب و غیره بود قدری گشته رفتم منزل قدری نشسته بعد بجهت وداع رفتم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا بود امروز در کنار رود «رن» پرنس الدبرغ (Prince Aldeberg) پسر عدوی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی آلمان بوده فوت شده و جده مسنه امپراطور هم مرده است باین واسطه امشب مجلس مهمانی سازو آواز موقوف شد خلاصه این خبر هم آمده نشستند صحبت شد یک گلدان چینی زوجه امپراطور

برسم هدیه بما دادند بعد به آکواریوم رفته قدری گشتم آن حیوان تنبل را امروز بدقت دیدم در دستها دوناخن بلند مثل عقاب دارد و درپاها سه ناخن بهر جا که بند شد مشکل است ول بشود رفتیم منزل.

روز یازدهم ربیع الثانی

باید برویم بشهر «کلون» و «ویسباد» صبح زود برخاستم باد شدید می آمد هوا ابر و سرد بود رخت پوشیده منتظر آمدن و لمعه شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده رانده در آخر شهر به گار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده خدا حافظ کرده راندم هر قدر خواستم بخوابم ممکن نشد هر وقت چشمم گرم میشد بیک استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمد الملك بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامه خرید تفنگ را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و گلهای ورودخانه و آبادی دهات و شهرها همه جا همان طور است که در ورود برلن دیده بودیم از شهر هانوفر (Hanovre) که بسیار قشنگ است و بعد از شهر و قلمرو وست فالی (Westphalie) گذشتیم بسیار جاهای قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه های بلند دیده شد از رودخانه های متعدد هم عبور نمودیم که یکی از آنها خیلی عظیم بود یک ساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانه کروپ (Krupp) مسیو کروپ خودش سر راه آهن آمده بود شخص پیر بلندقد لاغری است تمام این کارخانه ها را خودش بمروور ساخته است توپ کل دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانه های بخار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار نفر عمله دارد که بجهت همه خانه و نشیمن ساخته و خرج و مزد میدهد بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد مداخل خود اوست خلاصه بکارخانه چکش بخار رفتیم چکشهای غریبی است مثل کوه و بارور بخار با نگاره توپ میخورد

بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند و قتیکه چکش بتوپ میخورد زمین کارخانه صدا میکرد و میلرید چیز غریبی بود همه کارخانه‌ها را گشته بعضی توپهای بزرگ و کوچ را انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند درختی در نارنجستان خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار با وجود فاصله زیاد باین اطاق زمین آنجا را مثل هنگام زلزله حرکت می‌آورد یک توپ ته‌پر شش پوند بسیار اعلی میسو کروب باتمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود خوابیدم خوابم برد دو ساعت راه بود تا شهر «کلون» یکدفعه از خواب جسته صدای موزیکان و قال و مقال شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده‌ایم و حکام آنجا می‌خواهند بحضور بیایند رخت پوشیده ایستادم حکام آمدند بعد رفتیم پائین نظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوش‌وضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای اروپا است رفتیم مهمانخانه عمارت باروخی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر «ویسباد» صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بیابان‌ها و وحش که نزدیک شهر هستند متمولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خودشان و مردم نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای عظیمی است چهارصد سال بیشتر است اینجا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و منجنيقها برپاست در يك ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش نرفتم اما دورش را دیدم گنبدهای مخروطی زیاد دارد آنقدر خال و فرج دارد و بلند و بزرگ است که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد رودخانه از وسط شهر میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم تلاصق رفتیم بیابان‌ها عمارتی داشت جلو آن باغچه‌های خوب

حوض فواره‌دار و چمن بود لوله کم الاستیک را گذاشته بودند توی آب متصل می‌چرخید و آب از دهش باطراف چمن میریخت بعضی هم دولوله بود مثل آتشبازی چرخ خورده آب می‌پاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی گله‌ها و درختهای خرما و غیره دیدیم از آنجا بگر مخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات افریق و ینگ دنیا و هند را در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت «بن» داشت که بر گهای بزرگ دارد يك درختی دیده شد برگش کم عرض اما پنچ ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماه‌ی خانه کوچک بود مثل برلن ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشه‌ها زیاد تماشا می‌کردند هوا بسیار سرد بود باران هم گاهی می‌آمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر یال دار و پلنگ سیاه و غیره در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوشگل الوان کم داشت اما مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر بزرگ تاج‌دار جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاج دار و خوش رنگ و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دوشتر مرغ بود پاهای شتر مرغ دو انگشت خیلی عجیب داشت خرسای سیاه بزرگ خرسای سفید شمال مثل برف، اسبهای کوچک، يك شتر سفید نری بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود يك گاو کوهان‌دار هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بگاوه‌ای درشت چاق می‌ماند اما بقدر گوسفند بود يك نوع قوچ ارغالی دیده شد که از ماروک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای بد ایران می‌ماند اما یال سینداش موی زرد خیلی دراز بود و از زانو بیائین دستهای هم‌همه‌یال و موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت می‌کرد برای جای ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمه‌های آب جاری که چمن و گله‌ها روی تخته سنگها روئیده بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دو راه داشت یکی

بجهت کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حد فاصل است طول پل باید هزار قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم و عریض و صاف و باصفا است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند محض تماشا بآنطرف شهر رفته دوباره از روی جبری معاودت به کلمن نموده باز از پای گنبد کلیسای بزرگ گذشتیم دکان خیلی خوب داشت خانه های بسیار عالی مردمان متمول خلاصه رفتیم بگاز کالسکه نشسته رانندیم حکیم الممالک و مسیو طمسون هر دو امروز بلندن رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پرزراعت و پردرخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون (Bonn) کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند سر کرده این سواره پرنس روس برادر ایلچی آلمان که در پتر بود بحضور آمد مارشال پیر معتبری هم بود که از خدمت معاف شده و در این شهر توقف دارد اسمش هر وار بیتن فلد (Herward Bittenfeld) بشهر کوبلنس (Coblence) رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از قلعه آنجا توپ انداختند شهر بزرگی است از پل رودخانه رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس و غیره بود گیلاسها هم رسیده و پربار بود هر تکه را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تا کستان است شراب مشهور رن از همین انگورها عمل می آید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکت است راه کالسکه عراده و پیاده روه هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و صحراها انگور و درخت میوه و باغچه های گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم حیرت میکند و از تماشا سیر نمیشود و تکه قصر های خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی سلیقه با کمال قشنگی در کنار رودخانه و بالای کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل بهشت بعضی آثار قلعه خرابه های قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد تردد کالسکه های بخار و عمارات و سبزه ها و گل های طبیعی و مصنوعی آدم را واله می کرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود

باول وردخاگ گیلان و رودخانه سفیدرید بعضی اوقات راه کالسکه ما از روی پشت بام خانه‌ها و کوچه‌های دهات میگذشت خلاصه بتعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رودخانه دور شده و بطرف «ویسباد» رفته تارسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیله بود چون شهر آب گرم معدنی دارد از غربا هم زیاد از اطراف می آیند با صدراعظم و جنرال توی کالسکه نشسته رانندیم تارسیدیم بمنزل که عمارت دولتی بود منزل مادر وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره اطاق ما رو بکوچه و میدانگاهی است که يك کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است چهار بنای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع کلیسا است خلاصه شب را موزیکان زدند جمعیت زیادی شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسته و بنگال روشن کردند با تلمبه فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد نمودند بسیار بلند میجست و از رنگ روشنیا رنگ خوش آیند در فواره بهمرسید امروز نظر آقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبة شیرستن (Schierstein) که نزدیک رود رون است اینجا کارخانه شامپین سازی دارند که نوعی از شراب است از شهر خارج شده رانندیم از خیابان بسیار خوبی یک ساعت راه بود راه را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابرو سرد بود از توی دهه و قصبة گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رودخانه رانندیم از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظم آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت پسته بود آنجا از کالسکه پائین آمدم باغبانرا صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب منصب پروسى همراه ما بودند آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب و جاهای پاکیزه چمن گل سرخ و غیره رودخانه رن و اطراف

آن در مدنظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ گرم خانه كوچك بسيار خوب چفته‌های انگور همه مشبك در كمال سليقه تعبيه كرده بودند توى باغ يك لانه از چوب برای زنبور عسل ساخته بودند خیلی تازگی داشت حوض و فوارهای خوب منبع فواره‌ها را يك برج بلندی از سنگ ساخته بودند مثل كوه طبيعى كه از آنجا آب از لوله‌ها وغيره داخل فواره ميشود گيلاسهای بسيار خوب ما كول داشت در اطاقها بسته بود از پشت شیشه‌ها مرتب زیر پيدا بود همه جاسندلی، ميز، آئینه، فرش اسباب زينت خیلی بود اين خانه مال يكتنفر مرد معتبرى است كه اسمش «بلوندبرغ» (Blund berg.) است اما خودش در پطر و زنش در «ویز باد» بود حضور نداشتند بسيار ييلاق خوبى است سی و پنج هزار تومان خریده است يك ميمون خوبى هم كه روى دماغش آبی رنگ بود توى باغ در قفس بود چند نفر كنيز پير هم بودند چای، نان شیرینی وغيره آوردند خیلی آنجا گشته بعد من سوار اسب صباح‌الخیر شدم سايرين هم بكالسه نشسته رانديم برای قصبه ببيريش (Biebrich) كه خیلی معتبر است در كنار رود رن عمارت و باغ معتبرى از «دوك دنا سو» كه چند سال پيش والى بالاستقلال اين ولايت بوده ديده شد حالا آن والى دروين است برادرش در باغ اولي سواره بازو برادرانش پيدا شدند اسم برادر والى پرنس نيكلا (Prince Nicolas) است عينك گذاشته بود ريش زرد زيادى داشت زنش از اهل روسيه بود لباس سياهی پوشيده سوار اسب بود قدرى صحبت كرديم من قدرى اسب دوانده بعد سوار كالسه شدم برادر والى بازو و برادر زنش تانيم ساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنهارفته ما داخل قصبه مزبوره شدیم بسيار آباد و كاكين معتبر و جمعيت زياد دارد از آنجا گذشته بخيابان بسيار خوبى رسيده رانديم بطرف شهر «ویز باد» خيابان سه معبر داشت وسط برای كالسه بسيار عريض يكي برای سواره ديگرى پياده وقتي كه از قصبه و باغ اول به «ببيريش» ميخواستيم برويم بين راه از دور پل و شهر ببيريش پيدا بود كه جای معتبرى است و قلعه نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شديد امشب توى شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولى چون جای مناسب ما

نموده بتماشا نرفتیم و جبهه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاهزاده های ما و غیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاستم نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم و غیره در آنجا ماندند ما رفتیم سر راه آهن بکالسکه بخار نشسته رانندیم بطرف شهر فرانکفورت سورلومن یعنی کنار رودخانه من (Mein) است شاهزاده ها و غیره بجز اعتضاد السلطنه و نصرت الدوله و ایلخانی همه بودند مسافت از اینجا تا فرانکفورت از طهران است الی کرج در یک ساعت کمتر رفتیم همه با آبادی بود از کنار شهر مایانس (Mayence) گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه رن بود خلاصه بگاری رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد از کوچه های شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل هم دیگر است یک شهر که دیده شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها بدست می آید خلاصه از شهر قدری خارج شده با آبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاها تاتک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای توی شهر دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و گلکاری است رسیدیم دم باغ مشهور بیباغ خرما که پالمیه Palmier میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفرج عامه ایجاد کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده شدیم باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن پنج ذرع میجست رئیس باغ آمده نطقی کرد از میان زن و مردی گذشته از پاها بالا رفته بعمارت سرپوشیده و گلکاری رسیده از آنجا بیباغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانیده اند که در زمستان از سرما محفوظ باشد درختهای خرما می بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد بعضی نباتات ینگه دنیائی کاشته بودند فواره آب و در جلو آبشاری داشت آب میریخت بر روی سنگها که مثل

کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب منصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالای تالار نباتات این عمارت رامحض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند موزیک هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پائین سوار کالسکه شده بیابان حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگر چه مثل کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرس سفید سیاه و بعضی ارغالبها و یکنوع میش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن ایتالیا بود. شبیه بمیش و قوچ مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطی های رنگ رنگ توی قفسها بدرختها آویخته بودند یکنوع طوطی خوشگلی بود کوچک. شیرال دار بزرگ، شیر ماده، پلنگ و در ببرویک فیل بزرگی داشت. جعبه ساز بزرگی آوردند پیچ کوك جعبه را فیل با خرطوم سرعت میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود فیل بهوای ساز رقاصی میکرد بعدیک سازی که اطفال و غیره بادهان میزنند فیلبان نزدیک فیل آورد فوراً با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتیم سوار کالسکه بخار شده برگشتیم بویز باد بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج شده بخیا بانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تك تك عمارات خوب و باغچه های پر گل مرغوب ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالا که درخت و تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبره برادرزاده نیکلا امپراطور روس که زن دوكد ناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی مرده است همین جا دفن کرده و ازدولت روسیه مقبره از سنك و مرمر در کمال خوبی ساخته اند گنبدهای مطلا دارد شکل همان زن را که باحالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق اینجا بود هنوز زنده و دروین است این ایالت را «ناسو» میگویند که پای تختش همین ویزباد است و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقاً از او بوده بعد از جنگ با اطیش پروس بغلبه گرفته و جریمه زیادی هم از این شهر اخذ

کرده است خلاصه از آنجا برگشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان و باغچه و درخت دارد فواره آبی از وسط می جهد اطراف هم همه کان است آنجا آتشبازی چیده و درایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدراعظم و شاهزاده ها و غیره بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اتاقها و تالارهای عمارت را گشتیم عمارتی است بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در بعضی اتاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اتاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل دنیا را آنجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بیابان بیرون قدری لب حوض نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فریبی است دختری هم دارد بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر جنرال بوین مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهت خرید تفنگ در برلن مانده بود امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروپ برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه و سبزی و غیره با عراده می آورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خر سوار بسیار معمول است بخصوص زنهای کرایه کرده سوار میشوند.

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم شهر «بادن بادن» يك شب را آنجا مهمان دوک هسنیم که دختر امپراطور آلمان زوجه اوست آزادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک (Frederic) است اسم زوجه اش لویز (Louise) خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رانندیم صدراعظم و شاهزادگان و سایر ملتزمین همه بودند بجز ایلخانی که با بعضی دیگر در شهر و یزباد ماندند از شهر مایانس گذشتیم قلعه سختی دارد همین جنرال مهماندار حاکم اینجا است باین معنی

که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم مالیاتی و غیره از جانب دوک دارمستاد (Darmstadt) است این شهر مال این دوک است پروسها بزور در قلعه آن ساخلو گذاشته اند از آنجا گذشته بفرانکفورت و از آنجا بشهر (دارمستاد) رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ایستاد معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین می آیند بروند بآب گرم امس (Ems) صدراعظم رافرستادم احوال پرسى بکند خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدربرق و غیره آمدند امپراطور و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد بعد برادر امپراطریس روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی به پروس ندارد باز جهاش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر یانیریه همین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده و مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده بکالسکه نشسته رانندیم بشهر هیدلبرگ (Heidelberg) که اول خاک «گراندوک باد» است رسیدیم آنجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس «باد» آمدند یکنفر از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد رانندیم بشهر کارلسروه (Carlsruhe) که پای تخت کراندوک باد است رسیدیم خود کراندوک با جمیع بزرگان مملکت از وزرا و سرداران و غیره همه در گار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی و یکدسته سربازی از دوک صف کشیده بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز قشون «باد» شبیه است به پروس اما کلاهشان نشان دولت «باد» را دارد در جنگ فرانسه قشون «باد» خیلی رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون «باد» در جنگ بوده اما الحال قشون مستعد مسلحشان ده پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت شهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد کوچه های راست طولانی دارد کل حاصل اینجا هادیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده رانندیم سایرین هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوبی است ریش زرد

بلند انبوهی دارد روی سرخ و سفید چشمهای بزرگ بنیه قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تار سیدیم بمیدان جلو عمارت میدان خوبی بود با باغچه بندی و گل کاری و حوض فواره سواره نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم اجداد دوک است دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلودست دادیم زن برادر دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس و اسمش ماری (Marie) و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور روس است او هم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوبی است پرزینت و اسباب دوک ما را برد با طاق مخصوصی که بجهت ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس داده رفتیم با طاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خوبی خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم باغچه پائین عمارت گل های خوب داشت همه آنجا بودند قدری گشته باز سوار کالسکه شده بادوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده رانیدیم برای شهر (بادن باد) دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از «دارمستاد» که گذشتیم همه جا دست چپ کوه و جنگل نزدیک و دست راست جلگه بود اما ابتدا کوههایی دست چپ تپه مانند و کم جنگل است رفته رفته که نزدیک «باد» میشود جنگلش بیشتر و قدری بلندتر میشود کل زمین و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار سرد و ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر «بادن باد» رسیدیم شهر است در میان دره اطرافش همه کوه با سبزه و جنگل و چمن بعینها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابر و مه بسیار سرد و گاهی هم باران تندی می آمد خیلی شبیه به هوای اشرف و صفی آباد مازندران است متمولین فرنگستان در اینجا تك تك خانه های بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان آنجا جمع میشوند و دهوائی دارد مثل بهشت رودخانه شهرستانك از دره می آید از وسط شهر میگذرد الحق شهری نیست که آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند در حقیقت شهر پریان است کلیسای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد از پرتستانی هم هستند تمام

شهر با چراغ گاز روشن است جامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همهجا پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه همهجا میرود پرنس منچیکوف که در روسیه مهماندار ما بود اینجا خانه خوب وزن و اوضاع زندگی دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن پرنس هم بحضور آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد زیادی تماشاچی بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی اسبابهای خوب خریدیم همهجا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت آتشیازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدیم ،

روز شانزدهم ربیع الثانی

صبح بر خاسته رخت پوشیدم پرنس کرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش وعیش دیروز با اینجا آمده است حضور آمد صدراعظم هم بودند نشستیم خیلی صحبت شد اورفت منم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری و غیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتم منزل قدری که گذشت دوک آمد با هم سوار کالسکه رو بازی شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابرو بسیار سرد بود گاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام درآمده و بالا پوشی ننوشیده بودم در بین راه خیلی سردم شد گردش میکردیم سر بالا سرازیر از جاهای باصفا میگذشتیم تارسیدیم ببالای بلندی کلیسایی بود پیاده شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بغداد که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است بیاد گاریسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الان درین شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک منلع کلیسا است روی مقبره مجسمه های مرمر ساخته اند مقابل آنها مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت

در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی آن مقبره است که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسارا از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبدش هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراتور روس است که در (ویز باد) دیده شد از آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده بود و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب، گذشتیم باران شدیدی میآمد آمدیم پائین از دم خانه پرنس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد ب رودخانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل سنگ یثوصل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آبشار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه انگلیس و ناپلئون فرانسه و پادشاه پروس و غیره در ایام گردش آنجا منزل میکرده اند بما نشان داد در بین راه که باران گرفت من و دوک بتنهایی در کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز بادوک بکالسکه نشسته رفتیم ب عمارت و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی بشهر و اطراف و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت نهار حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت از چهل چراغ و سایر اسباب و پرده های اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب کرده اند قدری گشته بعد رفتیم سر میز صدراعظم و شاهزاده های ما و غیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد و لطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از این جنگ در جزو دولت فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت الزاس و لورن را پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را برد بمرتبه بالای عمارت اشکال شکارها و انواع مرغهایی را که در این مملکت پیدا میشود و از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند نشان داد از جمله مرغی است بزرگ که کوکوبوا (Coq de bois) یعنی خروس جنگلی میگویند در همین جنگلها پیدا

میشود سروتر کیش بقر قاول شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست مثل دم مرغ چتری است بسیار حیوان خوبی است هیچ از این جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگاها مرال وشوکا وخوک و از این مرغها وغیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بگار قدری معطل شدیم پرنس کرچکوف وزیر روسیه و پرنس منچیکوف و جمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدراعظم پیش من بودند براه افتادیم ما بین «بادن باد» و «کارلس روه» شهر و قلعه ایست مشهور به راستاد (Rastadt) که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد در قصر دوک يك آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض میگفت در کارخانه آئینه سازی همین مملکت «باد» که در شهر مانهم (Manheim) است ساخته اند خلاصه رانندیم تا رسیدیم بشهر کارلسروه که پای تخت دوک است با هم وداع کرده اورفت و ما از همان راهی که آمده بودیم رانده غروبی به «ویز باد» رسیدیم از «بادن باد» تا «ویز باد» قریب سی و پنج فرسنگ مسافت است که باراه آهن در پنج ساعت طی میشود دوک از دختر امپراطور آلمان سه پسر دارد پسر بزرگش که هفده هجده ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت .

روز هفدهم ربیع الثاني

امروز باید برویم اسپا (Spa) که اول خاک دولت بلژیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده با صدراعظم و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که به بیبریش (Bibrich) میرفت رفتیم تا باسکه رسیدیم قشونی ایستاده بودند آنها را دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی و کوزه های گل و غیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما با بارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه و جای نهار شاهزاده ها و سایرین بود اطاق زیر آنها برای ما معین کرده بودند اما ما هموقت

بالا بودیم گاه گاه بیائین میرفتیم هنگام سوازشدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را راه انداختیم آنها باسکله رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت نشده بود خلاصه یکی مأمور شد که از راه آهن آنها را بشهر «کولون» بیاورد و ما راندیم رودخانه رن مثل بهشت و طرفین آن همه جا قصر و کوشک و آبادی و زراعت و راه آهن و متصل کالسکه در تردد است کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد و رفت میکرد که حامل سیاح و مسافر و بار و مال التجاره بود عمق رودخانه تاده ذرع میشود طرفین رودخانه همه جا کوه پست و تپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشود که مردمان متمول برای ییلاق آمدن و عیش کردن ساخته اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجاها پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلندیها و توی جنگلها و روی سنگها ساخته و در جلو باغچه ها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که از حد تعریف خارج است خلاصه قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانتز - (Coblentz) کشتی ما از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه بسیار سحتی ساخته اند اما آبادی عمده شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنک و کوه و تمام آن از سنک است توپ انداختند در این شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده سه شب مانده بودند دور شهر کوبلنس همه قلعه جات بسیار محکم است خلاصه از آنجا هم گذشتیم رسیدیم بشهر «بون» کشتی آنجا دم اسکله ایستاده همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی از مرد وزن بود رسیدیم براه آهن و اگون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم بشهر کولن (Cologne) از آنجا رو بسرحد بلژیک کرده راندیم همه محرا سبزه و چمن و آبادی است از یک سوراخ کوه گذشتیم که تقریباً پانصد ذرع

راه بود اینجاها اغلب طرفین راه تپه و راه کالسکه از دره تنگیست این است که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم شش سوراخ طولانی داشت از دویست الی سیصد و چهارصد ذرع سایر از پنجاه الی هفتاد و هشتاد ذرع بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن (Duren) که از شهرهای پروس است از آنجا گذشته بشهر اکسلاشاپل (Aix-la-Chapelle) که باز از شهرهای آلمان است رسیدیم آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم دریک استاسیون که نزدیک سرحد بلژیک بود کالسکه ایستاد. جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد کریبل مترجم با یکنفر روسی دیگر که تابحال همراه ما بودند از آنجا مرخص شده رفتند ما رانندیم قدری که رفتیم برودخانه کوچکی رسیدیم پل کوچکی هم داشت سرحد بلژیک و آلمان گویا همین رودخانه است اما خداوند عالم قادر طوایف و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکبار آدم، زبان، مذهب، وضع خاک و آب و کوه و زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی با آلمان نداشت کوهها قدری بلندتر و پر جنگل هوا سردتر زبان همه فرانسه مردمانش فقیرتر وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد جمیع اهل بلژیک زبان فرانسه حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیک است اهل این مملکت آزادتر از آلمان هستند اسم پادشاهشان له اوپلد (Léopold) دوم پای تخت بروکسل (Bruxelles) است از «ویز باد» تا «اسپا» با کشتی و راه آهن در هشت ساعت بیشتر ک آمدیم خلاصه از دره تپه جنگل و غیره رانده تا رسیدیم باسپا اگر چه رسماً وارد نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان آنجا و سواره نظام و جمعیت زیادی از تماشاچی غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادم مردمان خوبی هستند اسم حاکم هانری پلزر (Henri peltzer) است مواد کالسکه شده رانندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع است

اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه اراثر (Orange) منزل کردیم مادر طبقه زیری منزل کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اتاقهای بالا و پایین بعد از شام با صدراعظم و سایرین رفتیم بکوچه برای گردش جمعیت زیادی از مرد و زن دورما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه و شکل و غیره خریدیم اسبابهای خوب داشتند جلودکانها آئینه سنگی یکپارچه است که تمام اسبابها از پشت آئینه پیداست رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند بالکتریسته روشن میکردند و بابلور الوان رنگ بآب فواره میدادند بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند آنجا موزیکان میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتیم بمنزل، امین السلطان و غلامحسین خان آمدند بعد از ما بکشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفتیم و آنجا با کالسکه بخار آمده بودند به بیبریش در آنجا يك شخص نمسه از اهل هانور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه در آلمان زنها خیلی مشغول کار و زحمت هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردهایشان کار میکنند گوش اسبهای کالسکه و غیره را در آلمان باما هوت قرمز و غیره میپوشانند که از مگس محفوظ باشد در برلن و سایر شهرها اطفال كوچك كوله بار سربازی بدوش بسته توی كوچه ها میدوند و شیپور میزنند چه قدر خوب است که از طفولیت آنها را عادت به لشگری میدهند سنگ فرش كوچه ها را بسیار خوب میکنند سنگها را مربع كوچك بریده کار میگذارند خیلی خوب بهم وصل میکنند آجرهای فرنگستان مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طهران است اسبابا شهر كوچکی است يك كوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس كوچه است

روز هجدهم ربیع الثانی

صبح در اسبابا از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش

حاکم هم در کالسکه نشسته از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه رفتیم سر بالا بحمامی رسیدیم گفتند حمام پطر کبیر است وقتی پطر ناخوش بوده آنجا بآب معدنی رفته است بعد رانندیم سر بالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخایان و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلودار دیگر اسبهای ما را همراه می آوردند رسیدیم بجائی که مهمانخانه بود دو حوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پائین زنی ایستاده استیکانها داشت که بمردم آب میداد کسانی که ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها آنجا رفته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آشپز مهمانخانه غذا گرفته میخورند از غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا می آیند قدری از آبش خوردم بسیار بد مزه بود در بیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت مرک است که یکی از مقدسین فرنگیهاست هر زنی که حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایرانهم این اعتقادات زیاد است خلاصه از آنجا سوار شده از خایان دیگر برای مهمانخانه و آب معدنی دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب صباح الخیر شده قدری توی جنگل و خایان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بد مزه تر بود از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آنها رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب در الله آباد هندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگستان آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باریکی رفتم که بقدر يك سنك آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ها را از راه دیگر برده بودند باران هم میآمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوال بهم خورد از همان حمام «بادن باده» که عرق دار با دوک گشته و سرما خورده بودم حالا بروز کرد یک ساعت لرزیدم سرم درد گرفت دیکسون آمد «تولوزان هم که پیش مسیو کروپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را خوابیده الحمدلله احوال خوب شد

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابراست و باران می آید آفتاب اینجاها هیچ دیده نمیشود امروز روز عیدی از فرنگیان است جمعی از دختران و زنهای از کوچه مقابل هتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچه ها همه چراغ گذاشته بودند و درختهای متعدد که توی کوزه ها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش کرده کشیش بزرگرا با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دوستانه همه بالاسهای سفید خوب تور سفیدی بسر کشیده همه بادیته گل بازده دیگرا آنها کوچکتر بقدر دوستانه سیصد نفر سر چوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچه های کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل بالاسهای خوب دستشان چوب سرچوبهاشمع علمهای زری و مخمل صورت حضرت مریم علیها السلام را میبردند و بآهنگ خوشی میخواندند ذکر میکردند عقب سر آنها چهار چوبی را زینت کرده صورت عیسی و مریم علیهما السلام بالای آن زیر چهارچوب خالی بود کشیش آن میانه پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر کشیش میبردند خلاصه شب را رفتم بتماشاخانه بسیار بعمارت مانزدیک بود پیاده رفتم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی طرخان هم کوچک تر اما بسیار قشنگ و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری سرد و زن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی و غیره در آوردند بعد حقه باز غریبی آمد مردی بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کاژنو (Kaznow) حقه بازی را در فرانسه پرستیدیری تاسیون Prestidigitation میگویند بازیهای غریب در آورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتی مردمرا از بغلشان در میآورد بدون اینکه ابدأ دستی بکوکش بزنیاد بخوابانند مثلاً در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری هشت دیگری دوساعت. قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد بمعتمد الملك که در حجره نزدیک باو نشسته بود بمعتمد الملك خودش قفل کرده زور زد باز نشد

قفل را توی چوبی کرده دوسر آنرا داد دست مردم بعد بمعتمد الملك گفت تا چند عدد میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملك گفت دوازده حقه باز یکی یکی شمرد سر دوازده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد گنجفه بازپای غریب میکرد معتمد الملك يك چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پا کتی لاک زده خیلی محکم آورد داد دست معتمد الملك بزور پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد همچنین الی بیست پاکت همه بسته و محکم در توی پاکت آخری نوشته ای که معتمد الملك بخط خود نوشته بود در آورد چهار عدد پول بزرگ در جعبه کوچکی یکی یکی جاداده بدست یکی سپرد بعد از دور میزی گذاشته روی میز گلدان حلبی بود اشاره میکرد از آنجا یکی یکی این پولها از این قوطی جرنگ صدا کرده میرفت توی آن گلدان می افتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدانرا آورد پولها همه توی گلدان بود اول هم که گلدانرا آنجا گذاشت خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوشگل خوش لباسی بود او را پیازه دست مالیدن میخواست باند پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمد الملك نوشت که امشب شب خوبی است حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ گفت

روز بیستم ربیع الثانی

انشاء الله تعالی سلامتی امروز به برو کسل پای تخت بلژیک باید رفت حانیکوف روس را در اسپا دیدم بحضور آمد دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است از اعضای مجلس علوم روس است و در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله احوال خوب بود سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتم بگزار کالسکه های پادشاه بلژیک را آورده بودند بسیار خوب کالسکه هائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم و حکیم طب لوزان هم در کالسکه مانسته بودند راننده کالسکه بخار بلژیک بسیار راحت و

خوبست کم تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ (Liège) رسیدیم که کارخانه‌های تفنگ‌سازی و کالسکه‌بخارسازی معتبر دارد از «اسپا» تا «لیژ» همراه دره و تپه و جنگل است از سه چهار سوراخ هم گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد اما از لیژ با نظر فلگه است در لیژ ایستادیم جمعیت زیاده از حد جمع شد حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آدم‌نظام بالباسهای ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند ازدحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش بزور مردم را پس کرده رفتیم توی کالسکه رانندیم شهر «لیژ» بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در پست و بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای بسیار خوب دارد راههای کالسکه رو بلژیک را تماماً با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی است درین راهها الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل باقلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه سه ساعت که رانندیم بشهر برو کسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلژیک است در گاراعلیحضرت پادشاه لیوپولد دوم با برادرشان که «کونت دفلاندر» است و همه صاحب منصبان نظامی و ولایتی و غیره حاضر بودند تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خودشان را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوار کالسکه رو بازی شده من و پادشاه باهم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من و پادشاه با مردم تعارف می کردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود رفتند بمنزلشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خود را برای پادشاه فرستاده بعد رفتیم باز دید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از دقیقه ای برخاسته آدم منزل پادشاه مرديست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دار ندر زمان ولیعهدی سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده نوه دختری لوی فیلیپ پادشاه سابق فرانسه و پسر دائی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد پسر ندارد و برادرش کونت دفلاندر عجاله ولیعهد است و سن قدری کوچک تر از پادشاه است زوجه

برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و اصلش از اهل مجاراست مملکت بلژیک بسیار آزاد و رتق و فتق امورات بامجلس پارلمنت است که وکلا آنجا جمع شده حکم میکنند مجلس پارلمنت عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این ولایت بسیار آزاد هستند هر چه بنویسند از هیچ کس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب صد و هفتاد و دوهزار نفر است جمعیت کل بلژیک ده کرو و کسریست مالیات قریب سی و هفت کرو و قشون در وقت جنگ صد هزار نفر سابقاً تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل از این دولتین انگلیس و فرانسه و غیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لئوپولد اول که دای پادشاه انگلیس بوده داده او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب و چند نفر انگلیسی دیگر که برای مهمانداری آمده بودند اینجا بحضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل از این در طهران ایلچی بود حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزه های گل توی عمارت ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فواره و حوض کوچک بسیار قشنگی داشت آب مثل حباب از فواره میریخت انواع و اقسام گلها داشت آنجا گشتم جلو عمارت میدانگاه و آنطرف میدان باغ بسیار خوبی است برای گردش عامه ساخته اند اما من نرفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارت است شهر بروکسل بسیار قشنگ است کوچه ها راست و عریض اما شهر در پست و بلندی است کوچه ها و خانه ها اغلب پست و بلند واقع شده اند دره و تپه دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری که کمتر از کلیسای کلون نیست خلاصه شب را با پادشاه و زوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدراعظم و زوجه برادر پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده ها و همراهان ماهمه با لباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرای بودند بقدر سه هزار نفر مرد وزن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگی است همه با گاز روشن بود از تماشاخانه

بزرگ پتر کمتر نبود. خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند موزیک خوب هم میزدند خیلی خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن زیاد باله دادند زنها رقصیدند خیلی طول دادند بالاخره پرده که پائین آمد من برخاستم پادشاه بازوجه ایشان باز بامن بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع کرده آنها رفتند منم خوابیدم اغلب پیشخدمتها در مهمانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل داریم خیلی خوب عمارتی است با زینت پرده های اشکال خوب دارد اگرچه کوچک است اما بسیار خوب کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از میز و صندلی وغیره همه خوب و مهیاست چراغ شهر با گاز و بسیار هم هست

روز بیست و یکم ربیع الثانی

در این شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند از همه دول آنجا ایلچی هست وزرای بلژیک هم بحضور آمده رفتند بعد پادشاه آمدند باهم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچه های شهر را گشتیم بمیدانگاهی رسیدیم که مجسمه پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری نصب کرده اند چشم انداز خوبی بشهر و صحرا داشت شاهزاده های خودمانرا اینجا دیدم پیاده میگردند گفتم با ما بیایند رانندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است ساخته اند کشیش آمده مارا باطراف کلیسا برده تماشا داد مقبره ژرژ پادشاه سابق انگلیس و همچنین قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک در این کلیسا است بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی است منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از آنجا بیرون آمده برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاه داشته موزه کرده اند از اسباب و اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در آنجا بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب ساخته آنجا پیا داشته اند کلاه خود، زره، زره اسب، اسلحه تمام از

سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنك و غیره میپوشیده اند آنجا بود . قدری گشته آمدیم پائین رانندیم برای قصر لاکن Laken که عمارت بیلاق پادشاه و ملکه است از يك خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تابندره آنورس، که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد اینجا نیست. آبی از خارج بزحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده بخانه ها راه داده اند خلاصه بعد از طی مسافتی در آخر شهر بدر باغ قصر (لاکن) رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه است کسی آنجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده است چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود استقبال کرد نشان آفتاب را با حمایل آن بملکه دادیم بخود نصب کرد در تالار گنبداری نشستیم چشم انداز خوبی بشهر و باغ داشت دو طرف تالار اطاقها بود موزیکان میزدند شاهزاده ها و غیره آمدند در اطاقها گشتیم فرشهای بافته کار قدیم منقش باشکال خیلی خوب که در خود برو کسل می بافند بدیوارها نصب کرده بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لاکن بسیار خوب است خلاصه بشهر مراجعت کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود درست نگشتیم میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدم کوچکو بزرگ، رنك، برنك ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا راهم تماشا کرده رفتیم منزل قبل از آنکه به لاکن برویم به هتل دوئل Hôtel de ville یعنی محل نشیمن حاکم و کار گزاران ولایتی رفتیم بسیار عمارت عالی و قدیم است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که آدم هر طرف میرود چشم آن صورت باوست عمل این نقاش بسیار عجیب و معروف دنیا است بدیوارهای عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هتل میدانیست بزرگ جمعیت زیادی آنجا بود

تلمبه‌چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما تلمبه‌چیان اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچه‌ها و خانه‌های شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار اعلی. خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد شامرا در همین عمارت موعود پادشاه هستیم همه با لباس رسمی رفتیم سفرای خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد برگشتم بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر (اوستاند Ostende) به انگلیس برویم از این جهت زود خوابیدم.

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بی خوابی شب از خواب برخاسته بتعجیل رخت پوشیدم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب بودند يك فوج باموزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه نشسته از کوچه‌ها و خیابانها گذشته رسیدیم به گار، همان کالسکه‌های پریروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان و غیره بودند با پادشاه خدا حافظ کرده بکالسکه نشسته رانندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جاجلگه، آبادی، سبزه، چمن، باغ و گل است اینجاها زبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند تجارتگاه معتبری است کشتیهای زیاد بود شهر آبادی است از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه بخارا مروز خیلی تند میرفت مامورین بلژیک مرخص شده حاکم و کار گزاران اوستان حضور آمده نطق زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم به ویریلان (Vigilant) است لارنسون صاحب وانگلیسیهائی که همراه ما بودند معرفی و راهنمایی میکردند امیرال معتمر کشتیهای انگلیس که موسوم به ماک کلتوک (Mac-clintock) است و بسياحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفی است باستقبال آمده در کشتی بود صاحب منصبان دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تندرو خوبی است صدر اعظم با عمله خلوت و بعضی دیگر در کشتی

ما و شاهزادگان و سايرين در دو كشتی دیگر که مثل همین كشتی بود بودند خیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند و همراهان جابجا شدند من بواسطه كسالت باطاق پائين رفته قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میز ما میوه های خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و سیاه بسیار معطر خوب، میوه موز که چیز بسیار خوبی است خربزه کوچکی هم بود بسیار شیرین این میوه ها را تمام آدر گر مخانه عمل می آورند و قیمه آنها بسیار گران است مثلاً يك خوشه انگور را بدو هزار میدهند و قس علی هذا. خلاصه را ندیم نهاری خوردم همراهان را نهار خوبی داده بودند از بندر اوستاند الی دوور (Douvre) که اول خاك انگلیس است پنج ساعت راه است و این دریای مانش بطوفان و موج زیاد معروف است اما الحمد لله تعالی دریا بسیار آرام مثل كف دست بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود عقب سرما سه كشتی بردیف می آمد دو كشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست چپ برای احترام می آمدند گاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم كشتی دیگری آمد که دو برج و در هر برجی دو توپ داشت بر جرابهر طرف که میخواستند میگردانند این كشتی هم آهن پوش است گفتند زور پنجهزار اسب بخار دارد دیواره كشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود می گفتند گلوله توپهای این كشتی كشتیهای دیگر را خرد میکند دوسه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا می کرد كشتیهای تجارتي و غیره بسیار آمد و رفت می کردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد كشتی جنگی زیادی باستقبال آمده هم توپ انداختند روی دریا از كشتی وقایق و كشتیهای بخار بزرگ که بزرگان و نجبای انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ مثل معدن گچ است خلاصه كشتی رسید به بندر دوور سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا كشتی در بندر از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن و مرد و خانها و نجبا و افواج و سوار بسیار بودند اینجا

ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر دول خارجه (لورد کراونیل) (Lord granville) و اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه دوك دمبورغ (Duc d'Edimbourg) و پسر سیمی پرنس ارتور (Prince Arture) در کشتی ایستادیم پسرهای پادشاه، وزیر خارجه، ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی است آمدند توی کشتی رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارها را از کشتی بردند بیرون. پسر دومی ملکه جوان بسیار خوشروی با بنیه ایست چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست سنش باید بیست و هفت هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و جثه اش کمتر است ایشیک آقاسی باشی. اسمش لورد سیدنی (Lord Sydney) مرد پیر قوی بنیه ایست خلاصه برخاسته از اسکله بالا رفتیم از دحام و جمعیت غربی بود سوار کالسکه بخار شدیم من و پسرهای پادشاه و صدراعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار کالسکه های خوبی بود هیچ چنین وا گونها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم به معمارتی که غذا حاضر کرده بودند پیاده شدیم من رفتم با طاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم شهر دوور نطقی حاضر کرده است باید بخواند رفتم بتالاری بالای پله بلندی ایستاده همه شاهزاده ها و اعیان انگلیس شاهزاده ها و سایر نوکرهای ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم جواب دادیم لارنسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته رفتیم سر نهار همراهان همه بودند غذای گرم پخته و میوه و غیره آوردند خوردیم بعد برخاسته باز با همان اشخاص در کالسکه بخار نشسته و اندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تایی از آنها بقدر ربع فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد درختهای قوی آبادی متصل زراعت زیاد تمول انگلیسیها معروف دنیا است ضرور بنوشتن نیست از

نزدیک قصبه و آبادی شیسلهورست (Sheshhurst) گذشتیم که مقر ناپلیون سوم بوده و هم آنجا فوت شده است قبرش هم آنجاست کالسکه بخار بطوری تندمیرفت که امکان نداشت کسی جایی را به بیند از بس تند میرفت از عراده ها آتش در آمده يك کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد کالسکه ها را نگاه داشته آمدند پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تار سیدیم بول شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف عبور و مرور میکند و از دود کارخانه ها و غیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میران دیدیم خلاصه رسیدیم به کارایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاصه نواب و ایلچها انگلیس معروف به پرنس دو گال (Prince de Galles.) همه وزراء و اعیان و اشراف حاضر بودند پیاده شده من و ولیعهد و صدراعظم و لرد مورلی (Lord Morley.) مهماندار بکالسکه رو بازی نشسته رانندیم طرفین راه و بامها و بالاخانه ها مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سرودست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت این شهر را متجاوز از هشت کروور نفوس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زن و مرد میریزد معلوم است که ملت بزرگی است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش و تربیت بآنها داده است این است که مملکتی مثل هندستان را مسخر کرده و درینگی دنیا و سایر جاهای عالم هم متصرفات معتبره دارند سر بازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش خاصه بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما عده اش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تفصیل نصف راه را که آمدیم باران شدیدی آمد مردم را از سرتا پا تر کرد من هم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند صدراعظم و لورد مورلی سرشان باز بود بالمره تر شدند تا رسیدیم

بعمارت بوکینگام (Buckingham) که منزل ماست پیاده شدیم این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارتی است بسیار عالی و بزرگ و لیه و سایر شاهزادگان همراهی کرده مارا بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در جلو عمارت است چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب دروگری دارند مثل عراده که اسب میکشد و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عراده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی و قایق برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ درختهای جنگلی بسیار قوی و گلهای بسیار خوب دارد طاوس زیادی آنجا بود يك در نا هم توی چمن راه میرفت خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر (وینزور) هستند که شش فرسنگ الی شهر مسافت دارد اما با راه آهن در نیم ساعت میروند در روی پلها و توی عمارت سربازان پیر انگلیس بالباس چهارصد سال قبل از این از عهد الیزابت (Elisabeth.) ملکه انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است.

روز بیست و سوم ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز دیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند هفت هشت طفل بسیار شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه و نامارک و خواهر زن ولیعهد روس است ولیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق و غیره اشکال شکار و پوست ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتیم دیدن (پرنس الفرد) که ملقب به (دوک ددمبورغ) است خانه او هم بسیار خوب است سر مرالها و شکارها و سرفیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال خشک کرده پشت شیشه ها و غیره چیده بود اسباب شکار هم بود (پرنس ارتور) نبود درفته بود بمشق افواج از آنجا بخانه (دوک دکامبریدج) پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون انگلیس است بخصوص

توپخانه و جبهه‌خانه مردپیر است اما با بنیه و قوی‌هیكل سرخ و سفید بسیار خوش منظر است. مرد معتبری است قدری صحبت شد رفتیم خانه خواهر همین دوک کامبریدج که زوجه (دوک دتک) است که یکی از شاهزادگان و نجبای آلمان و جوان بسیار خوبی است سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ خوبی دارد که از دولت داده‌اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بودزد بر خاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم بتالار بالای عمارت همه شاهزاده‌های ما و صدر اعظم و غیره بودند ایشیک آقاسی باشی پادشاه با همه سفر آمده‌ایستادند یکان یکان احوال بررسی کردیم ایلچی کبیر روس (بارون برنف) مردی پیرو حالیه‌سی سال است در لندن ایلچی است مسیو (روس پاشا) ایلچی کبیر عثمانی از اهل یونان و مرد معمری است (مسیو بست) ایلچی اوستریا مرد پیر عاقل بزرگی است سابقاً صدر اعظم نمسه بود از اهل آلمان است سفیر فرانسه (کنت دارکور) از نجبای فرانسه است سایرین هم بودند سفیر دولت ژاپن هم آنجا (نواب راجه دولاب سنک) پسر (رنجه سنک) معروف هم بود بیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو می‌دهد جوان خوش چشم و ابروئی است زبان انگلیسی حرف می‌زند جواهر و مروارید زیاد بخود زده بود شاهزاده هند است بعد از رفتن اینها کل وزرای انگلیس که حالا از دسته (ویک) هستند (لرد کرانویل) وزیر خارجه (لرد کلاستون) صدر اعظم (دوک دارکیل) وزیر هندوستان و سایر وزراء و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی بالرد کلاستون و وزیر خارجه انگلیس حرف زدیم بعد آنها هم رفتند تنها ما ندیم عمارات بالا را هم مرا گشتیم عجب عمارتی است اشکال و پرده‌های بسیار خوب دارد شب بجهت شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه (دوک دسوترلند) که از نجبای انگلیس و سالی یک کرور مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام خوردیم شاهزاده‌های ما، صدر اعظم و غیره، وزرای انگلیس، ولیعهد روس، زنهای هر دو ولیعهد بودند بعد از شام رفتیم خانه (دوک دسوترلند) زن نجیب معقوله دارد خانه‌اش خوب

است جمعیت زیادی بود در تالار طولانی روی صندلی نشستیم زن‌ها و شاهزاده‌های انگلیس و شاهزاده‌های هندی نواب ناظم بنگاله هم با پسرش بودند دوسال است برای امری به لندن آمده همین جا مانده اند نوّه (تیپو صاحب) معروف است خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدم .

روزیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم بقصر ویندزور (Windsor) که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یک ساعت مسافت است خلاصه رخت پوشیده با صدر اعظم (لرد مورلی) سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیادی از حدس راه و طرفین راه ایستاده بودند آنقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان هاید پارک و شهر گذشته رسیدیم بگارسوار کالسکه بخار شدیم کالسکه‌های بسیار اعلی و طرفین کالسکه یک پارچه از بلور بود از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر ویندزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر می‌آمد نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین ما هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشانرا گرفته بازو داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده‌های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشانرا معرفی کردند ما هم شاهزاده‌ها و صدر اعظم و غیره را معرفی کردیم لرد شامبرلاند (Lord chamberland) که وزیر دربار پادشاهی است نشان ژارتیر (Jarretière) مکمل بالماس را که به زانوبند معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خودشان نشانرا بمازدند و حمایلش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند داستان این نشان از قرائست که در ذیل نوشته میشود :

مورخین را در باب نشان موسوم به ژارتیر که ادوارد سوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر ویندزور اختراع نمود دو عقیده است

یکی اینکه بیاد گار فتح کرسی که فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه در یکی از مجالس بال، جوراب بند (کتس دوساليسبوری) معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که باو داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را ادا کرد مفتضح باد کسیکه خیال بد بکند (Honni soit qui mal y pense) که همین عبارت الحال در تسمه نشان زانو بند نقش است و گفت همین بند جوراب را بقدری محترم خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید. این شد که آنرا نشان اول دولت قرار داد و سوای پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشان است و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان داده نمیشود وعده حاملین نشانهم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد.

خلاصه نشانرا با احترام تمام گرفته نشستیم منم نشان و حمایل آفتاب مکل بالماس را با نشان تصویر خودم پادشاه انگلیس دادم ایشانهم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سر میز رفتیم سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و اسمش لیوپولد (Leopold) است نشسته بودند. این پسر امروز تا گار با استقبال آمده بود بسیار جوان و خوشگل است لباس (اکوسی) پوشیده بود وضع لباس اکوسی این است که زانوها الی ران مکشوف است. یک دختر شانزده ساله پادشاه هم همیشه در خانه ایشان است هنوز شوهر ندارد دو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان و صدراعظم و لرد کرانویل و غیره بودند نهار خوبی خورده شد میوه های خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته باطاق راحتگاه برده خودشان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یکفوج در میدان کوچک جلو قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگر چه کم است اما بسیار خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه خیابان عریضی

جلو قصر است که طولش یکمى سنك و طرفین آن دور ديف درخت جنگلی کهن قوی سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمدیم پائین سوار کالسکه شده با صدر اعظم ولرد مهماندار از خیابان رانندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما می آمدند زن و مرد زیاد و زنهای خوشگل و بچه بزرگ از اهل (خود و یندوز) سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده با کالسکه می گشتند خیلی تماشا داشت تا قدری که رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گله گوسفند قریب هزار آهو در چمنها و خیابانها ول کرده اند دسته دسته می چریدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم نمیتواند آنها را اذیت کند فی الحقیقه آهو نیست بلکه مابین مرال و آهو و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان و درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود از جنس خرزهره آنقدر باصفا بود که فوق آن تصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر زیادی دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته بعمارتی کوچک بسیار باصفا رسیدیم که مال پادشاه است آنجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاهزاده ها و غیره همه آمده رفتند سر راه آهن ما سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعیتی از زن و مرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند بیست و چهار توپ بقدر زن بزرگ داشت توی آن را تماشا کرده آمدیم بیرون با قایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به یندوز و از آنجا بکالسکه بخار نشسته رانندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم بمنزل عمارت و یندوز بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد شبیه بابنیة قدیمه است که از سنك ساخته اند و سنگهایش همه بقدر آجر است يك برج بزرگی دارد و چند برج كوچك بلند اما میان عمارت بسیار بازینت و قشنگ و پراسباب اطاقها، تالارها، دالانهای بسیار خوب و موزه اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه

سال است اما بنظر چهل ساله مینمایند بسیار بشاش و خوش صورت هستند امشب را در خانه لردمر (Lord Maire) حاکم شهر قدیم لندن مهمان بشب نشینی و سوپه هستیم شب را سوار کالسکه شده را ندیم از عمارت ما تا منزل (لوردمر) یکفرسنگ تمام بود همه طرفین راه و کوچه آنقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا می کشیدند منم متصل با همه تعارف می کردم همه کوچه ها از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن از بامها و پنجره خانه ها روشنی الکتریسته کوچه را مثل روز روشن کرده بود بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانه ها و کوچه و غیره درست کرده بودند شهر و کوچه را آئین بسته بودند از عمارات عالی و دکا کین زیاد مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازه سینه شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لوردمر حاکم همین سینه است دیگر اختیار بسایر شهر و محلات ندارد یعنی سایر شهر هیچ حاکم ندارد هر محله مشورتخانه دارد و اگر امری اتفاق افتد به پلیس باشی که گزیده باشی آن محله است رجوع میشود اوهم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانهای خوب و بالباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پلیس بی احترامی کند قتلش واجب است خلاصه وارد در خانه لوردمر شده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و روس باز نهایشان و همه سفرای خارجه و شاهزاده های ما و غیره و شاهزادگان و شاهزاده خانمها و خانمهای معتبره و بزرگان و وررای انگلیس بودند باهر دو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت کیلدهال (Guild Hall) است سالی یکمرتبه این حاکم به انتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ خرقة و کاتبیهای زیر سمور و غیره در دست هر یک چوب باریک بلندی دست دیگری شمشیر قداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لردمر نطقی کرد جوابی دادیم بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم بازو جه ولیعهد انگلیس بازو داده بودم زن و مرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند (لوردمر)

جبه که دامن پشتش خیلی دراز بود و بر زمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چندپله میخورد بالا رفته روی صندلی نشستیم زنهای هر دو ولیعهد طرفین ما نشسته سایرین همه ایستاده بودند لورد مر بزبان انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهنیت ورود ما و دوستی و اتحاد دولتین انگلیس و ایران خواند همانرا بزبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی داناها دادند بعد از اتمام تقریر لورد مر صدر اعظم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ماهم جوابی دادیم (لارنسن صاحب) بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلا که مداد داشت با ورقی که در آن اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد بر قصد آنجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند بعد مجلس رقص شد من در همانجا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنهای و غیره همه میرقصیدند بعد از اتمام رقص باز بازو بزوجه ولیعهد انگلیس داده رفتیم برای سوپه که شام بعد از نصف شب است از تالارهای بزرگ و پلهها و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع گلها و درختها که در کوزه کاشته در پلهها و اطاقها گذاشته بودند گذشته رسیدیم بتالار بزرگی که میز سوپه را چیده بودند قریب چهارصد نفر سرفره بودند شخصی از اهل سितه که نایب لورد مر بود عقب سر من ایستاده بود هر دفعه صدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر باشند برای توس نمودن باین معنی که صاحب خانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند و بخورند اول لورد مر بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توس کرد بعد باز لورد مر توس کرد هر دفعه آن شخص اهل مجلس را قبل از وقت خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در برگشتن هم که نصف شب بود باز همان طور جمعیت بود امشب در کالسکه با من ایشیک آقاسی باشی و صدر اعظم بودند .

پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر ویندزور بدیدن ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده است منهم امروز نوشتم .

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ (Volvitch) که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت انگلیس است از عمارات ماتا با آنجا با کالسکه اسبی دوساعت راه است که همه را از توی شهر و آبادی میرود ولویچ هم که شهر است در حقیقت محله از لندن و متصل با بادی شهر است صبح سوار کالسکه شده رفتیم شاهرادگان و غیره هم بایستخدهمتهای کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه تایمز گذشته باز از کوچههای آخر شهر که اغلب قصابخانه بود و کسبه و عمله که همه ازدودزغال رویشان سیاه شده بود گذشته تارسیدیم به قصبه و شهر ولویچ که جای بسیار معتبر است و سربازخانههای سواره و پیاده دولت انگلیس همه در آنجاست کنار رودخانه تایمز واقع است دوک کامبریدج و پرنس الفرد و پرنس ارتور جنرال وود امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سرکردههای توپخانه و پیاده و غیره همه باستقبال آمده و جلوما افتادند ما با کالسکه رانندیم برای تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی طرفین راه بود هورا میکشیدند من هم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانهها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم حالا رسم است توپها را با قالب نمیریزند آهن تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه که توپ بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده می کوبند و جوش میدهند توپ میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکی یکی کارخانهها را دیدیم جائی توپ خاندان میکشند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیاد بی مصرف قدیم را در جلو کارخانهها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس اینجاست بعد از گردشها و رفتن نزدیک کورههای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده رانندیم بعمارت اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار آنجا حاضر کرده بودند تالاریست که صاحب منصبان بری و بحری و توپخانه آنجا نهار میخورند جای خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح الخیر شده با پسرهای پادشاه و

دوك دكامبريدج و ساير صاحب منصبان رفتيم بصحرائی که چمن بود برای مشق توپخانه چندان هم وسيع نبود متجاوز از بیست هزار نفر زن و مرد دور صحرای چمن برای تماشا ایستاده بودند هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراریکه گفتند این توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود مثل کروپ از عقب پر نمیشود توپخانه، سواره، پیاده گذشته بعد و باره (یورقه) آمده گذشته بعد یورتمه آمدند بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندر را هم بما پیشکش کردند بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم بمنزل شب را باید بتماشاخانه برویم رخت پوشیده با امیر اخور پادشاه که مرد قابلی است و لورد شامبرلان بکالسکه نشسته رانند جمعیت زیادی در راه بود باهمه تعارف کرده رسیدیم بتماشاخانه. ولیعهد انگلیس و روس و زوجه هر دو و شاهزاده خانمها و شاهزادهها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوبی است پردههای خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی (Patti) را که از خوانندههای معروف فرنگستان است مخصوصاً فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی (Albani) نام از اهل کانادای ینگی دنیا بسیار خوب خواند و کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل.

روز بیست و ششم

امروز بعد از نهار رفتیم بیابان وحش حسام السلطنه و نصره الدوله با من در کالسکه نشستند پیشخدمتها و غیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچه ها خلوت بود همه مردم توی چمنها و غیره بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه ما را که میدیدند از اطراف دویده می آمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچهها و میدانها و غیره عبور کرده تا رسیدیم

بدر باغ وحش پیاده شدم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد جمعیت زیادی بواسطه روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و گوشش هم سنگین بود آمد قدری فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ مرد وزن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصافاً قلباً بما میل دارند و زیاده از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا را قفس بقفس علیحده از هم جدا ساخته اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولاً هیپوپوتام (Hippopotame) است که اسب دریائی است چیز غریبی است سه عدد بود یعنی يك جفت نروماده و يك بچه هم همانجا زائیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب بودند غذا بدهنش می انداختند دهش را مثل يك دروازه باز میکرد، دندانهای بسیار درشت داشت، بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم که گدن دریائی است ثانیاً میمون بود بسیار بزرگ کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه انسان است صاحبش میرقصاند پازمین میزد، میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلوجلو ماراه میرفت اما متصل میل داشت دستهایش را گرفته راه ببرند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بندبازی میکرد ثالثاً شیر و روباه بحریست که هر دو توی حوض آبی بودند دور حوض معجز بود شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار تیز هوش بودند جثه شیر خیلی بزرگ است تنش پشم نازکی دارد دست و پایش ببال ماهی و پرشب پره شبیه است اما با همانها بسیار تندرست میرفت دز کنار و وسط حوض سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست روباهش هم شبیه به شیر بود اما کوچکتر میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب بیرون میامدند روی سکوئی حوض نشسته مستحفظاً ماچ میکردند میگفت يك ماچ دو ماچ هر چه میخواست او را ماچ میکردند بسیار تماشا داشت رابعاً میمونهای خیلی كوچك بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و کرگدن و شیر یالدار، پلنگ

سیاه، بیروغیره، مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر از این هم بسیار جاها بود خسته بودم نتوانستم بگردم جمعیت هم زیاد بود معاونت بمنزل شد.

روز بیست و هفتم

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم بندر پور تسموت (Portsmouth) که یکی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بیخوابی داشتم رخت پوشیده سوار کالسکه شده با صدراعظم و شاهزاده‌ها و غیره رفتیم سر راه آهن پور تسموت جمعیت زیادی بود رفتیم تسوی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان و غیره آمدند آنها هم در کالسکه دیگر یعنی در ردیف کالسکه ما نشسته رانندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پور تسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارف رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند. داخل کشتی ویکتوریا المبرت (Victoria-Albert) که کشتی مخصوص پادشاه و تندرو و بزرگ و خوب است شدیم با هر دو ولیعهد و شاهزاده‌ها و سرداران بحری و غیره کاپیتان این کشتی اسمش پرنس لینتر (Prince-Linoge) است نهار حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطاق کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیا سلام بدهند برخاسته رفتیم بالا همه آمدند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم بالباس ملاحی آمده بودند ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوجه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک زیاده از حد بودند روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایران را در همه کشتیا زده بودند يك هنگامه‌ای بود رفتیم تانزدیک

جزیره ویت (Wight) که در همین دریای مانش و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به راید (Raid) که خانه‌های بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت در این جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته‌اند موسوم به اسبورن (Osborne) از دور پیدا بود علی‌الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه واقع و دورش جنگل و چمن بود از آنجا گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش ما سوار قایق شده بجهت ملاحظه دو کشتی اول بکشتی از نکور (Azincourt) رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کاپیتان این کشتی موسوم به فیپس هوروبی (Fips Hurubi) با صاحب‌منصب زیاد آنجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود زور پانزده هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین بود رفتیم پائین همه‌جا حتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان و غیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر جنگ شوند در يك دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین آمده به چابکی تمام مشق جنگ کردند توپهای بآن عظمت را با اسبابی که داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدر سی‌عراده توپهای بسیار بزرگ بود کشتی هم زره‌پوش است از این کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم به سلطان (Sultan) این کشتی هم بسیار بزرگ و از هر دو زره‌پوش است اسم ناخدایش وزیتارت (Vausitart) توپهای این کشتی کمتر اما بسیار بزرگتر بود بعد از ملاحظه پائین آمده توی قایق نشسته رفتیم زو بکشتی خودمان در قایق ما ولیعهد روس و انگلیس و زنهایشان و معتمد الملک و دوک دکامبریدج و غیره بودند يك کشتی بخار کوچکی قایق ما را میکشید همینکه بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی همان آن، چرخ بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود پره چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده يك پره میخورد همه غرق میشدیم الحمدلله تعالی چرخ ایستاده ما بیخطر گذشته آمدیم بالای کشتی برگشتیم بندر پور تسموت آنجا در اطاقی باز نهار حاضر کرده

بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را که اسباب کشتی بخار و بحری از هر قبیل میساختند گشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا رفتیم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عملیات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین شاه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده رانندیم برای شهر غروب رسیده شب را به مجلس کنسرت (Concert.) یعنی ساز و آواز که در عمارت البرهال (Albert-Hall) است باید برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدراعظم و غیره رفتیم از هاید پارک گذشته داخل در عمارت شدیم و لیبعد انگلیس و روس باهمه صاحب منصبان انگلیس و غیره بودند اول داخل دالانی شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود گویا آهن هم بود طرفین دالان همه اسباب کارخانجات بود یعنی ماشینهای کوچک مثل نمونه اما بسیار تمیز و قشنگ که بازور بخار کار میکردند انواع کارخانجات دیده شد شیرینی سازی، سیگار و بتون سازی، رشته آردبری که فرنگیان ماکارونی (Macaroni) میگویند، شربت آبلیمو سازی، اودسلس سازی که بطریها را در آن واحد پر نموده و سرشرا محکم میکردند، قوطی حلبی سازی، ابریشم کشی، پارچه بافی، چاپ روزنامه و هكذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن نمی آید در کمال آسانی این اسبابها و کارها را درست میکردند خیلی مفصل بود، ریاست این اکسپوزیسیون با بزرگان انگلیس مثل لورد کرانویل وزیر دول خارجه و غیره است آنها هم پیشاپیش ما راه میرفتند و لیبعد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته رسیدیم بتالارهای متعدد که همه با پرده های اشکال دور نما و غیره بود پرده های روغنی اشکال بسیار ممتاز که در هیچ جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده ها پرنس آلفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحری است و این پرده ها را صاحب منصبان و اجزای بحریه هر يك بخیال خود نقاشی کرده باینجا فرستاده اند خلاصه از این تالارها گذشته باز بدالانها افتادیم که امتعه که در کارخانه های زیر میسازند اینجا آورده برای فروش میچینند زن ها و

دخترهای خوب چه در کارخانه‌های پائین مشغول کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند از آنجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این دالانها و عمارات، و کارخانه‌ها از چراغ گاز بطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کنسرت در محوطه ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است دور این گنبد هفت مرتبه دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل بازینت، جمعیت زیاد همه از نجبا و بزرگان، سطح زمین هم از زن و مرد پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزراء و اعیان انگلیس همه بترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدریک عمارت است و ستونهای آهنی و لوله‌ها دارد که صدای ساز از آنها در می‌آید بقدر چنان متصل بیک ضلع دیوار عمارت بود در چپ و راست ارغنون هشتصد نفر دختر وزن بسیار خوشگل چهارصد نفر اینطرف چهارصد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفیدپوش چهارصد نفر حمایل آبی داشتند چهارصد نفر حمایل قرمز بالای سر این زنهای پسرها بالباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها بآهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را یک نفر میزد صدایش خیلی دور میرفت بسیار خوب زد اما بادش را با بخار میدهند و الا یک نفر چطوور میتواند با پا یا بادست باد بدمد موزیکانچی زیادی هم در مراتب پائین بود همچو مجلس از اول دنیا الی حال کسی ندیده است دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمی‌آمد همه آسوده گوش میدادند و تماشا میکردند خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتن منزل خوابیدم.

روز بیست و هشتم

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر (ویندزور) برای قشونیکه پادشاه میخواهند سان بدهند صبح از خواب برخاستم وزیر هند و وزیر دول خارجه و صدراعظم

انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد یکساعت و نیم طول کشید صدراعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر نهار صدراعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس آدرس یعنی عریضهٔ تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ انگلیس و کلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند یهودیهای لندن، مجوسها، ارامنهٔ منچستر و غیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای خود را معرفی کرد زیاد بودند از جمله (گولد اسمیت) که سرحد سیستان و بلوچستان رفته بود اسمیت و تلگرافچیهای طهران و غیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس و روس با زنهایشان و غیره و ملتزمین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به (ویندزور) قصر (ویندزور) در حقیقت قلعهٔ سختی است از قدیم باسنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پلهٔ قصر پیاده شدیم پادشاه باز تا پای پله پذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب یمن الدوله شدم جنرالها و صاحب منصبان انگلیس با یک دسته سواره نظام همه جلو ما افتادند از خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعتگاه میدان مشق است یک فرسنگ درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال عبور نمیدادند و متصل هورا میکشیدند بطوری که از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی مینمودند اما اسب من بواسطهٔ طول سفر و صدمهٔ که در دریا و راه آهن دیده بود بهیچوجه رم نمیکرد و آرام بود خلاصه بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای هر دو ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم باز پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق

چوبی و غیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعظم و اشراف بر دیف طبقه طبقه نشسته بودند بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلوا این نصف دایره زده بودند دو بیرق بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره پیا کرده بودند که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزریر بیرق ایستادیم پادشاه هم آمده ایستادند توی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهدها و دوک (دکامبریدج) و غیره رفتیم از جلو صفوف قشون گذشته باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم که باران نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که با لباسهای بسیار خوب و کلاههای پشم بسیار بزرگ از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار خوب بودند دو فوج با لباس اکوس بودند یک فوج دیگر هم با سم و لیعهد انگلیس است که فوج تیرانداز میگویند توپخانه سواره زره پوش خاصه سوار هوسار همه بسیار خوب بودند رویهمرفته قریب هفت هشت هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدانرا دور کردند بعد دور رفته مشق شلیک کردند. شمشیر مرصعی بدست خودم بدوک (دکامبریدج) سپهسالار انگلیس دادم با پادشاه بسیار صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک بغروب آفتاب بود من با هر دو ولیعهد و دوک (دکامبریدج) و غیره تا قصر (ویندزور) که یک فرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت روانه تا رسیدیم بقصر پیاده شده رفتیم بالا در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتم پیش پادشاه وداع کرده رفتم براه آهن امشب در خانه (لرد کرانویل) و زیر دولخارجه بشام و بال موعودیم چون ولیعهد انگلیس و زنهایشان خسته بودند از (ویندزور) تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد بواسطه این تلگراف شامرا منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفتم خانه وزیر خارجه اما بال در فور کن افسیس (Foreign Office) یعنی در وزارتخانه خارجه دولتی بود ولیعهدها و غیره بودند رفتیم آنجا عمارت عالی بسیار خوبی است زن وزیر خارجه آمد جلو دست باو داده از پلهها بالا رفتیم گل

ودرخت زیادی در پله‌ها و راهروها چیده بودند همه نجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطاقی نشستیم میزی بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه و وزیر خارجه را گرفته باز دورادور اطاقها و پله‌ها راه رفتیم بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدیم.

روز بیست و نهم -

امروز به گرینیوچ (Greenwich) باید برویم نه متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تایمز واقع است و در حقیقت از محلات دور دست شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدراعظم نبود بامعتمد الملك ولرد مهماندار در کالسکه نشسته رانیدیم از کوچه‌های شهر گذشته داخل «سیت» یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف به رژان استریت (Regent Street) که همه دکانین مرغوب بود گذشتیم همه خرید و فروش اینجا میشود کوچه بسیار مشهور است آنقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت میشد باز از کوچه‌ها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرال بیست با همه اعیان و اشراف سیت آمده بودند دیوار و برج قلعه همه از سنک و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در آنجا ضبط است میخواستیم امروز تماشا کنیم فرصت نشد رسیدیم بلب رودخانه تایمز یکموج سرباز موزیکان و غیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق زده بودند صاحب منصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند ولیعهد انگلیس ولیعهد روس بازنهایشان و غیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند. ما که رسیدیم همه همراهان و شاهزادگان ما هم سوای عماد الدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد بود باد بدی میآمد دود کشتیها و کارخانه‌ها را توی کشتی می‌آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه يك ذرع و دوزع تفاوت میکند از انگلیسها «دیکسون، تامسون، لارینسون» و غیره بودند

کشتی ما جلو کشتی ولیعهدها عقب افتاده رانندیم آنقدر تماشاچی روی کشتیهای بخاری و شرابی بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و همه همراه میامدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوك (Dock) شدیم دوك بمعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته اند کشتیهای تجارتی و غیره را در آنجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی میکنند یا از متاع خالی میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوك ساخته شده است اسباب جراثقالی دارند بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را از کشتی بخشی یا از خشکی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای این دو کپا دری از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی بآسانی باز و بسته میشود عرضش کم است کشتی بزرگ بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه تمیز و زنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از دوك خارج شده برودخانه تایمز افتاده رانندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین راه ایستاده تماشا میکردند همه جاتوپ می انداختند راه زیادی رانده وارد گرینویچ شدیم اینجا مدرسه بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی در آمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهدها باز نهایشان و غیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحریست. شاه نشینی داشت پله میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند با شاهزادگان و غیره نشستیم. میز نهار سایرین خیلی طولانی بود جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لورد نلسن (Lord Nelson) را که در جعبه بود بما نشان دادند گلوله به اپولیت او خورده بشانه اش فرو رفته بود جلیدقه سفید او که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار (Trafalgar) است که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را انگلیسها کردند خلاصه بعد

رفتیم پائین ولیعهدها و زنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم بر صدخانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال بحری که در آنجا مشق عمل یدی کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج صدخانه روی تپه بلندی ساخته اندپله‌های سنگی دارد دور بینهای بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند و بهر طرف که بخواهند دور بین حرکت میکند منجمباشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تایمز داشت بعد آمدیم پائین سوار شده رفتیم با سکه سوار همان کشتی شده رانندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشود این دفعه چون ازدو کپا برنگشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعیتی زیاده از حد ایستاده بودند تا رسیدیم به محاذی پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده کرو و خرچ بنائی اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف چپ مریضخانه سنت توماس (Saint Thomas) که بسیار عالیست از کشتی در آمده سوار کالسکه شده رانندیم برای منزل شب را در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است شب رفتم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقصی متعارف بال. بعد مرد کوسی بالباس ا کوس آمده نی انبان زد مثل سورنای ایران صدا میدهد «پرنس الفرد» «پرنس از تور» و دیگران رقص ا کوسی کردند خلاصه بعد از رقص مجلس برهم خورده رفتیم اطاق دیگر برای سوپه غذا و میوه و غیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پائین آمده خوابیدیم فردا باید برویم بشهر لیورپول و منچستر و قصر ترماتام که مال «دوک دو سوتر لاند» است.

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده رانندیم معتمد الملک ولورد مورلی تی دی

کالسکه نشستند صدراعظم و شاهزاده‌ها و اغلبی در لندن ماندند خلاصه از کوچه «رژان استریت» گذشتیم که دکا کین بسیار خوب پراسباب دارد از همه چیز دنیا مهمانخانه بسیار عالی هم که اغلب ینگ‌دنیاها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد اسمش مهمانخانه امریکالیست رفتیم تا بگزار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندم از لندن تالیورپول پنجساعت راه است و پنجاه فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه «تونل» گذشت زمین پست و بلند داشت همه جا جنگل و سبز موزراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم شهر «استوک» که کارخانه چینی سازی بسیار معروفی دارد سر راه بود چینی انگلیس را آنجا میسازند نزدیک شهر لیورپول از «تونل» بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن بلافاصله گارلیورپول پیدا شد جمعیت زیاده از حدی حاضر بودند امروز وسط راه از پل بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی (Mersey) ساخته اند که همین رودخانه از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است خلاصه از گارد رآمده سوار کالسکه شدیم حاکم و سایر صاحب منصبان و بزرگان شهر دم گار حاضر بودند حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم از عقب معتمد الملک و لورد پیش ما بودند شهر لیورپول شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب باینگی دنیا مراوده دارد از ینگ‌دنیا تجارت گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشان را نمی کند مهاجرین زیاد از انگلیس و آلمان و غیره از این بندر به ینگ‌دنیا میروند از قرائیکه معلوم شد سالی زیاده از دو بیست هزار نفر مهاجر از این بندر به ینگ‌دنیا میروند که هیچک از آنها دیگر بر نمیگردند خاک فرنگستان يك کمپانی معتبری برای فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت اسم یکی از آن دو کشتی اوسیان و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه آنقدر جمعیت در طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمی-

توانست عبور کند از بالای پنجره ها، بامها، کوچه ها آنقدر هورا میکشیدند که گوش آدم گرمی شد. یکنفر پیر زن یا طفل در شهر نبود که بتماشای آمده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد بالنسبه باهالی لندن اینجاها فقیر بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش خود را میگذرانند بمیدانگاهی رسیده پیاده شده داخل عمارت سن ژورژ (Saint Gorges) شدیم تالار وایوان بزرگی بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند حاکم خطبه خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم «لارینسون» ترجمه کرد «طمسون» و «دیکسون» هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده رانندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود در اطاقی قدری معطل شدیم باران هم کمی آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند نشستیم میوه و غیره خوردیم حاکم سلامتی ما «توس» کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان و محوطه عمارت جمع شده بودند رفتیم جلوه پنجره قدری بآنها تعارف کرده بعد رفتیم باز باطاق خلوت قدری ایستاده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رانندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی سائیرین هم همه آمدند تا دهنه دریا رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و ازدو طرف شهر است هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بگار سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر «ترتنام» که ملک دوک دوست ترلانداست رفتیم کالسکه بخار دم در باغ ایستاد دوک و اتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده رانندیم. چمن، خیابان، گل و شکارهایی که در ویندزور دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچریدند خانه های تک تک دوک برای باغبانها و سرایدارها و غیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند رسیدیم در قصر پیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگرمخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام گلها و درختهای خرما و غیره در آنجا دیده شد کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جای

بود بسیار صاف عطر گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطریك نوع زنبق سفید بزرگ و ابلق تخم ژاپونی که زیاده از حد خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلو خان عمارت که باغ بزرگ است اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی چلیك کاشته در باغچه ها گذاشته و سرش را گرد کرده بودند باغچه های بسیار وسیع و قشنگ پر گل بانواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل فواره های زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند جزیره کوچک است همه با جنگل و گل کاری و خیابان که با قایق آنجا میرفتند. دور این دریاچه تپه است همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغچه ها همه خیابانهای سر پوشیده از درخت و گل و تارك که چفته های مور از آهن ساخته اند آن طرف چفته ها و خیابانها گرمخانه های دوک است که بسیار تمیز و انواع گلها و برگهای رنگارنگ ینگ دنیا و غیره دارد میوه بانن (Banin) که چیز مأكول خوبی است مثل کدوی کوچک تازه دراز اما رنگ پوستش که زرد شد آنوقت میرسد مرزه خربزه میدهد نرم است همینطور با انگشت میتوان خورد قدری ثقیل است بزبان فارسی یا هندی «موز» میگویند و در بلوچستان متصرفی ایران و مکران بسیار هست شلیل، هلو، انگور سفید، سیاه، انجیر، آلوجیالك، خیار و غیره دارد و جمیع این میوه ها از نارس و نیم رس و رسیده بمراتب در گرمخانه یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده اند باغبان میبچاند پنجره ها باز و سقفهای شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم باطاق عمارت اطاقهای عالی پر اسباب با روح و پرده های اشكال خوب دارد قونسول جنرال انگلیس که در مصر بود تازه اینجا آمده است لردشزی استانتن (Lord chose by Ostantene) که از نجاست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد او هم بود شخص انگلیسی که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست چینیا اسیر شده بود اسمش كك (Cok) ریش بلند بزرگی دارد. آنجا بود از احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیا در اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس آنجا بودند که

سالها از رفقا و مصاحبهای دوك بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوك هم بودند اسم پسر دوك مار کی دوستافرت (Marquis de Staffert) اسم برادر بزرگ دوك لرد آلبر گوار (Lord Albert Gavar) برادر كوچك لرد رنلد (Lord renauld) خلاصه شب غذای خوبی خورده شد چراغان خوبی هم کرده بودند گردش كردم يك جائی برای گلوله بازی ساخته اند در وسط تخته درازيست میانش خالی دو مرتبه گلوله چوبی بزرگ و كوچك زیادی توی آنها گذاشته اند طرفین این خط در زمین از تخته مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نهریست گلوله را باید بقوت انداخت که برود به نشانهایی که در آخر چیده اند بخورد هر گلوله که بشانه خورد میبرند و هر کدام نخورد بآن نهرها می افتد اشخاص بازی کن و نشانهایی هم که خورده واقفاده است دوباره بلند میکنند رفتیم آنجا در این بین دوك و سایرین آمدند بدوك گفتم خودتان بازی کنید يكبار دوك و سایر انگلیسها لخت شده كلاه از سر برداشته بازی كردند خیلی بازی باتماشای خوبی بود ناظر خانه دوك که چند روز قبل در صحرا تیر تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود میلنگید اسمش رایت (Raite) بود .

روز جمعه غره جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار كالسكه بخار شده رفتیم برای شهر منچستر كالسكه بخار بسیار تند حرکت كرد اغلب پیشخدمتها و غیره در منزل ماندند امروز هم از بعضی سوراخهای تاریك «تونل» كالسكه عبور نمود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بكارخانه كرو (Crau) رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار كالسكه بخار بسیار كوچکی شدیم که از توی كارخانه میرفت بسیار چیز قشنگ تازه بود اما زود پیاده شده پیاده بتماشای كارخانهها رفتیم در آنجاها اسباب چرخ و آلات لو کوموتیو و كالسكه بخار میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم گرم که سرخ بواره مینمودند و زیر منگنه برده نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهایی که برای زنجیر ساختن دراز و باریك میکردند مثل مار سرخی بود که

روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تخته‌های آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها می‌گذاشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانه‌های دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده بمنچستر رفتیم دو ساعت و نیم از قصر (ترتام) تا (منچستر) راه است رسیدیم به گار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از (لیورپول) بود شهر (منچستر) بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل زغال سیاه است حتی رنگ و رووباس آدمها هم همه سیاه است و جمیع خانه‌های آنجا اغلب اوقات رخت سیاه می‌پوشند بجهت اینکه تا رخت سفید یارنک دیگر پوشیده‌اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبای شهر و حکام اطراف در گار حاضر بودند سوار کالسکه شده را ندیم تا بدار الحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی پله صندلی گذاشته بودند نشستیم حاکم نطقی کرد منم جواب مفصلی دادم در اظهار دوستی با دولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت کمال احترام بماشده است «لارینسون صاحب» بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق دیگر که نهارچیده بودند قدری خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتم برای تماشای کارخانه پنبه‌ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد طرفین راه بطوری ازدحام بود و هورا میکشیدند که گوشها نزدیک بود کر شود بسیار اظهار میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه، پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب زنها مشغول کار بودند ریسمان و غیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه می‌بافتند که این پارچه را بجای دیگر برده نقش چیت زده بتمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت بقدر يك میدان بزرگ بود البته بقدر دوهزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر زن کار میکردند همه را گشتیم یکبار کارخانه از صدا افتاد دخترها و زنها و مردها آواز خوبی خواندند بعد از اتمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتم براه آهن سوار کالسکه بخار شده را ندیم برای قصر (ترتام) یکساعت و نیم بغروب

مانده رسیدیم دوك وغيره همه بودند پیاده رقتم شكارهای باغ را تماشا کرده بعد رقتم توی قایق نشستم خود دوك زحمت کشیده پارو میزد رقتیم در جزایر گشتیم بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز گلوله بازی کردند همه بودند پسر دوك از همه بهتر بازی میکرد .

روز شنبه دوم

باید برویم (لندن) وعصر را در شريك (Chezike) برای گردش وصحبت و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شده با دوك وداع کرده رانندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سوراخ خلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دور در تنگ و طولانی هم عبور شد، ارتفاع دره هم زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از دره ها همه سنگ بود دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود که بچه زحمت و چه قدر مخارج این راههای آهنرا ساخته اند خلاصه وارد (گار) شهر (لندن) شدیم جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یک ساعت رقتیم به (چیزیک) این عمارت و باغ مال دوك دودونشیر (Duc de Devonshire) است که از متمولین انگلیس و بادوك دوسوترلاند خویش است و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که بیلاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچه ها و پنجره ها و بامها بودند صدراعظم و (لرد مورای) با ما در کالسکه بودند بقدر یک ساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل موعودین بود به (چیزیک) میرفت داخل خیابان شده رانندیم تا رسیدیم دم باغ مخصوص پیاده شده داخل باغ شدیم شاهزادگان و غیره بودند، چند چادر توی چمن و باغ زده بودند عمارت محقری داشت رقتیم بچادر ولیعهد روس و انگلیس زنهایشان با خانمهای ریاد وسفرای خارجه ووزرای انگلیس و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رقتیم پیش ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس رقتیم بگردش باغ گلکاری خوبی بود گرمخانه هم داشت همه مردها و زنهای گشتند در پنا در بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سر پا ایستاده هر کسی چیزی

میخورد بعد در باغچه درخت کاجی با بیلی حاضر کردند که من بیاد کار خودم بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت باشخاص بزرگ است بعد بجادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به (ویندزور) و ما هم قدری معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدم برادرزهای ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانی است بسن چهارده سال در بحریه منصب دارد اسمش والدمیر (Valdemir) با او هم تعارف کردیم بدیدن خواهرهایش آمده دوروز دیگر باز میرود،

روز یکشنبه سوم

امروز هوا ابر شدید و مه است و باران شدیدی هم میآید بعد از نهار با معتمد الملک و «مرلی» بکالسکه نشسته قدری در (هایدپارک) گشتیم باینکه روزیکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم بشدت میآمد باز مردوزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه (چیزیک) که دیروز رفتیم از (چیزیک) گذشته براه ریشمون (Richemond) افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند باغ بسیار بزرگ است اما میانش نرفتیم برج باریک بلندی بترکیب چین میان باغ ساخته اند چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم به (ریشمون) در بالای تپه واقع است (ریشمون) جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندن است خیابانها و چشم انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصاً برودخانه تایمز از نوع شکارهای (ویندزور) هم در چمنهای اینجا بسیار بود چون باران میامد نشد گردش بکنم گفتند خانه لرد روسل (Lord Russe) که از وزرای قدیم معروف انگلیس است باینجا نزدیک است میل کردم بدیدنش بروم رفتم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه اش استقبال کردند مرد پیرست قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است باوجود پیری باز هوش و عقل خوبی دارد از فرقه ویک (vigh) است لازم شد تفصیل (ویک) نوشته شود کل وزرای دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از (ویک) هستند که رئیس آنها (لرد

کلا دستون) صدراعظم حالیه و (لرد کرانویل) وزیر دولخارجه وسایر وزراء هستند فرقه دیگر را که برضد خیالات این دسته هستند توری (Tory) میگویند که رئیس آنها دیسراالی (Disraeli) و لرد دربی (Lord Derby) و غیره است هر وقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا و غیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم «دوبست» سفیر استریا و سایر مردمان پولیتیک آنجا بودند بعد از چند دقیقه سوار شده رفتیم بمهمانخانه ریشمون که بسیار مهمانخانه خوبی است چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی بود اما مه و ابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری آنجا نشسته چای و میوه خورده رفتیم منزل.

روز دوشنبه چهارم

صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل وزرای توری بحضور آمدند ناظم بنگالو پسرش هم بودند لرد روسل هم که دیروز خانه اش رفتن آمده بود سیمور (Seymour) که در عهد نیکلا امپراطور سابق روس و قبل از آنکه جنک سواستاپول قطع مراد به دولت روس کند وزیر مختار پتر بود دیده شد و همچنین «لرد دربی» و «لرد دامیر» که هر یک سابقا وزیر امور خارجه بوده اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند و غیره آمدند ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ازامنویهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از اهل پنجاب هندو غیره آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ و سوار خوبی است میگفت چند سال در روسیه بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده و بی کلاه آمده بود رنک و رویش زرد و پیریده بود خلاصه بعد لرد رادکلیف (Lord Radcliffe) معروف بحضور آمده نشست زیاد صحبت کردیم این شخص از دیپلماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیر مختار انگلیس بوده و بسیار با اقتدار در آنجا حرکت میکرده است در جنک سواستاپول ممد خیالات انگلیسیها و برضد روسها

بوده است و از ایام ناپلیون اول که «گاردان خان» ایلچی فرانسه از ایران بیرون
 رفت و انگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده بود داخل خدمت بوده
 است اما نه در ایران و بخاطر داشت آن ایام را قریب هشتاد و پنج سال دارد حالا هم
 با کمال عقل و دانائی صحبت میکرد ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت
 با اعتقاد من حالا هم آن عقل و هوش و بنیاد دارد که دولت انگلیس ماموریتهای
 بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردم امشب را باید بعمارت بلور که
 خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی و مهمانی است امروز قبل از دیدن وزرا
 و غیره تلمبه چیان انگلیس آمده در باغ عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته بخمال
 اینکه مرتبه بالا آتش گرفته است بچابکی و جلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم
 سوخته و نیم سوخته و سالم را بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را
 طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای استخلاص مردم اختراع خوبی
 کرده اند اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای
 استخلاص انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانه ها و جبه خانه ها و کارخانه های
 ولویچ (Woolwich) انگلیس و کروپ آلمان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله
 و غیره برای زودتر و بیشتر کشتن جنس انسان میکنند و هر کس اختراعش بهتر و
 زودتر انسان را تلف میکند افتخارها می نماید و نشانها میگیرد خلاصه در این بین چند
 نفر پهلوان انگلیسی آمده «بو کس» کردند بو کس مشت زدن بهمدیگر است که خیلی
 اوستادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش از پشم و پنبه بود در دست
 داشتند اگر این دستکش نبود همدیگر را می کشتند بسیار مضحك و باتماشا بود
 عصری سوار کالسکه شده رانندیم برای عمارت بلور که اول اکسپوزیسیون فرنگستان
 در هجده نوزده سال قبل در این عمارت واقع شده هنوز هم این عمارت برپاست یک ساعت
 طول کشید تا رسیدیم بدر عمارت اما باران شدیدی میامد که بسیار اوقات مردم را
 تلخ کرده بود با وجود این باز جمعیت زیادی از زن و مرد سر راهها ایستاده تهنیت
 میگفتند رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدراعظم و شاهزاده های ما و سایر نوکرها بودند

دم عمارت چادری زده پرنس الفرد و شاهزاده خانمها و نجبا آنجا منتظر و میوه و بستنی و غیره حاضر کرده بودند چند دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس و زنهای ایشان و غیره رسیدند دست زن ولیعهد انگلیس را گرفته داخل عمارت شدید عجب مجلسی بنظر آمد طرفین راه همه صندلی گذاشته زنهای خوشگل بازیست و مردها بمراتب نشسته و کوچه برای رفتن ما داده بودند که باید از میان آنها بگذریم عمارت از آهن و بلور است و بطوری مرتفع و وسیع که امشب چهل هزار نفر با بلیت باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد وسط گنبد حوضی است که بطور سنک طبیعی و کوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت طرف دست چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند من و ولیعهدها، زنهایشان و شاهزاده خانمها و شاهزاده ها همه آنجا نشستیم دوک داکمب ریج نبود گفتند ناخوشی تقرس گرفته است و بروی ما ارك بزرگی بود مثل ارك البرت هال موزیکانچی زیاد با خواننده ها بودند میزدند میخواندند و آنقدر جمعیت در آنجا از بالا و پائین و جوانب و اطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دوزین دو چشمی آوردند تماشا کردیم از پشت شیشه های پشت سر ما فواره های آب بسیار خوب میجست زوجه دوک دسو ترلند دخترش عقب سر ما نشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک (Gymnastique) کردند بسیار کارهای عجیب از جست و خیز و معلق شدن روی طناب و غیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایران را آورده میل بازی کردند بعد دسته از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مردوزن بزرگ بلباس ژاپونی کارها و بازیهای عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پایشان میکردند میخواستند يك صندوق بزرگ چوبی را مثل يك پرگاه هر طور میخواستند میچرخانند و بهوا می انداختند باز بروی پا می افتاد. شخصی با چشم بسته میخواست نردبان بسیار بلند را روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده

ساله میرفت روی نردبان بازیها در می آورد گلوله‌های عجیب‌هوا می‌انداخت جعبهٔ سوراخ داری هم در دست داشت که گلوله‌ها هر دفعه توی سوراخ جعبه می‌افتاد يك لنگه در را هم همینطور خوابیده روی پایش می‌چرخاند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی از سقف گنبد که تازمین چهل ذرع میشد آویختند دوسه نفر انگلیسی که کارشان بندبازیست بمیل خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بجایکی تا نزدیک گنبد رفته بعد آنجا بيك پا ایستاده کج میشدند یکی از آنها از بالا سرازیر باکله پائین آمد خیلی غریب بود بعد از اطراف اطاق طنابها آویخته نوئی زیر آنها بسته‌شخص انگلیسی بندبازی کرد که الی امروز نه دیده نه شنیده بودیم همیقدر مینویسم که بندبازی نبود سحر میکرد و پرواز مینمود مثلاً ده ذرع بیشتر از این بند ببند دیگر که در هوا معلق بود می‌جست در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی نو افتاده بازی تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام را در سر میزی که همهٔ اعیان و اشراف بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فواره‌های متعدد که هر يك متجاوز از بیست ذرع می‌جست توی باغ بود منبع این فواره برج بلندیست که دم دو عمارت بلور ساخته‌اند خلاصه مردم زیادی چتر بسر گرفته باوجود بازان شدید باغ پای عمارت ایستاده هورا میکشیدند بعد از شام در باغ آتشبازیهای قشنگ و خمپاره‌هایی که ستاره‌های رنگارنگ از میان آنها بیرون می‌آمد زیاد در کردند بعد از اتمام آتشبازی آمدیم پائین از الکتریسیته سیمی تلگراف مانند ساخته بودند همینکه من دست بآن زدم فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست زوجهٔ ولیعهد را گرفته رفتیم بمنزل .

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند کمانچه میکشند هیچ سؤال نمیکند اگر کسی پول داد میگیرند و الا متصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت ما قرقاول روماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است و مثل ایران کبوتر بازها هوا میکنند خصوصاً در خاک بلژيك خیلی دیدم اطفال كوچك

شیر خواره و غیره رادر کالسکه‌های كوچك مینشانند و روزها در خیابانها و چمنها با دست میگرددانند بوضع بسیار قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از شکارهایی که در چمن میچریدند و از جنس ارقالی بودند اما شبیه بمرال از دوك دوستر لاند گرفته به ابراهیم خان سپردیم که انشاء الله بطهران ببریم زادوولد کرده زیاد شوند .

روز سه شنبه پنجم

امروز بتماشای بانك و برج سیته لندن و کلیسای سنت پول و وست مستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بسیته داخل سیته و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه قدیم میان آن جعبه بزرگی از آئینه بود دورش معجر آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در يك تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار ممتاز عصاها دیده شد از طلا و ظروف طلا هم قدری بود شبیه الماس کوه نور را از بلور درست کرده بودند در آنجا بود اما اصل الماس رادر لندن تراشیده برلین کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه میزنند روزی که برای وداع به ویندزور رفته بودم بسینه زده بودند بسیار الماس خوبی است خلاصه چون وقت تنك بود باسلحه خانه که در همین قلعه است رفتم رفتم بکلیسای سنت پول (Saint Paul) کشیش اول آنجا ناخوش بود حضور نداشت نایب او بود توی کلیسا گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیادی بود کسانی که از معارف در این کلیسا مدفون هستند از این قرار است .

لرد نلسون (Lord Nelson) دوك دو ولنگتون (Duc de Wellington) از آنجا آمده بانك دولتی رفتیم از بورس (Bourse) که تجار تخانه است گذشتیم تجار معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند بدو عمارت بانك رسیدیم رئیس بانك و همه نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پلهها بالا رفتم عمارت عالیست

دفترخانه و اطاقهای نشیمن همه را دیدم برای چاپ زدن کاغذهای بانك از قبوض و اسكناس و برای سنجیدن وزن طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبك اسباب و آلات خوب و کارخانه‌های بخار دارند همه دیده شد بعد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا و نقره زیاد دیده شد که هر شمشي دوهزار تومان ایران بود بقدر سه چهار کرور پول در آنجا موجود بود خلاصه برگشته رفتیم منزل سه چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولاً در هر ماشینی که کاغذ بانك را چاپ میکردند سه قطب نما که هر يك مثل ساعت عقربكها داشت نصب کرده بودند که هر عددی که چاپ میشد خود قطب نما از گردش عقربك حساب نگاه میداشت يك حرکت که بماشین میدادند يك کاغذ از چاپدر می آمد و عقربك از خطی بخطی میرفت و این برای آنست که از عدد کاغذهای بانك کسی نتواند دزدی کند ثانیاً اسبابی بود بجهت میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول زیادی از طلا از جائی مثل ناودان پائین میریخت و طرفین آن جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزناً سبك بود بواسطه اسباب بيك جعبه میافتاد و پولی که سنگین و تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبك را قیچی میکرد و از اعتبار میانداخت که دوباره سكه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار کالسکه شده رفتیم خانه (کلادستون) صدر اعظم زن مسنی داشت هر دو استقبال کردند دست بزوجه اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت يك حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فواره های آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت به پارلمنت و شهر ایلچی کیرنمسه و عثمانی و آلمان و از اعظم انگلیس کرانویل وزیر امور خارجه و زوجه دوک سوترلاند و غیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم به پارلمنت از تعریف این عمارت و تعدد اطاقها و بالاخانه ها و الانها شخص عاجز است میگویند مبلغ گزافی بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل از این است اما ده سال قبل از این خیلی بر بنسای آن

افزوده اند ناظم مجلس لوردها که مرد پیری بود اسمش کلیفورد (Clifford) جلو ما افتاده اطاق باطاق گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت عظیمی شایسته و لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو (Waterloo) می نامند دو پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در چنین تالار نصب است یکی جنک معروف ترافالکار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات و لنکتون بامارشال بلوکر (Blucher) سردار سپاه پروس که شریک جنک واترلو بود بعد از شکست ناپلئون در صحرای واترلو روی اسب بهمدیگر دست داده تهنیت میگویند خلاصه رفتیم باطاق لردها همه بودند عدد لردهای این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار و کلای ملت شدیم عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لورد کلاستون دیسرایلی و سایر وزرای (ویک) و (توری) بودند یکطرف (ویک) بودند طرف دیگر (توری) مادر بالا که راه باریکی بود مشرف به مجلس روی صندلی نشسته بودیم مسئله ای طرح کردند اختلاف ارشاد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد که ماژوریته (Majorité) میگویند و طرف اقل را مینوریته (Minorité) کلر کلا رفتند بیرون که در بیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب (ویکها) بودند که حال وزارت دارند بعد لورد کلاستون صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای وستمنستر (Westminster) که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوش طرح خوبست بنایش قدیم و همه از سنک است سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است مقبره خود هانری هم در آنجا است در وسط معبر آهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف و شعراء هم در این کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد و سی

پای انگلیس است ارتفاع دو یست و بیست و پنج پا اسم سلاطین دیگر که آنجا مدفون هستند ادوارد لو کون فسور هانری سیم (Henri III.) هانری پنجم (Henri V.) هانری هفتم (Henri VII.) الیزابت (Elizabeth.) ستوار (Stuart.) تمام خانواده سلاطین ستوار و خانواده هانور.

ازوزرا پیت (Pitt.) فکس (Fox.) روبرت پیل (Robert Peel.) لورد پالمرستون (Lord Palmerston.) از سرداران اوترام (Outram.) لورد کلید (Lord Clyde.) تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند سنک حضرت یعقوب علیه السلام هم در این تخت نصب است سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن می خوابیده است از مصر بفرنگستان افتاده یعنی دست بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشته رفتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار معتبر است که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس و غیره در آنها نوشته شده است بانسخه های دیگر.

روز چهارشنبه ششم

باید بمویند زور بجهت وداع با پادشاه برویم نهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا می خواهند بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهت خود داده حال تمام شده می خواهند بآب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه ویند زور شدیم همه شاهزاده ها و صدراعظم و غیره در رکاب بودند رسیدیم به ویند زور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند در جمیع اطاقهای عمارت گردانند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب بطرف شهر لندن و صحرا دارد باغ گل کاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور بتقاشی هند

بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان و غیره بدست آورده آنجا پشت ائینه‌ها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی وزین اسب مرصع (تیپو صاحب) هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم اروپا و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود گلدان بسیار بزرگی از سنک ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار (لرد نلسون) را کشته بود از بدن او در آورده در قوطی نگاه داشته اند کل همان کشتی که نلسون در آن بوده که گلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد از گلوله‌های آن توپها در اطاق بود دورش معجری بود بعضی گلوله‌های توپهای روس هم که در جنگ سپاستپول گرفته اند با دو قبضه تفنگ دنگی سربازی از سالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از سنک تراشیده روی نصفه دکل کشتی گلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که (رنجه سنک) بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را که ست الیانس (Sainte Alliance) می گفته کشیده بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تادم گار با استقبال آمده بود باز لباسا کوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبی است بعد از آنکه قدری میوه خوردیم برخاستیم پادشاه تادم اطاقی که برای من معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خود مرا بیادگار دادم ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدم پائین دست پادشاه را گرفته رفتیم تادم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ایشان توی کالسکه عکس ما را بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعد براه افتاده قدری که از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم بخانه پرنسس هلنا (Princesse Helena) دختر پادشاه

زوجه پرنس کریستیان (Prince Christian) که از شاهزادگان هولستین آلمان است که دولت پروس حالا ولایتش را متصرف است و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که یثوقتی بلکه صاحب شود خلاصه وارد خانه شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گل کاری خوبی داشت بعد از صرف میوه برخاسته با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دو کنت Duchesse de Quint مادر پادشاه گذشته تارسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سرمقبره بسیار عالی و باروح است از سنگهای رنگین ساخته اند صندوق مقبره از سنک است مجسمه خود آلبرت را خوابیده با حالت موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق ساخته اند دسته گلی که در دست داشتیم بالای قبر گذاشتم بسیار افسرده و مهموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود این جاها گرمخانه های گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای گاوها و گرفتن شیرو کره برای پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی بیاد گار کاشتم سوار شده رفتیم سر راه آهن با شاهزاده لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه (مادام توسه) رفتیم مادام توسه زنی بوده و حال بیست سال است مرده است پسر و نبیره دارد جائی ساخته است که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته و رخت همان شخص و همان عهد را بعینه چه مرد چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج کردن بند انگشتر و غیره بآدمها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته قرار داده اند بطوری که امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم است یا موم خلاصه پسر (مادام توسه) ناخوش بود نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سوم را با همان لباس توی رخت خواب با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی زنهای جاندار میان آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه زنهای برخاسته راه رفتند

و خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار هستند اشکال پادشاه حالیه انگلیس و اولادشان و وزرا همه بود و همچنین شکل لوی فیلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش (اژنی) خیلی صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بدنفس را که در شیطنت و شقاوت از معاریف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل (ارسینی) که میخواست ناپلیون سوم را بکشد و (مزینی) ایتالیائی يك داری که آدم را بان آویخته بقتل میرسانند از فرانسه بخریده بودند آنجا بود که طرز آدم کشتن را نشان میداد می گفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر این ها از یادگار های قدیم در اطاقی بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکه هایی که در جنگ و اترلو بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلئون سوار میشده دیده شد. نقشه که ناپلئون خودش طرح جنگ کشیده بود قمچی «شلاق» کالسکه چی روز «واترلو» شل و بعضی رخوت ناپلئون دیده شد و همچنین از بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابها بود بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلور آلات و غیره خریدم از آنجا بمنزل برگشته خوابیدم.

روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهار را منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم به گارویکتوریا سوار کالسکه بخار شده رانندیم راه آهن مشرف بیام خانه ها بود نه يك خانه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانه ها یا از سوراخ کوه میگذشت بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده از پله ها بالا رفتیم زن و مرد زیاده از حد بودند قدری صورت عکس و غیره خریدیم فروشنده گان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود تفصیل این عمارت از اینقرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را در هاید پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت

بعد از اتمام آن بعضی از اجزای آن را آورده در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دایمی قراردادده میهمانخانهها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فوارهها، حوضها، باغها، باغچهها و هر جور چیزیکه آدم را مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشا گاههای لندن است همروزه برسبیل استمرار هفت هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته مبالغی منفعت میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل جزایر ژامائیک «Jamaïque» که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهره های سیاه که در میان زبهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحظتی که داشتند بسیار با جلوه بودند رنگشان برنک قهوه نپخته بود زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یال دار افریق را با یک ببر هندوستان که باهم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوان را که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و بر پا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال مرده نمیشد فرق داد پنجههایی که بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن پاره شده و خون میریزد آنقدر خوب درست کرده اند که ده روز مدام شخص از تماشای آنها سیر نمیشود بعد رفتم عمارتی را که از روی قصر الحمراء که اعراب هنگام تسلط خودشان در اندلس و تولد در اسپانیا بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است گچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است گچ بری و غیره می کردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه گچ بریها بزحمت تمام بادست میشود اینجا قالبها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد بهر نقشی که میخواهند همان قالب را بر روی تخته گچ گذارده فوراً منقش میشود فوراً هم خشک میشود آنوقت مثل آجر بدیوارها کار میگذارند حوض

و فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از آنجا رفتیم به ماهیخانه چند پله میخورد زیر زمین دالان طولانی مسقفی بود هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا بازار میان مردم گذشته از پله‌هایی که شب آتشبازی بالا رفته بودیم رفتیم بالا باغ و فواره‌ها را تماشا کرده بعد باز رفتیم از توی باغ برای تماشای دوبالونی که میخواست با آدم هوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد و عمله احتساب زیادی هم بودند رسیدیم به آخر باغ دوبالون بسیار بزرگ از بخار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع چیزی میگیرند که مستحکم نشود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی‌گیری بر روی بالون است در زیر بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن مینشیند سبد بقدر جای دوسه نفر بود بالون اول که هوا رفت اسمیت (Smithe) نام با یک نفر دیگر اونو (Evenau) نام در بالون نشسته بهوا رفتند و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود و میگفت تابحال صد و هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته‌ایم او هم رفت بهوا فردا که خبر آمد بالون اولی ده ده فرسنگی لندن و دومی در یک فرسنگی فرود آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فواره‌ها مردم بطوری ازدحام کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم با اینکه راه سر بالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی‌ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده يكعکس هم از ما انداختند بعد رفتیم پایین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به آلبرت هال رفتیم کارخانه آنجا کار نمی‌کرد بعد رفتیم بتالارهایی که اقسام چپو قها و انواع غلیانها و ظروف آب خوری هر ملتی را

با اقسام پارچه‌های حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را آنجا هاجیده‌اند تماشا کرده از آنجا رفتیم بالا بتماشای پرده‌های صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا آنجا آورده می‌آویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرده‌های بسیار خوب را از پیش فروخته یا مطلقاً نمی‌فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیت صاحب برای ما ترجمه می‌کرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که مرد فربه ریش سفیدی بود و قیمت‌ها را می‌خواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان ایران است گفتم قیمت خرزنده متنها پنج لیره است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون خرجی ندارد جو و گاه نمی‌خورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم نمی‌کشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل آلبرت هال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد.

روز جمعه هشتم

امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتیم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس آلفرد هم بودند قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم بمریض‌خانه (سنت توماس) که در مقابل پارلمنت‌واقع است این مریض‌خانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حال دو سه سال است تمام کرده‌اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهت مصارف مریض‌خانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بنای بسیار خوبی است همیشه بقدر چهار صد پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت رئیس حفظ‌الصحه لندن که اسمش سیمون (Simon) است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن آنجا بودند. اطفال کوچک هر يك تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه را بجهت مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند

خدمتکاران زن بسیار بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند باوجود ناخوشی هورای بلندی کشیدند درمراتب زیراسبایی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بمرتبه بالا میکشند بدون اینکه خود مریض حرکت کند اول سنك بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفتیم خاته (لرددار کیل) وزیر هند خانه اش دور از (هاید پارک) و غیره گذشته رسیدیم زوجه وزیر هند که خواهر دوک سوترلاندوزن مسنه است با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری در باغ گردش کرده رفتیم باطاق سر میز نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم شخص اکوسی بالباس اکوس آمده قدری نی و سرنا زد شخص دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص شمشیرها کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن (Viteston) است اختراع تلگرافی کرده است که مثلاً از لندن بطهران که بواسطه این تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ شده با کمال آسانی خوانده میشود توی باغ گذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در (هاید پارک) پیاده شده به بنائی که پادشاه بیادگار آلبرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنك است و حجاریهای بسیار خوب دارد که صورت معاریف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنك در آورده اند بمناسبت اینکه خود آلبرت از اهل علم و صنعت بوده است اما ازدحام مانع از تماشا بود برگشتیم بکالسه که نشسته رفتیم منزل شب را بتماشاخانه درورلام (Drurelam) رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم آنجا بود استقبال کرد دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس آلفرد هم آمد اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند و رقصیدند رقصهای خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب زن جوان خواننده معروفی است نلسن (nelson) نام از اهل سوئد ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد بسیار حراف و زرنگ است همه ساله بتماشاخانهای پطروینگی دنیا و غیره

رفته مداخل زیاد میکند حالا بشخص فرانسوی گوسو (Goussau) نام شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام (Saint James) گذشتیم این عمارت از قدیم ساخته شده است حالا هم باولیای دولت انگلیس اولیای سن ژام مینویسند پادشاه سابقاً آنجا سلام می نشست بعد از مردن شوهرشان دیگر بآن عمارت نرفته اند حالا گویا مادر دوک دکامبریدج آنجامی نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل و غیره پاریس رفته است خلاصه اگر احوالات شهر لندن یا کلیه انگلیس را میخواستیم کماهو حق بنویسم باید يك تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسم در مدت توقف هیجده روز لندن فی الحقیقه بیش از این نمیشد نوشت انصافاً وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده و منظم و خوب است از آبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم سرآمد ملل است.

روز شنبه نهم

امروز باید برویم به بندر شر بورغ (Cherbourg) فرانسه صبح زود از خواب برخاستم در این هیجده روز توقف لندن همه روزه ابر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد انگلیس لرد کرانویل وزیر خارجه لرد سرنی پرنس الفرد پرنس از تور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده راندیم برای کار جمعیت زیادی با کمال تأسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ماقبلأ ملول و متأسف بودند رسیدیم بگازویکتوریا ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد و اتور با صدراعظم در کالسکه ما نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند راندیم برای بندر پور تسموت سه ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر ملحق براه اولی میشود از آبادیا و شهرهای معتبری که گذشتیم متشام (Mitcham) اپسوم (Epsom) دورکنک (Dorking) هورشام (Horsham) اروندل (Aroundel) شپشستر (Chichester) بود وارد بندر شدیم جمعیت زیادی

بود از قلعه جات و کشتیها توپ انداختند امیرال بزرگ مقیم آنجا روشام سیمور (Reaucham Seymour) پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اگل (Aigle) و از ناپلیون سوم بوده است که برای سواری خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده راپید (Rapide) گذاشته اند کشتی بسیار خوبی است نهار خوردیم مسیو نیکلای مترجم فرانسه با بیرستن Biberstin مترجم و مسیو ملینه (Mr. Meliné) وزیر مختار فرانسه که تازه مأمور باقامت در طهران است مسیو بل (Mr. Bel) شارژ دافر سابق فرانسه که در طهران بود با مسیو بلی (Blie) کاپیتان کشتی و سایر صاحب منصبان بحری بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب نزدیک از بندر دوورا انگلیس است به کاله بندر فرانسه که از دریا يك ساعت و نیم راه است اما از این راه پورتسموت یه شربورغ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگری هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ما و غیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهت احترام میآمدند داخل دریا که شدیم امواج بحر کت آمد هوا هم ابرومه بود بطوری احوال همه را متقلب کرد که هیچیک را قدرت راد رفتن و نشستن نبود همه افتادند من هم بسیار بد احوال شده رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تانیمه راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه با استقبال آمد توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما را بفرانسویها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب ببندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شده شام خوردیم صاحب منصبان فرانسه از این قرار بکشتی آمدند ویس امیرال پنهوا (Vice amiral penhoat) حاکم بحری شربورغ ویس امیرال رنیو (Vice amiral regnaud) سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن (Général de Moulins) سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو و تیه (Mr Vaultier) حاکم کل ایالت مانس مسیو لارناک (Lr. Larnac) حاکم شهر شربورغ با سایر صاحب منصبان و آجودانهای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند.

روز یکشنبه دهم

امروز باید برویم پاریس، صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده رانندیم برای ساحل بسیار هوا سرد بود رسیدیم باسکله پله بسیار خوب و طاق نصرت خیلی قشنگ ممتاز از گل و بوته و دسته‌های گل و چهل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سر نیزه ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالا جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی بری و بحری و حکومتی و ارباب قلم و غیره صف کشیده بودند حاکم مانش همه را معرفی مینمود و منهم احوال‌پرسی میکردم تا رسیدیم بکالسکه‌های راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم‌جثه و لاغر اندام هستند مثل اهالی روس و آلمان و انگلیس نیستند شباهتشان با اهالی مشرق زمین بیشتر است قلعه شربورخ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستانیهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریضی دارد که همیشه پر آب است گرفتن این شهر بقلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست متجاوز از سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد بندر گاه خوبی است ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اول است و در زمان ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکه‌ها برای افتاد امروز از مملکت نورماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پر حاصلی است چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد گاوهای خوب مادیان گوسفند زیاد نگاه میدارند بواسطه مرتع زیادی که دارند بوته و درخت گز زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب گلها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و تبریزی و گز و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است تپه زیاد دارد سبب این مملکت بخوبی مشهور است درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان (Caen) رسیدیم پایتخت نورماندی است نیم ساعت آنجا ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبی است بعد از این شهر از چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی از آنها بقدر یک فرسنگ میشد قلب آدم در وقت عبور خفه میشود از شربورخ تا پاریس با راه آهن هشت ساعت راه و نود فرسنگ مسافت است یک ساعت بغروب

مانده بحوالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر بدور شهر می‌گردد رفته به محلی رسیدیم موسوم به پاسی (Passy) که همه رجال و اعیان حالیه دولت فرانسه و سایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر بودند صنایع الدوله و (مارشال ماکماهون) که رئیس دولت است بادوک دو بروکلی (Duc. de Broglie) که تازه وزیر خارجه شده و صاحب منصبان دیگر و وزرا و غیره دم کار حاضر بودند آمدیم بیرون با مارشال و وزیر خارجه تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده رفتیم مارشال امراء و صاحب منصبان عسگریه و غیره را معرفی می‌کرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من و صدراعظم و مارشال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکه‌های دیگر سوار شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام و ژاندارم بالباسهای خوب ایستاده بودند الی کرلژیسلائیف (Corps legislatif) که منزل ما را معین کرده بودند خلاصه عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از بوادوبولن (Bois de Beulogne) عبور شد که خارج قلعه است دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است به آونو دو لاگراندد ارمه (Avenue de la grande armée) عبور کرده به ارك (دوترلیومف) رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته‌اند صورت جنگهای ناپلیون را در داخل و خارج اطراف آن حجاری کرده‌اند بسیار بنای عالیهست اما در این جنگ آخر با پروسها از گلوله توپ زیاد خرابی در آن بهم رسیده است و میان آن را هم فرش کرده صندلیها چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده آنجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند و اسمش مسیودوال (Mr. Duval) است با کلاتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب و کلای شهر پاریس هم مأموری چند آمده نطقی کردند جواب دادم بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل

خیابان شانزالیزه (Champs élysées) شدیم بسیار باصفا و وسیع است از همه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای خوب کاشته‌اند و خانه‌های قشنگ باشکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دولاکونکرد (Place de la concorde) که میل بلندی از مصر آورده آنجا نصب کرده‌اند میدان با روحی است دو حوض با فواره داشت اما فواره‌ها همیشه نمی‌جهد هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رودخانه سن گذشته داخل عمارتی که جهت ما معین کرده بودند شدیم دم پله عمارت مسیو بوفه (Mr. Buffet) که حالا رئیس دارالشورای ملی است با بعضی و کلا نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما کردند جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت‌خوابی که بجهت ما زده بودند تخت‌خواب ناپلیون اول بوده است در زمانی که ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عروسی کرده بود امروز حالت غریبی از فرانسویها دیدم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ آلمانرا هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم و غمناک هستند رخوت زنها و خانمها و مردم همه رخت عزاست کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم آواز رنده باد مارشال زنده باد شاه ایران می‌کردند. از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب با آواز بلند میگفت سلطنت و قواعد او محکم و باقی باد از اینها همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشد که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه فرقه هستند فرقه‌ای اولاد ناپلیون را می‌خواهند فرقه‌ای اولاد لوی فیلیپ را فرقه‌ای هانری پنجم را می‌خواهند که از خانواده بوریون و با اولاد لوی فیلیپ اگر چه یک طایفه هستند اما جدائی دارند جمهوری طلبان هم قوت زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ (Rouge) یعنی جمهوری سرخ را طالب هستند که اصل جمهوریت بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طوره‌ای دیگر طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن بسیار کار مشکلی است و عواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق‌الرأی شده یا پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت

دولت فرانسه قوی‌ترین دول است و همه کس باید از او حساب ببرد اما با این اختلاف آراء بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز ایستاده بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتی که منزل ماست سابقاً دارالشوری یعنی مجلس اجتماع و کلاهی ملی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه و کلا و اولیای دولت همه بهورسایل رفته شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت چندان قدرت ممانعت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارت دنیا بوده است حالا بالمره خراب شده است که کمونها آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده ما خیلی تأسف خوردیم اما بحمدالله عمارت لوور که متصل بعمارت تویلری است محفوظ مانده و خراب نشده است هتل دو ویل (Hotel de Ville) را که از عمارات خوب دنیا بوده است و عمارت نشان لژیون- دنور را بالمره آتش زده اند مناره و ندوم (Vendome) که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته و شکل خود را هم بالای آن نصب نموده و جمیع جنگ‌هایی که کرده بود دور آن نقش بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی پایه مناره، پاریس شهر است بسیار قشنگ و خوش هوا و غالباً آفتاب بسیار شبیه است بهوای ایران شب را سوار کالسکه شده با معتمد الملک و جنرال آرتور (Général Arture) در شهر گردش کردیم از کوچه ریولی (Rivoli) و از خیابان (سباستپول) که از کوچه‌های معروف است و از میدان (واندوم) و عمارت تویلری (Tuileries) عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر همه گاز است بسیار روشن و خوب شهر با صفائی است مردم زیادی در کالسکه نشسته می‌گشتند در قهوه‌خانه‌ها و غیره مشغول عیش بودند رودخانه سن مثل رودخانه (تیمز) نیست کم عرض و کم آب است کشتی بزرگ هیچ نمی‌تواند سیر کند توی عمارت ما باغ کوچک خوبی است حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده اند از آنجا می‌رود بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده اند

عمارت بسیار عالی خوبی است سابقاً اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گل- کاری خوبی هم دارد فواره کوچکی میجهد مرتبه فوقانی عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدم آب گرم و سرد هر دو دارد هر طور شخص بخواهد ممکن است .

روز دوشنبه یازدهم

بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارك مونسو (Parc monceau) که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته پارك تریومف رسیده رفتیم روبه بوادبولون اول رفتیم بهژاردن دکل ماتاسیون (Jardin d'acclimatation) پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داشتو جائی از سنک ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود از آنجا در آمده رفتیم بیاعات وحوش و طیور دور اطاقها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام مرغها و طوطیهای ینگی دنیا و افریق و هند و استرالی دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانی است مسمی به کان کورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است بموش ده پا چیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند برود دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل باید بجهد بقدر شغال بزرگ است ماده اش هم در زیر شکم کسیه دارد که بعد از زائیدن بچههایش را توی آن کیسه گذاشته میجهد و میدود بسیار پردو میشود قرقاولهای بسیار عجیب خوش رنگ با انواع اقسام دیده شد دوفیل هم بود که تخت بر روی آنها گذاشته زنها بچهها سوار شده راه میرفتند يك درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود بيك شتر مرغ بزرگی بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر يك اسب كوچك قوت داشت بعد از گردش زیاد رفتیم بماهيخانه مثل ماهيخانه های سایر ممالك بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و نباتات دوروان دولویس (Drouyn de lhuys) است که سابقاً در عهد ناپلئون وزیر دول خارجه بوده خودش حاضر نبود نایش که اسمش ژفرواستیلر (Geoffroy Saint Hilaire) است حاضر بود معرفی نباتات و غیره را میکرد

بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بودا بولون جزیره میان آب بود سوار قایق شده آنجا رفتیم یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف میکرد گلوله‌های توپ و تفنگی که به درختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان گلوله داشت معلوم شد که در آنجاها جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونهار آخر جزیره کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاولون دلمپراطریس (Pavillon de l'impératrice) یعنی کلاه فرنگی زن ناپلئون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم رو بمنزل شب را هم رفتیم بگردش بازار سر پوشیده دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز بتفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن نمیده دلی آنچه لازم است نوشته میشود بطور اختصار .

سفرای خارجه يك روز همه بحضور آمدند از هر دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیر مختار و شارژدافر هست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هائیتی (Haiti.) ایلچیان کبیر شیژی (Chigi.) تونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لردلین (Lord Lyon.) ایلچی کبیر انگلیس الوزا کا (Olosaga.) ایلچی کبیر اسپانیول پرنس ارلوف (Prince Orloff.) ایلچی کبیر روس که چشم چنیش در جنگ کریمه در محاصره قلعه میلستری گلوله خورده معیوب شده است . بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر و غیره خورده است دستمال سیاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود اپونی (Appony.) ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیگرا (Mr Nigra.) وزیر مختار ایتالیا مسیو واشبرن (Mr. Washburn.) وزیر مختار دولت ینگه دنیا ناوین سام شیمای (Naonobon-sameshima.) وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک وزیر مختار مقیم پطر هم اینجا دیده شدند مسیو پیشون مسیو مینیاک مسیو سرتیژ وزرای مختار

سابق فرانسه در طهران و موسیومونی شارژدافر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه فر به تر و جوان تر بودند .

یکروز بعد از نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود رسماً رفتیم جمعیت زیادی در طرفین راه بودند از شانزالیزه وارک تریومف و بودا بولون و رودخانه سن گذشتیم حاکم و مأمورین سن و اواز که آنطرف رودخانه وایالتی است علیحده همه بحضور آمده نطقی کردند جوایی دادیم از قصبه سور (Sèvres) که معروف است بکارخانه چینی سازی و ده شاولیل (Caville) و ده ویلداوری (Ville d'Avray) گذشته داخل ورسایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود رفتیم بعمارتی که منزل مسیو بوفه رئیس وکلای ملت و از عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل ورسایل را از عمارت و باغ او ساخته است پرده ها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم است و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنک است مسیو بوفه دم کالسکه استقبال کرد و کلای دیگر دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتی که مارشال ما کماهون منزل دارند رسیدیم پیاده شده مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در اطاقی نشستیم آنجا هم عمارت عالی خوب بسیار بازیتی است جزء عمارات ورسایل است زوجه مارشال بحضور آمد بسیار زن نجیبی است مارشال یک پسر بزرگ که بنظر هفده هجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر خارجه دوک دبروی هم آنجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه نشستیم بیابان ورسایل گردش کردیم حوضها و فواره های زیاد دارد که منبعش مثل فواره های عمارت بلور لندن از چرخ بخار است منبعها را باز کرده آب فواره ها انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فواره ها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاهگاه یک میدان مدوری از درخت و سبزه پیدا میشود که

در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میجهد بسیار باصفا جایی است محلی را مثل کوه ساخته اند آبشار از کوه میریزد چند مجسمه مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمه ها موسوم به اپولون (Appollone) که رب النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکند سایرین دوز او آئینه و گلو اسباب آرایش نگاه داشته اند قدر خوب حجاری شده است که بتصور در نمایاید خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمه ها زیر آبشار مارشال و جنرال ارتون گفتند رفتن با نجا بسیار اشکال دارد بجهت آنکه راهش همه پرتگاه و سنگ و سر بالاست من گفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتم بالا اگر چه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در شکار گاههای ایران رفته و دیده بودم هیچ اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمه ها جنرال ارتون آمدها زمین خورده همه رختپاش گلی و شمشیرش کج شد بلکه شکست مارشال هم آمد اما خیلی بزحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مارشال و جنرال فرانسه باینجا منافاتی بارشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمه ها بسیار خوب بود قدری چرك شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین جای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش حوض و فواره دور تا دور همه ستون سنك دو قطار ما بین ستونها حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که از میان آن فواره بلندی میجهد قریب هشتاد نود حوض داشت که از میان هر يك فواره میجست این ستونها و فواره ها و سطح زمین و غیره همه از سنك است و همچنین در سایر جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر و غیره بسیار است خیابان زیاد وسیع باصفا تعریف آنها کما هو حقّه بنوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را به بیند زن و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده فریاد میزدند و هورا میکشیدند برگشته رفتیم بالای عمارت قدری در اطافها گردش کردم مارشال کانزوبر و پالیکاو (Palikao) که سردار قشون مامور چین بوده است بحضور آمد صحبت شد پالی کاهو حالا بیکار است میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه

چین هستم کانروبر هم حالا شغلی ندارد اما بسیار سر کرده قابلی است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در محاصره قلعه متنز در تحت حکم مارشال «بازن» که در تسلیم شدن قلعه بآلمانها او هم جزء اسیران شده است و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم «بازن» بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فیلیپ را دیدم در عهد ناپلئون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاک فرانسه آمده اند دو نفر شانرا که یکی (Duc d' Aumal. دوک دومال) و دیگری پرنس ژوان ویل (Prince Joinville) باشد امروز دیدم شاهزاده «اومال» بسیار آدم قابلی است ژوان ویل هم شاهزاده خوبی است قدری گوشش سنگین است کونت دپاری (Cont de Paris) که نوۀ لوی فیلیپ است و حالا سلطنت طایفۀ اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بخانه که در ییلاق حوالی پاریس دارد باشاهزاده ها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دارالشوری وکالت دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت نظامی میپوشند داعیۀ سلطنت فرانسه را دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزاده ها از این قرار است پسر بزرگ لوی فیلیپ دوک دنمور (Duc de Nemours) است بعد از آن ژوان ویل بعد از آن دوک دومال بعد از آن دوک دومون پانسیه (Duc de Montpensier) که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت اسپانیول را دارد کونت دوپاری نوۀ لوی فیلیپ است و پسر دوک دورلهان که پسر لوی فیلیپ و ولیعهد بود بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال ما کماهون آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمده سر میز شام نشستیم میز بسیار طولانی و شام خوبی بود اغلبی سر کرد گان و صاحب منصبان نظامی و وکلا و غیره بودند دست راست ما مسیو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دول خارجه روبرو مارشال دست راست ایشان صدراعظم همینطور شاهزاده های ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع الدوله عقب صندلی ما ایستاده ترجمه میکرد

بسیار خوش گذشت این تالار، تالار طولانی بسیار خوب مزینی است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام پائین آمده من و مارشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر يك مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود و آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت مثل آبشار و از حوض فواره ها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نهجا و اعیان و وکلای ملت و غیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی شد مهتاب بود هوا هم خیلی خوب و خوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت کلو (Saint Clou) که عمارت عالی دولتی بوده و در جنک آلمان همه آتش گرفته و سوخته اما خیابان و باغش بر جا مانده است رفتیم به بواد بولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم در بین راه با جنرال آرتون همه جا تا منزل صحبت کردیم.

روزی رفتیم به انوالید که مقبره ناپلئون اول و سایر سرداران و برادران ناپلئون و سرداران قدیم ایام لوی چهاردهم و غیره در آنجاست بمنزل ما که دارالشورای قدیم است یعنی بعمارت پاله دیوربن (Palais de Bourbon) در جلو انوالید میدان وسیعی است خیابانهای پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی بی پا و بعضی بیدست و بعضی کور بودند همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم در حیات انوالید بعضی از توپهای بزرگ قدیم و خمپاره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر و افلیج هم بود اسمش مارتن پره (Martinprai) با آجودانها و سایر صاحب منصبان استقبال کردند این حاکم سابقا در الجزایر حکومت داشت در جنک کریمه و ایتالیا رئیس «اتاماژور» بوده است رفتیم توی کلیسیا محراب بسیار خوبی از سنگ و مظلکاری دارد لوی فیلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است

آنطرف محراب توی گنبد مقبره ناپلئون اول است که جسد او را از جزیره سنت هلن لوی فیلیپ آورده اینجا دفن کرده است سنک روی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنک بسیار خوب تیسری است و رنگ مایل سرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیز های دیگر را لوی فیلیپ ساخته توی گنبد را هم او گود کرده است که سنک مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم آمده تماشا میکنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلئون مطلق کرده است چند نفر از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و اینا بوده آنجا دیده شدند باز هم با کمال بنیه بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپیتان دوشمان (Duchemin) شاسی (Chassy) برانش (Branche) آنطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلئون اول که در جنگها بر سر می گذاشته آنجا بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم از کلاه معلوم بود که ناپلئون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلئون که در جنگ استرلیتس کمرش بوده آنجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست قبضه اش طلا بود اما شمشیر را زنگ زده بود از غلاف کشیده نمی شد با احترام تمام هر دورا بجای خود گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب همه را با نمره واسم صاحب آنها مرتب آچیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه و غیره بود چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الان در انوالید از صاحب منصب و سرباز موجود است پانصد و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلئون اول مانده اند ما بقی از عهد بعد بنای عمارت را در سنه ۱۶۷۰ مسیحی بر حسب حکم لوی چهاردهم لوووا (Louvois) وزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ

در انوالید است هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه و غیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در ورود ماهم بیاریس از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهای که در عهد ناپلیون اول و بعد از آن از دولتهای دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند و همچنین بیرقهای که از زمان لوی چهاردهم گرفته اند آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در کلیسا دوست و چهل و پنج بیرق است که از عهد قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران فرانسه از قدیم و جدید در این کلیساست از آن جمله تورن (Turenne.) ووبان ولانس (Lens) و کلب (Colbert.) که از سرداران و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتیه (Mortier) و ژوردان (Jurdan) از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره ناپلیون قبر ژرم (Jerome) برادر ناپلیون و مارشال دورک (Durvc.) و مارشال برتران (Bertrand) است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه در راه آهن (شربورغ) دو ترن بخار بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو (Cremieun) که یکی ازو کلای ملت فرانسه و یهودیست و همیشه برضد ناپلیون سیم بوده و ناطق غریبی است بحضور آمد مردیست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز برضد رؤساست روچیلد (Rotchild) معروف یهودی هم که بسیار با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهودیها را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود باو گفتم شنیده ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیک دولت بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها بشوید و همه را آسوده راه ببرید که اینطور متفرق و پریشان نباشید بسیار خندیدم و هیچ جوابی نداد و باو حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لفس (Lesseps) معروف که دریای سفید را با بحر احمر بهمیگر وصل کرده است یعنی کمپانی

زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کردند و باین واسطه راه تجارت هند و ایران و چین و غیره بفرنگستان تقریباً دوهزار فرسنگ نزدیک تر شد بایسرش که جوانی است بحضور آمد خیال تازه در سردارد که راه آهنی از شهر (اورامبورغ) روسیه بسازد الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالیست بسیار دور و دراز نادار (Nadar) که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقاً بابالون زیاد بهوا رفته است اما حالا از این خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه با بنیه ایست مسیو تاردیو (Tardieu) که رئیس مجلس حفظ الصحة پاریس است بحضور آمد با لری (Larey) که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و (ژول کلو) که عموی کلو که که حکیم باشی شاه مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب نفهمیده عوض شراب زراری خورده مرد مسیو بوره (Mr. Bure) که سابقاً در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت ناپلیون وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه گلوله زیادی از پروسها بهمین عمارت (پاله بوربون) خورده که جای گلوله هنوز باقی است ،

روزی رفتیم به نشان (Longchamps) برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شدیم همه همراه بودند از ارك (تریومف) و (شانز الیزه) و (بوادبولون) گذشتیم وسط (بوادبولون) مارشال (ما کماهون) باجنرالها و صاحب منصبان و غیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود (دوک دونمور) پسر بزرگ (لوی فیلیپ) را هم که ندیده بودم سواره آنجا بود با اوصحبت شد منم از کالسکه در آمده سوار اسب صباح الخیر شدم (ژنرال لادمیرو) که سردار کل قشون پاریس است با «آتاهاژور» یعنی آجودانش بودند خلاصه همینطور رفتیم بصوف سوارهای زره پوش کویراسیه و سوارهای سبك هوسار رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم بصحرا و چمن (لوشان) که چمن

وسیمی است طرف دست چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد جزء (بود بولون) است پیاده نظام هم قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهارصد نفر بیشتر نبودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلاً بعضی از این افواج از سی فرسنگ راه آمده بودند سیصد عراده توپ هم بود که با سبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم و احترام میخواستند ما هم جواب میدادیم دور چمنها توی جنگل بالای درختها کلا آدم بود بعد از تماشای صفوف رفتیم باطاقهای چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همینطور سانها و اسبدوانیها ساخته اند بالا رفته نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی عثمانی و اطیش و روس و پروس پیش مارشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانسه (مسیو بوفه) رئیس دارالشوری مارشال (کان روبر) و غیره بودند (کان روبر) چون حالا داخل قشون نیست و ابواب جمعی ندارد سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند کل و کلای ملت فرانسه که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته بودند زوجه مارشال ما کماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف مانسته بودند هر فوجی که از جلو میگذاشت و کلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ما کماهون هم برای هر فوج کلاه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند بر سرهم متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آنهم شکست و خرابی فرانسه امید اینطور اجتماع و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان (شاسپو) قدیم است توپها هم همان توپهایست که در جنگ آلمان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که نزدیک بغروب بود برگشتیم بمنزل .

روزی هم به لو نشان برای اسبدوانی رفتیم خود مارشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آنروز بمشق قشون رفته بودیم

الی (بوادبولون) رفته از آنجا از دم آبشار گذشته رفتیم بهمان بالاخانه که روزسان قشون نشسته بودیم وزیر خارجه مسیو بوفه زوجه مارشال و سرداران و غیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطیش بودند زن و مرد زیادی هم دور اسبدوانی بودند چهاردفعه اسب دوانند اسم هر دوری را یکی از ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان، شیراز و غیره دور اول نصف دایره که يك میدان اسب باشد دواندند چابك سواری که لباسش سبز بود برنك حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد دودور دیگر یکدور تمام دواندند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می آمدند مثلاً يك سروگردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسبدوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد هر دور دایره اسبدوانی ایران نیم فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور بیک نفس میدوانند هر اسبی که پیش بیاید هنر کرده است اینجا منتهای اسبدوانی يك دور است که نیم فرسنگ باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود دور آخر چند سد از تخته بارتفاع يك ذرع که روی آنها چندین دفعه سر تاخت می جستند این طور بسیار تماشا داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مارشال رفتند که شب برای آتشبازی و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارك (تریومف) پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بالای ارك (تریومف) دوست و هشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پله های تنگ پیچ پیچی دارد بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و اطراف و قلعه جات همه پیداست مردمی که از (لوتشان) و اسبدوانی بر میگشتند همه پیدا بودند از (بوادبولون) الی آخر (شانزلیزه) هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچه ها کالسکه زیاد بنظر آمد خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم از بس کالسکه و جمعیت بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مارشال آمدند با هم سوار شده رفتیم از (شانزلیزه) و غیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل آتشبازی ازدو طرف

آدم بود امشب البته يك كرور جمعيت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مارشال را هم توصیف میکردند و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچه‌ها لامپهای بلور مثل گوی گرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته تا رسیدیم بجائی که رودخانه سن در میان بود و آنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند آن دست رودخانه مقابل میدان مشق و مدرسه نظامی است که همه چراغان بود جائی که ما نشسته بودیم اسمش ترکادرو (Trocadero) بود اینطرف رودخانه همه چراغان بود برای ما از چوب اطاقهای عالی ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پرده‌های زیاد که تازه از حریر و مخمل و تافته بافته بودند آویزان بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گاز بود کمتر خاموش شد آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سر کردند گان فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمدلله بسیار خوش گذشت.

آمدیم منزل، مارشال الی منزل باز در کالسکه همراه بودند در بین آتشبازی سواره‌زره پوش کویراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست موزیکان زنان می‌گذشتند شکوهی داشت.

شبى رفتیم سيرك (Cirque) که نزديك عمارت ماست مثل تماشاخانه جائی است اما بهتر، عمارت مدوری ساخته‌اند دورش از چوب مراتب دارد بجهت نشستن مردم سفت هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته‌اند میان این عمارت را مثل گود زورخانه خاك ریخته‌اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم می‌گیرد خصوصاً شبی که ما آنجا رفتیم خیلی آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند صدر اعظم و شاهزاده‌ها و غیره همه حضور داشتند آنجا سه در دارد یکی در طویلۀ اسبهای سيرك است که نزديك محل بازی است که از همان در آمد و شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند برنگهای غریب. هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خال دار عجیبی

بودند البته هر يك هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده اند که بیک اشاره هر حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت تند بروید میدویدند میگفت سر پا بلند شوید فوراً بلند میشدند میگفت کج بدو میدوید خلاصه هر چه میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میراخور اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها شده دور میدواندند روی اسب میجستند معلق میزدند پشتک میزدند باز روی زمین میافتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف دایره قطیفه ها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند داشتند زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان دواندن در حالتی که اسب سر تاخت بود بهر قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده در روی هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره با پا روی اسب پائین میآمد دو دفعه معلق زده درست روی اسب پائین آمد دفعه سیم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره جست روی اسب سه معلق دیگر زد حلقه های بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سر تاخت اسب نزدیک حلقه که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آن طرف حلقه دوباره با پا روی اسب میآمد بعضی حلقه ها را مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سر تاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب میافتاد زنها و پسرهای سواره، کارها میکردند که بتعریف و نوشتن نمیآید مثلاً در يك نفس و يك دفعه بالای اسب پانصد معلق وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال كوچك خوشگل طوری معلقها میزدند که بتصور نمی آید بند بازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون و عنکبوت کار هیچ حیوان و آدم دیگر نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی تماشا داشت.

بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار فربه و بلند و اسمش «باتبی» است آنجا بود رفتیم بمرتبه

پائین عمارت که مجسمه‌های مرمر قدیم و جدید آنجا بود سواره زره پوش مشعلها بدست جلو ما می‌رفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک‌ها راه می‌رفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمه‌های بسیار خوب دیده شد يك مجسمه بزرگی بود از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی هيكل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن می‌ریخت این آب، آب همان رودخانه تی بر (Tibre) است که در شهر رم پایتخت ایتالیاست و مجسمه‌های مرمر ونوس (Venus) که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند اما هر دو دستش از بازو شکسته بود صورتهای دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد.

روزی رفتیم بجائی که پانوراما (Panorama) می‌گویند یعنی دور نما این يك علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن ینگی دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صدراعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائی که عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول رسیدیم بدورنمائی که كوچه از كوچه‌های پاریس را می‌نماید در هنگامی که پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نارنجك مثل تگرگ از هوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانه‌ها بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص بنظر دقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسمتر میشد بطوریکه نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان گیر و دار است شخصی زمین خورده سرش شکسته خون می‌ریخت هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالتها بعد از آنجا پله می‌خورد می‌رود بالا آنجا يك محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعه‌جات اطراف شهر و توپ و گلوله و هنگامه جنگ و محاصره و بهوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ و نارنجك بنظر می‌آمد مثل این است که الان شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص تا بچشم خود نه بیند نمیداند چگونه است

که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شیئی موجود نمی توان فرقی گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول داده و رفته تماشا کرده است موکلین اینجا خیلی مداخل میکنند تعجب در این است که مدت زمانی دور نمای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکست داده بودند اینجا ساخته بعد آنرا برچیده مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت استریه را در سولفرنیو و ماژانتا و غیره شکست داده بودند بمیان آورده نشان میدادند حال شکست و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند مادر اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند سرش گیج خورده احوالش بهم می خورد زود برگشتیم.

روزی رفتیم بکلیسای تتردام (Notre Dame) و سینه شهر که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است از پهلوی هتل دو لامونه (Hotel de la monnaie) و انستی تو دو فرانس (Institut de France) و کنسیل دتا (Conseil d'Etat) که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد ناپلئون اول بنا شده و کمونها بالمره آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و پانصد ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت گردش کردیم منبرها و معجزها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی دارد پنجره ها همه از شیشه های الوان بسیار خوب است خزانه کلیسا را دیدیم بعضی اسبابها مثل تنگ و ظروف طلا و مطلا و نقره و غیره بود در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی علیه السلام چیست شراب می خورده است یا نه؟ یکبار همه کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده باشم با اجتماع گفتند البته می خورده سهل است خودش هم شراب می انداخته است. بعد گفتم کم می خورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم می خورده است. بعد برگشته رفتیم بمدرسه معادن که اکل دمن (Ecole de mine) میگویند اسم رئیس اینجا مسیودوبره (Mr. Deubre) است بسیار جای عجیبی است از جمیع

سنگهای معادن دنیا نمونه در آنجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال و غیره همرا بانمره و تفصیل توی جعبه‌های شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمردیکه در مملکت نوول گرنا (Nouvelle grenade) ینگى دنیاىست حالا سنگ زمرد را از آنجا مى آورند قطعه‌های زمرد خوش رنگ بى عیب توی سنگها دیده شدنمونه معدن زمرد سبیر و غیره را هم دیدم اما همه بزرگ و پست بود خلاصه آنقدر از نمونه معادن بود که حساب نداشت و مجالى مىخواست که شخص مدتها یکى یکى را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها بکند تا چیزی بفهمد نه ما که در پنج دقیقه مىخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یکرا از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیل (Fossil) هارا آنجا چیده بودند یعنی استخوانهای حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیواناتی که حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود که دانستن تفصیل آنها علمى مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست بعد از این گردشها رفتیم بمنزل

روزی رفتیم بگردش عمارت لو کسامبورغ (Luxembourg) باغ و عمارتی است بسیار بزرگ و عالی که از عهدلوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند گلکاریهای بسیار خوب دارد چون هتل دوئل دارالحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را دارالحکومه شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیودوال چاکم پاریس و مسیو الفاند (Mr. Alfand) مهندس شهر پاریس و غیره آنجا بودند کوجهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام مسیوهوسمان (Mr. Haussman) حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلئون بوده و این مهندس درست شده است قدری درثوی باغ نشستیم از آنجا برای تماشای اشکال و غیره بمعمارت رفتیم مسیووترن (Mr. Vautrin) که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لو کسامبورغ از عمارات عالیة پاریس است لوی

فیلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فیلیپ ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا مینشینند تا آخر عهد ناپلئون هم اهل سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان سنا دیدم يك دو نفر معلم شاگردان مدارس را امتحان میکردند هر شاگردی که از این امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده شود. سنا عبارت بوده است از صد نفر کما بیش از بزرگان و اعیان و سرداران مسن دولت که بیکار نباشند بهر يك سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت که از مجالس دارالشورای و کلای ملت بیرون می آمد تا بامضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروک است خلاصه تالارها و اتاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اتاقها را از میان بریده تخته بندی کرده اند در هر مکان يك دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهری که در هر يك جمعیت زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و مرکب و قلم و غیره ریخته است خلاصه عمارت را از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول میکنند پرده های اشکال بسیار خوب داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار بزرگ بلندی در پاریس است که از بالای ارك تریومف دیدم اسمش پانتئون (Pantheon) لوی پانزدهم ساخته است اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجیق زیادی دورش بود تعمیر میکردند کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای تتردام در پاریس است که سنسولپیس (Saint Sulpice) میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن (Madeleine) هم که ناپلئون اول ساخته است خیلی عالی است کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست.

شبی را رفتیم به پالمر وایال (Palais Royal) جائی است بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو و مسقف و جلو و عقب این راهرو

دکاکین است چهارصد پانصد دکان دارد از هر جور چیز اینجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب و بدل اسباب خرازی و بلور و چینی و غیره کل دکاکین را گشتم مبالغی خرید شد جمعیت زیادی تماشاچی بودند .

روزی رفتم بتماشای ضرابخانه که (هوتل دولامنه) میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت (Mr. Marcott) بود آمد جمعی دیگر هم بودند اول رفتم مرتبه بالا از سکه های قدیم و جدید ده لته زیاد آنجا پشت آئینه ها چیده اند از سلاطین قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرانک هر جور سکه بود و هر قسم مدال دیده شد. از آنجا باطاقی که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون اول آنجا بود مثل سرسکه و تهسکه و مدالهایی که در عهد ناپلئون زده بودند برای یادگارهای جنگها و ولایات مفتوحه و نشانهای قشون و غیره کلا آنجا بود نمونه ستون و اندم هم که کمونها بالمره خراب کرده اند آنجا بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چدن ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل و شش و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش يك و جب است بعضی صورتهای ناپلیون آنجا بود گلوله از کمونها آمده و شیشه روی سر سکه ها را سوراخ کرده بسدیوار رفته بود همانطور نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته ایم گفتم بد یادگار نیست خلاصه پائین آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند نقره بود و هر يك پنج فرانك پول خیلی بزرگی بود گفتند طلا حالا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کم است اما نقره زیاد و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا دیگری نقره دیگری مس بیادگار رفتن من بضرابخانه روبروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کردند.

بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن (Marne) داخل سن میشد

از آنجا باز گشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت آب رودخانه سن کم و عمقش دوزرع بود قدری که از شهر بگذرد طرفین رودخانه خانه‌های پست رعیتی است اغلب رخت‌شورخانه و حمامهایی که همه را توی رودخانه از چوب ساخته‌اند دیده میشود حمامش این طور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی در توی رودخانه ساخته‌اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود توی آن اطاق خودش را بشورد. رخت‌شورخانه‌ها هم همین‌طور است آن میان می‌نشینند رخت می‌شورند. رخت‌شورها همه زن هستند این حمامها را با بخار گرم هم میکنند که آدم خوب سروتن را پاک و تمیز کند خلاصه بر گشتیم بمنزل.

روزی رفتیم بکارخانه گوبلن (Gobelin) بسیار دور بود کارخانه‌ایست بسیار قدیم که فرش و قالی و چیزهای دیگر می‌بافند و بقیتمهای گراف خرید و فروش میشود کارخانه متعلق بدولت است و رؤسای کارخانه و کارگرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافته‌ها بطوری خوب و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پروس و بلژیک و انگلیس و در خود فرانسه دیدم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود می‌بافتند برای تالار عمارت فوتن بلو (Fontainebleau) که شهریست از شهرهای فرانسه اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب، عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایرانرا بسیار مشکل است آفتاب ببرد از هر شکل و پرده معروفی که بخواهند ببافند نمونه آن نقش را رو برو گذاشته اگر نمونه کوچک است بزرگتر و اگر زیاد بزرگ است کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طریق بخواهند ممکن است و این کمال صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینهما میبافند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما نمیدانم تماشاخانه و این پرده‌ها کی تمام خواهد شد

بسیار کارخانه وسیعی است و کارگرمزید دارد اسم رئیس اینجا (مسیو دارسلا) است از اینجا رفتیم بچاپخانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را بابخار هرچه بخواهند بسیارزود میتوان چاپ زد .

از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور (Louvre) رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله يك انبار بزرگ غاۀ دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل (Bastille) که منارۀ دارد معروف بمنارۀ (ژویه) که از بناهای (لوی فیلیپ) و بسیار بلند است مجسمۀ ملکی را از برج مطلا ساخته اند در آن بالاست اصل مناره هم از چدن است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از حیثیت حجاری و پرده های نقاشی و غیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوشوضع که اسمش گالری داپولن (Galerie d'Apollon) میگویند یعنی دالان رب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف یشم مرصع و بلورهای معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک در آورده اند و از بدایع و تفایس دنیا همه را در جعبه ها و پشت آئینه ها گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان (Charlemagne) که پادشاه کل فرنگستان بوده در جعبۀ ضبط کرده اند. جعبۀ طلائی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده اند مال آن دتریش (Anne d'Autriche) مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم را از سنگهای بدل ساخته آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای (شارلومان) هم بود خلاصه اطاقهائی که پرده های اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان معروف است و پای هر پرده باید شخص یکروز تمام بنشینند تا نکات نقاشی آن را بفهمد با این تعجیل که من داشتم البته درک نکات نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من پرده های کار آلبانی (Albani) را بر سایرین ترجیح میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است

کارهای مورلو (Morello) هم بسیار خوب بود پرده‌های زیاد از کار استادان دیگر هم بود مثلاً پرده بود که سی هزار تومان بیشتر قیمت داشت بعد از تماشا از پله رفتم بباغ (تویلری) عمارت سوخته آنرا درست تماشا کردم این عمارتی بوده که درعالم مثل نداشته حال بالمره خراب شده است و دیگر مثل آن را هم ساختن بسیار مشکل است چرا که مخارج زیاد دارد عمارت را با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده‌اند که بهمه جهت البته صد کرویر تومان متجاوز ضرر وارد آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ تویلری هم بواسطه خرابی عمارت و عدم مواظبت از صفا افتاده است عصرها در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ خیلی خسته بودم آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل. ناپلیون سوم يك تماشاخانه ساخته است که از همه تماشاخانه‌های فرنگ بهتر و بازینت تراست پنج کرویر خرج کرده هنوز هم ناتمام است دو کرویر دیگر خرج دارد که تمام شود حالا همینطور مانده است اگر چه من بتماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند.

روزی رفتیم به (ورسایل) اول بکارخانه چینی‌سازی (سور) رفتم کارخانه‌ایست بسیار مشهور و قدیم در بلندی واقع شده است چینیهایی زیادی که از قدیم و جدید ساخته‌اند همه را در اطاقها چیده بودند چیزهای بسیار خوب بود تماشا کردیم چینیهایی را که از روی کارهای نقاشان قدیم مثلاً رفائیل و غیره نقاشی کرده بودند و درجه هریک مثل پرده‌های نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگر هریک را بهر قیمت میفروختند میخریدم اما این نمونه‌ها را از کارخانه بیرون نمیرند و بهیچکس نمیفروشند کارخانه مال دولت است هر فرمایشی بدهد تمام میکنند مثل کارخانه قالبی باقی‌عمله‌ها مزد میگیرند رؤسا مواجب. کارخانه تازه گفتند ساخته‌اند که این کارخانه را متروک و کارخانه جدید را دایر خواهند کرد بسیار گردش کرده تاجائی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره میبردند رفته دیدم بعد برگشته از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی و دو هزار پیشه جای اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یاد کاری بما هدیه

دادند از آنجا سوار شده رفتیم به (ورسایل) منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدارالشورای و کلا از يك کالری مجسمه‌های بسیار خوب مرمر کار استادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردمان بزرگ و سرداران و غیره بود گذشته تا رسیدیم بدارالشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر و کلا در آن مجلس حاضر بودند در مراتب بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که حالا و کلا مینشینند تماشاخانه قدیم ورسایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس چون برای پذیرائی ما در عمارت خود بود نایش در جای رئیس نشسته بود پسرهای لوی فیلیپ دوما و ژوانویل هم بودند و کلای دست چپی و دست راستی همه بودند دست چپها برضد دولت حالیه هستند چند نفر از ژنرالها و غیره حرف زدند از آن جمله ژنرال نوازل (Noisiel) بود صدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میگوید متصل و کلای دست چپ داد میزدند که بلندتر حرف بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنگ میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که در این مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت یکساعت آنها نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مارشال ما کامهون هم آمده بودند با مارشال و مسیو بوفه و غیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را گریه کردیم اطاقها و تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد آنقدر پرده نقاشی و مجسمه‌های مرمر و غیره دارد که حساب ندارد پرده‌های بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراسورنه (Horace Vernet) که بسیار خوب کشیده است پرده‌های جنگهایی که با اغراب الجزایر در زمان لوی فیلیپ و غیره شده و جنگهای ناپلئون سوم در ایتالیا با دولت نمسه و غیره و پرده‌های جنگهای ناپلئون اول و غیره از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوری که اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پرده‌ها را تماشا کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانه و کلا و وزرا قرار داده‌اند از آمد و رفت زیاد و ریختن کاغذ و دفترو گذاشتن میز و صندلی وزرا و محررین دفاتر تالارها را از شکوه انداخته‌اند بسیار خسته شدم آمدم پایین قدری هم در باغ با کالسکه گشتیم

منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب از فواره میجست خیلی صفا داشت بر گشته رفتیم منزل ازده (داوره) گذشته به سنکلو (Saint Cloud) رسیدیم از آنجا بده (بولن) و از آنجا به (بوادو بولن) تا رسیدیم بمنزل در سنکلو چند فوجی اردو زده بودند درده (بولونیس) بازار خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در ورسایل میان اشکال مجسمه، مجسمه ژاندارک (Jeanne d'arc) را که پرنسس ماری (Princesse Marie) دختر لوی فیلیپ که شوهر نکرده جوان مرد خودش حجاری کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود.

روزی رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل ما تا آنجا راه طولانی بود رئیس آنجا که اسمش مسیو بلانشار (Mr. Blanchard) و هفتاد و پنجسال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نایش و غیره جمعیت زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که اغلب رعیت و کارگر بودند با زنهایشان همه بتماشا آمده بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع در باغ نباتات گلهای بسیار خوب با سلیقه کاشته شده است از همه گلها و نباتات در اینجا نمره و عدد گذاشته اند و گیاهها و دواهایی که مربوط بعلم طب است همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات برای فهمیدن و فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه در آنجا کار میکنند اول گرمخانها را که نباتات ولایات گرمسیر را در آنجاها بعمل آورده اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرند و درنده و چرند در قفس مخصوص کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشگل حیوانات سبع و غیره از همه جور دیده شد از باغ وحش سایر ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در آنجاها هم دیده بودم مگر چند حیوانی که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرگ قوی هیکل که اسمش را کازوار (Cosoar) میگویند از استرالیا آورده اند بسیار حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی هم بستر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر حیوانی است تاپیر (Tapir) میگویند از یونگی

دنیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچک تر میانه کرگدن و خوک و گوساله حیوانی است. ببرهای درنده وحشی و پلنگهای عجیب داشت يك نوع حیوانی بود میانه پلنگ و ببر اسمش را ژاگوار (Jagar) میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت دارد بسیار حیوان درنده وحشی است پلنگها دو بچه کوچک زائیده بودند بسیار خوشگل، شیر یالدار افریق و شیرهای دیگر هم بودند يك فیل هم بود. در يك قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شکار و غیره بود چیزی که زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزه عمارت نگاه داشته بودند که در دول دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریاها و حیوانات دیگر از مار و خرچنگ و نهنگ و لاک پشت و انواع دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلاً از ماهی کوچک تا نهنگ را همانطور که مرده نگاه داشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ مگس (مرغی است بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است دیگر از این قشنگ تر مرغی در عالم نیست و جز در ینگ دنیا هیچ جانیست) همه مرغهای مرده را از نروماده با تخم خودشان و با همان لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آینه ها چیده و حالتی که در روی لانه تخم میخوانند چنان مجسم کرده اند که هیچ با زنده فرق ندارد. از تخم (مرغ مگس) که کوچک تر از آن تخمی نیست و بقدر يك پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخو شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است در يك اطاق گذاشته اند اما در آنجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر يك بقدر يك خربزه بزرگ بود گفتند از این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار تخم را بزحمتهای زیاد و سیاحت بسیار در جمیع بلاد عالم عاقبت گویا از افریق و ینگ دنیا بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین بود بقاعده باید جوجه که اول از میان این بیضه بیرون میآید بقدر يك خروس خیلی بزرگ باشد مرغ سیم مرغ و رخ که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الان این تخمها را یکی هزار تومان

نمی‌فروشد ماهیهای عجیب و غریب دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمی‌آید میمونهای عجیب و غریب بود باقسام مختلفه که يك نوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود بمراتب جثه اجسام آنها را همانطور مثل زنده نگاهداشته‌اند از جمله میمونی است که اسمش گوریل (Goril) است در مملکت افریق بهم میرسد که از بزرگی و هیبت و قوت و بازو و بنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش دو قد انسان بلکه بلندتر است يك جفت نر و ماده بودند ماده اش کم جثه‌تر است دیگر میمونی است که در جزایر (برئو) و سوماترا و جزایر (تیمور) بهم میرسد اسمش اورانگ اوتانگ (Orang Outang) است اگرچه از میمون گوریل کوچکتر است اما اینهم خیلی نقل دارد بسیار درنده و بزرگ است. يك لاک پشت روی میزی گذاشته بودند بقدر يك خر بسیار بزرگ آنها چیز غریبی بود که جز بدیدن نمیتوان تصور آنها نمود. مارهای بسیار بزرگ که در حقیقت همان اژدهای معروف است دیده شد درختی مصنوعی ساخته و جثه ماری عظیم را بر دور آن پیچانده بودند که هیچ بامار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت نه اینکه سرموئی این حیوانات را برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگی و کوچکی هر چه در این موزه است همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت بزحمت زیاد و مخارج بسیار و مبالغه گزاف اینها را از اقصای البلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده و متصل مواظب نگاهداری آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده‌اند این حیوانات مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقه انسان پنجمه بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آمدیم پائین و با اینکدیگر هیچ وقت بجهة تماشا نداشتیم بقس حیوانات زنده رفته‌همرا دیده از آنجا رفته منزل اما رئیس که سنش هفتاد و پنج یا هشتاد سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدر يك فرسنگ راه رفت هر چه میگفتم بر گردید

باز می‌آمد و میگفت مدت العمر مسکرات نخورده و همیشه دیگران را هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی است و اجزای زیاد دارد که همیشه در تدبیر متروک کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مگاتریوم (*Megatherum*) حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر است خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته‌اند پاریس تماشاخانه‌های متعدد دارد يك شب هم بتماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه با زنهایشان و مارشال ما کماهون و مسیو بوفه و همه صاحب منصبان و غیره و همراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ معتبری است پنج مرتبه با چهل چراغهای زیاد جمعیت زیادی هم بود رقاصه‌ها و خواننده‌ها خوب خواندند و رقصیدند بخصوص در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند.

شبى رفتم بعمارت الیزه (*Elysée*) برای شب نشینی همه خانمهای معروف شهر و سفرای آنها و صاحب منصبان فرانسه و ایرانیها موعود بودند آتشبازی و چراغان خوبی در باغ الیزه کردند باغ بسیار خوبی است با حوض و فواره و چمن و اشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام بزمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود مرد وزن که در این روشنی مصنوعی راه میرفتند جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا را گشتیم عمارت بسیار خوبی است کوبلن های خوب دارد این عمارت را کنت دورو (*Conte d'Evreux*) ساخته است صد و پنجاه سال قبل از این بعد از فوتش معشوقه لوی پانزدهم که اسمش پومپادور (*Pompadour*) بود خرید و خیلی وسعت داد بعد از مردنش پادشاه رسید بعد مورا (*Murat*) داماد ناپلئون اول خرید خلاصه بعد از گردش و صحبت آمدم منزل شبی را هم دو برو گلی (*De Broglie*) وزیر خارجه در عمارت وزارت خارجه که نزدیک کورلژ-یسلاویو منزل ماست سواره و بوفه داد شب را با وجود اینکه از راه ما بآنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه و تشریفات و سواره نظام و غیره از دور عمارت گشته بوزارت خارجه رفتیم همیشه در این عمارت مهمانها و بالها بوده‌است اما بعد از جنگ با پروس

و رفتن وزرا بورسایل تا امشب در این عمارت بسته بود مارشال ما کماهون و مسیو بوفه و همه صاحب منصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس و وزیر دول خارجه چون صاحب خانه بود دست باو داده در باغ و اطاقها میگشتمیم توی باغ چراغان و آتشبازی خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد.

روزی رفتیم بگردش ونسن (Vincenne) که سمت جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلئون سوم در آنجا خیابانها و دریاچه ها و جاهای باصفا ساخته است از (بولوارد پرنس اوژن) واز (پلاس دشاتله) و از (پلاس باستی) گذشته رفتیم از دروازه شهر بیرون دروازه های شهر پاریس مثل دروازه های ایران نیست که در داشته باشد درش از معجر آهنی است خلاصه از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردیم دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است نه ذرع ارتفاع دارد يك ذرع هم خاکریز بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنك تراش است بقدر آجر يك اندازمو بالای آن لبه از سنك بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار هم سنك بزرگ تراش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است و این قلعه را در عهد سلطنت لوی فیلیپ که سی سال میشود ساخته اند بزگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچه رسیده بکنار نهری که آب خوبی می آید رفتیم بسیار جای با صفائی بود گل و گیاه زیادی داشت خلاصه از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته بودند و زیر آن را مغاره درست کرده بودند که سنگها مثل غار برفی آویزان شده بود و از بالا سوراخی کرده لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب میریخت پائین بسیار باصفا

بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته بودند و قایق آوردند سوار شده قدری گشت رفتیم به محلی که کالسکه‌ها بود بیرون آمده سوار شده از دروازه دیگر از بولوارد دومس نیل (Dumessnil) رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم ایستاده منتظر ما هستند معلوم شد (جنرال پاژول) مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه خسرو آباد ارومیه آذربایجان معلم اطفال کاتولیکی آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل گوش فیل خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش درجه هستند و مدرسه هم شش مرتبه دارد که در هر مرتبه یک درجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله الی دخترها و پسرهای بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند، اغلب اطفال یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا، زبان، خیاطی کلسازی و غیره دخترها گلپای خیلی خوب میسازند یکدمه گل بسیار خوب بیادگار بما دادند بقدر دوست نفر بچه چهار ساله را در کمال ادب و خوبی در مراتب پله‌های تخته اطاق تعلیم خانه نشاندند بودند زن پیر زاهده که معلمه آنها بود آواز و تصنیفی برای مدح ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال بنظم تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوش آمد معاودت کردم،

شب را رفتیم در سیرك آنقدر بازیهای عجیب از اسب بازی و غیره در آنجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلاً يك اسب جلو میزی نشسته غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبب شراب و غیره دهن گرفته میآورد خدمت میکرد اسب دیگر با دستش خمره میچرخاند معلم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد میگفت بمیر

می‌مرد و همچنین سایر احوال .

حجاری که مجسمه از مرمر می‌سازد همه روزه در منزل از گل شکل ما را می‌ساخت حوصله غریبی داشت از صبح الی غروب آفتاب کار می‌کرد صورت ما را بسیار خوب از گل ساخت بعد از مرمر خواهد ساخت اول از گلی است مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از گچ می‌سازند بعد از آن از مرمر حجاری می‌کنند صورت ما را از قراریکه می‌گفت انشاء الله بعد از چهار ماه بطهران خواهد فرستاد .

در پاريس قهوه‌خانه‌های متعدد دارد اما از قراریکه می‌گویند دوقهوه‌خانه که در آنجا ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شاتان (Café chantant) می‌گویند مثل تماشاخانه جائی است میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد خیابانهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد روشن میشود از اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صدای زیادی چیده‌اند مقابل نشیمن مردم عمارت قهوه‌خانه است مقلد، خواننده، رقاص ، بند باز، آدم باز و غیره جلو مردم توی عمارت می‌زنند و می‌خوانند. آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی می‌پوشد برنگ بدن تنگ و چسبان مثل اینکه لخت باشد يك بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین اطفال است با يك پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست و پا بازی میدهد و هوا می‌اندازد که شخص موش کوچکی را بازی دهد و هر طور هم اینها را هوا می‌اندازد باز بروی دوپا بزمین می‌آیند و در آن واحد پسر یا طفل را بمغز سر یا روی انگشتها برده چرخ میدهد و بهوا می‌اندازد می‌گیرد و آنها هم روی سر و دست و پای این مرد طوری معلقا می‌زنند که بنوشتن نمی‌آید البته بچه را که بهوا پرت می‌کرد بقدر پنج شش ذرع بالا میرفت در روی هوا معلق زده با ذوپا زمین می‌افتاد اگر چه من خودم قهوه‌خانه نرفتم شنیدم و در سیرك دیدم این سیرك تابستانی است سیرك زمستانی هم هست که بمسافت زیادی دورتر از اینجا است، مهمانخانه‌های متعدد بسیار خوب در پاریس است گراند هوتل

(Grand Hotel.) که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است از اسباب زینت هر چه شخص بخواهد در این مهمانخانه موجود و از مأكولات و مشروبات همه چیز حاضر است باغی درپاریس است که اسمش را مابیل (Mabille) میگویند باغ بسیار خوبی است هر شب باز است دری دارد محکم از آهن از هر کس که داخل میشود پنج هزار میگیرند البته هر شب قریب دوهزار نفر آمد و شدمیکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود خیابانهای خوب، حوضها، جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی ساخته اند دارد. وسط باغ کلاه فرنگی جایی است که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب پر چراغ دارد زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن است اما هیچیک بنظر ما نرسید. جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند.

درپاریس خبر رسید از طهران که فخرالدوله عمه ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده مایه هم و غم و اندوه شد.

درپاریس و انگلیس و آلمان اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل فیل است و بار زیاد میکشند خیلی دیدم که بعراده های بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است که هر خانواده همه یک رنگ لباس می پوشند مثلاً چهار خواهر همه باید لباسشان مثل هم باشد خوب رسمی است.

روز شنبه بیست و سوم شهر جمادی الاولی

از پاریس حرکت شد بشهر دیژون (Dijon) که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاستم با مارشال ما کماهون وزیر دولخارجه سفیر کبیر استریه مسیو بوفه رئیس دارالشوری و سایر بزرگان و جنرالهای فرانسه و اهل قلم همه بودند سوار کالسکه شده راندم مارشال ما کماهون وزیر دولخارجه صدراعظم در کالسکه ما بودند از (بولوارد ایطالیا) و (مونمارتر) و (بولوارد شاتودو) عبور شد از میدان (باستیل) و غیره گذشتیم جمعیت زیادی بود هوا هم گرم تا رسیدیم بگار جنوب پیاده شده قدری در اطاق گار نشستیم زن و مرد زیادی از نجبا و غیره

آمده بودند مسیو (ویتری) را که در عهد ناپلیون سوم جزو وزراء و رئیس مجلس کسیل دتا بوده و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیژون است. مارشال معرفی کردند والی دیژون همراه ماست خلاصه بعد از يك ربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان کالسکه هائی بود که از (شربورخ) سوار شدیم رانندیم و پاریس از نظر غایب شد. رفتیم رو به دیژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر خاکها همه جا حاصل، سبزه، چمن، درخت، آبادی پیوسته بود رودخانه های کوچک و بزرگ و دره و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی دیژون از ایقرار است موتورو (Montereau) لارش (Laroche) تونر (Tonnerre) ارسی (Arcy) دیژون خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غروبى رسیدیم به دیژن حاکم شهر که حاکم (کتدر Cote d'Or) است اسمش لیون دوناسان با نایبش و بزرگان شهر و غیره دم کار حاضر بودند این حاکم از جانب مارشال یکماه است مامور شده است این مملکت را کلیتاً بورگن (Bourgogne) میگویند یکقسمت از (بورکن کوت دور) است که پایتختش (دیژن) است حاصل انگور در این مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است و بهمۀ دنیا میر ندر کس آن صحرای تپه های تا کستان را ملاحظه میکند حیرت میکند که اینهمه انگور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچه های تنگ گذشتیم این شهر را در جنگ آخر دوم رتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت باهالی اینجا کرده جریمۀ زیاد سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها معیوب شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورکن (Duc de Bourgogne) ساخته است برج بلندی هم داشت مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز

جزء آن دولت است چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنه عالی است یکی خراب شده بود تعمیر میکردند يك تماشاخانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر کرده بودند باغ کوچکی در جلو داشت خلاصه شب رازود خوابیدم. خردل خوبی در این شهر عمل میآورند .

روز یکشنبه بیست و چهارم

امروز از دژن به ژنو (Genève) رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی گار صدراعظم و حاکم پیش ما نشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است شانی (Chagny) ماکن (Macon) بورغ (Bourg) آمبریو (Ambrieux) کولوز (Culoz) بلگارد (Bellegarde) که آخر خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره و تپه کوچک بود از این استاسیون بعد بکوهها و دره های بزرگ افتادیم که رودخانه رون از دست راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون و غیره رفته در (مرسیلیا) بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن کوتار آلپ است همانقدر آبی که داخل دریاچه میشود همان قدر هم خارج شده موسوم به رود (رون) میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت از استاسیون (آمبریو) که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و دهات و آبهای خوب بسیار باصفا بود کم کم که پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دره ها و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان است کوهها برف دارد (آلپ) و (مون بلان) و قله های بزرگ کوههای (ساووا) و (ایتالیا) پیدا شد.

غروب به (ژنو) رسیدیم رئیس جمهوری (ژنو) که پریزیدان است امش مسیو سردل (Mr. Ceresol) است و رئیس مجلس شورای (ژنو) که امش مسیو اوژن بوپل (Eugene Bopel) است با ایلچی سوئیس که درپاریس بود و سایر

بزرگان شهر و ژنرال دوفور (Général Dufour) که مرد نود ساله‌ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و در سوئیس معتبر و در علم نقشه‌کشی بسیار معروف است آنجا بود مهمانداران فرانسه که اسامی آنها از قرار تفصیل است ژنرال پاژول (Général Pageol) و ژنرال آرتور (Général Arture) کلونل شورن (Colonel Chevron) و مسیو بی‌برستن (Mr. Biberstin) از اینجا که آخر خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق گار ایستادیم پریزیدان نطقی کرد جوابی دادیم بعد من و صدراعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روبازی نشسته رانندیم منزل ما مهمانخانه برگ (Hotel de Berg) است تا مهمانخانه مسافتی نبود از کثرت جمعیت امکان عبور از کوچه‌ها نداشت با اینکه چند نفر عمده احتساب هم بودند باز دفع و منع مردم ممکن نبود زن و مرد پیر و جوان و بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می‌آوردند که کم‌مانده بود کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت رفتیم بمنزل مهمانخانه بسیار عالی است بالا و پائین اطاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است آنچه بنای عالی در فرنگستان بخصوص درین شهرداریه میشود همه مهمانخانه است از جلو مهمانخانه رودخانه رون (Rhône) می‌گذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا بکبودی میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رودخانه مقابل مهمانخانه است دورش معجر (نرده) است پلهای متعدد بخشی دارد ولی دوپل طولانی از چوب و پایه‌های محکم دارد که بسیار معتبر و وصل بمهمانخانه است شهر در دو طرف رودخانه واقع شده عمارات بسیار عالی مدارس خوب و کوچه‌های سنگ فرش وسیع تمیز دارد تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع، شهر خیلی دلواز و قشنگ است مردم مهمان نوازی دارد کارخانه‌های ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای جمبه و بلبها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسایر ممالک میبرند همراهان همه در همین

مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سوئیس طوری دیگر است و قواعد دیگر دارند و خانه و مکان معین دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای آلپ و مون بلان از منظر مهمانخانه پیداست بسیار پر برف است اما کوه دماوند ایران از این کوهها خیلی بلندتر و قشنگتر است حکیم (طولوزان) که بشهر سنت اتین (Saint Etienne) فرانسه رفته بود هنوز نیامده است.

روز دوشنبه بیست و پنجم

در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سوئیس شده رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سوئیس و ایلچی سوئیس و ایلچی ایتالیا مقیم پاریس و (مسیو دوبسکی) ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند طرف راست دریاچه ابتدا قدری خاک سوئیس است بعد از آن خاک مملکت ساووا متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون سوم بانمسهها (اطریش) کرده آنها را شکست داد و مملکت لومباردی را که از ایتالیا بود و اطریشیها چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایتالیا داد دولت ایتالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالتین نیس و ساووا را بدولت فرانسه واگذار کرد که خاک ساووا تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رودخانه شهر ژنو میگذرد داخل خاک فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش را از پنجاه الی صد ذرع میگفتند همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ و جزیره بهیچوجه در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی که طوفانی بشود امواج بزرگ هم بر میخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است درش ساعت با کشتی بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی

باید سی فرسنگ باشد از دولت و کمپانی سوئیس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیرو عبور میکند و سیاح و غیره حمل مینماید از دولت فرانسه هم دوسه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سوئیس است اطراف دریاچه همه کوههای بلند است کوههای آلپ هم از دور پیداست خیلی پر برف و باصفا، نهار مختصری در کشتی خورده رانندیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره هم که رود رون بدیایچه میریزد گذشته شهر ووی (Vevay) رسیدیم شهر است بسیار قشنگ در کنار دریاچه رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تگ تگ خانه داشت حاصل اینجا هم همه انگور است هر چه نگاه میکردیم از پای دامنه تاسر قلعه کوهها هر جا که ممکن شده زمینش نرم بوده درخت تگ کاشته بودند توی شهر فواره های زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند می جستن زیاد تماشا داشت مهمانخانه های بسیار عالی دارد

مسیو سرزل پرزیدان که وطنش شهر ووی است ما را بنهار مهمان کرده بودند مهمانخانه ترواکورن (Troir couronnes) یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده شد از اهل ینگنی دنیا و انگلیس و غیره اینجاها زیاد سیاحت می آیند اهل بلدوغر با خیلی بودند داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه (هولاند گیوم ویلهلم) که چندی است در اینجا سیاحت میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه هولاند هم جلو ما نشسته بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها از هر جور بودند در بین گردش پادشاه هولاند آمده گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان دادم.

بعد در دکانی رفته چند عکس از دور نماهای کوههای آلپ و غیره خریدم

سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی.

رانندیم بطرف ساحل سوئیس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوزان (Lausaune) نیون (Nyon) رول (Rolle) مورژ (Morges) کولی (Cully) گذشته شب وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار دریا و توی کشتی کرده بودند.

بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سوئیس دو خط راه آهن کشیده اند تا دره و شهر سیون (Sion) میروند دست راست دریاچه رشته کوههای آلپ و دست چپ سلسله کوههای ژورا (Jura) است.

روز سه شنبه بیست و ششم

صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاک فرانسه است بگردش رفتیم در بین راه صنایع الدوله مرخص شد بروود شهر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه، عماد الدوله، علاء الدوله میرزا ملکم خان، حکیم الممالک، مسیو ریشارد هم رفتند بشهر وین خلاصه رانده از حول و حوش ژنو گذشتیم راه کالسکه سر بالا و با پیچ و خم بود هوا هم بدست گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساووا و فرانسه است خاک فرانسه و سوئیس مخلوط بهم استدهات کوچک با صفا سر راه روی تپهها و دامنه کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و دره های ساووا میآمد و آخر منتهی بروود رون میشود راه سر بالا را با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبی است نرسیده به مهمانخانه من سوار اسب یمین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده بودند سایر همراهان سوار شدند معتمد الملک با کالسکه ها رفت بمهمانخانه ما رانندیم ببالای کوهی که مشرف به مهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب اسبها هم که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه ما بود اما نمیتوانست سواره با ما ببالای کوه بیاید همه جا از عقب پیاده میآمد راه بدی بود جنگل کوچک در همی هم داشت که هیچ راه

آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی جنگلها و درختها رفتم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پر برف آلپ و ساوا و مون بلان و غیره از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتیم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد سوار شده از راه بدی پائین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح و غیره در بین راه و مهمانخانه دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نبود قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته دست و روئی شستیم در این بین باختگی و هوای گرم معتمد الملك گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی نکرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل. چون کالسکه در سرازیری آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم.

روز چهارشنبه بیست و هفتم

امروز در مهمانخانه هتل دولایه (Hotel de la paix) بنهار موعود دولت سویس هستیم پرزیدانها آمدند سوار کالسکه شده رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایتالیا مقیم سویس و ایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرک است و ایلچی پروس مقیم سویس که پسر پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سارتن بعد از چند دقیقه رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم دارد و مرغی در آن میخواند با يك تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر ژنو پیشکش کردند. نهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پله ها و اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت باز پرزیدان و غیره آمدند سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای بعضی جاها همه اهل میز نهار بودند مگر شاهزاده های ما اول رفتیم بعمارتی که اسباب فیزیک و بعضی

چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت پاریس و غیره بسیار کم و محقر است، معلم فیزیک اطاقیرا تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه‌های الوان از قوه الکتریسته بما نمود اما در وقت تماشا چون پرده‌ها را انداخته و پنجره‌ها را میبستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری گشته رفتیم بعمارت دیگر بعضی پرده‌های کار نقاشان سوئیس و غیره آنجا بود شش هفت پرده خوب خریدم نقشه کل مملکت سوئیس که (ژرنال دوفون) چند سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده، دره بدره کوه‌ها و رودخانه‌ها را مجسم کرده است قدری آن نقشه را تماشا کرده. رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ ویلاق مسیو فاور (Mr. Faver) که یکی از متمولین و نجبای سوئیس است موعود هستیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه ژنو سمت خالک سوئیس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و ویلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانه مسیو فاور خانه قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از نجبا و غیره آنجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم صحبت شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه و غیره داشت غروبى بر گشتیم پریزیدان و غیره آنجا ماندند.

آمدیم منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران و صدای زنك ساعتها و زنك مهمانخانه بسیار بد خواب شدم دولت سوئیس جمهوریت بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند. کل سوئیس پنج کروور جمعیت دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است هر ایالتی رئیس و حکمران و دیوانخانه علیحده دارد هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده مملکتی و غیره بسکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم با اطلاع و امضاء همدیگر آن کار را میگذرانند در حقیقت ئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی ندارند هر وقت همگی در

کاری اتفاق کردند مجری میشود و الافلا. وضعی است که نوشتن و بیان اشکال کلی دارد و این روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سوئیس را ندارد و بیش از این هم لازم نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ میبرند و در وقت جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر و کیل دولت در شهر برن اقامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوه سنکو تار آلپ است متعلق بسوئیس که دورودخانه معتبر از آنها یکی رن است که بدریاچه کونستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل شده و هر دو خارج میشوند.

روز پنجمین بهیست و هشتم

از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت ساردن و پیه مون که حالا بعد از جنگهای باطریش و گرفتن ممالک لومباردی و ونیزی و چهارقلعه محکمه کووادی لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایتالیا دولت واحد معتبری شده است و پای تخت حالیه اش شهر روم است که قدیم در عهد قیصره پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر روما پای تخت همه ایتالیا شد خلاصه صبح زود برخاسته بکالسکه نشستیم پریزیدان و صدر اعظم در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه بخار نشستیم تا بلکه ارد که اول خاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از آنجا براه تورن و ایتالیا افتاده از دره ها و خاک ساوا و گذشتیم همه جا دره و سیعی بود پر آب و درخت بسیار باصفا طرفین راه همه کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن را در اینجاها بسیار خوب بازگشت و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلندیست روی رودخانه های عظیم پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری (Chambery) به شامبری نرسیده از محال اکس لبن (Aix les bains) گذشتیم جزو ساوا است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم عرض بسیار طولانی

و عمیق خلاصه در شامبری که پای تخت مملکت ساوواست کالسکه‌ها ایستادند جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون ساخلو و حکام و اهل قلم با يك فوج پیاده و یکفوج سواره نظام با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برف است آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت تارسیدیم به مودان (Modane) که آخر استاسیون فرانسه است در مودان مهمانداران و جنرالهای ایتالیا که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند اما سرحد فرانسه و ایتالیا وسط سوراخ مون سنی است که نصف آن از ایتالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مودان راه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثل این است که از منظریه کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهر ستانک سردر بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه شیشه‌های کالسکه را بجهت اینکه دو بد کالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه انداختم نسیمی آمد گاهی صداهاى عجیب میآمد مثل اینکه از دهائی بسرعت بگذرد و صدا کند گاهی در این تاریکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت صدای غریبی میکرد طرفین راه گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده میشد نمیدانم این آدمها چه طور اینجا گذران میکنند آخر تونل که کم کم قطروار تقاع کوه کم میشود بعضی پنجره‌ها ساخته روشنی بسوراخ دله اند پنجره‌های دست‌چپ بزرگتر و دست راست کوچک‌تر است نرسیده به پنجره‌ها برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ يك سوراخ طولانی دیگری از تونل بصحرا باز کرده اند که روشنی و هوا از آنجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است بسیار تاریک و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی در این راه کار کرده اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه با ایتالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه مون (Piemont) شدیم که شهر تورن (Turin) پای تخت آن است باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه دیده میشد

کالسکه بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد روییم امروز البته از هشتاد سوراخ گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایتالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل بغلای کوه و پرتگاهها و دره‌های عمیق و رودخانه‌های عظیم و سیلابها که پل بروی آنها ساخته بودند میگذشت بسیار کارهای عجیب در ساختن این راهها کرده‌اند که بعقل راست نمی‌آید بطوری هم راهها و پلها را محکم ساخته‌اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایتالیا میریزد رودخانه پو (Pô) است رودی عظیم اما آبش سیاه رنگ و بد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن گذشته پائین تر از شهر ونیز (Venise) بدریای آدریاتیک (Adriatique) میریزد هر قدر میرفتیم دره وسیع تر میشد تا آخر جلگه وسیعی شد صحرای پر درخت بود اما تا بگارشهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کالسکه پائین آمدیم اعلی حضرت و یکتور امانوال ثانی (Victor Emmanuel 11.) پادشاه ایتالیا و نواب پرنس هومبر (Prince Humbert) ولیعهد پرنس آمده (Prince Amedée) پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیا سلطنت نموده بعد استعفا کرده بود مسیو من گتی (Mr. Minghetti) صدراعظم مسیو و اسکوتی ونوستا (Mr. Visconti venosta) وزیر دول خارجی پرنس کارینیان (Prince Carignan) پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است سپهسالار ایتالیاست و در قشون بحری منصب دارد هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند و صنیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحب منصبان و حاکم و معتبرین شهری دم کالسکه حاضر بودند با پادشاه و شاهزاده‌ها دست داده تعارف کردیم بعد ما و پادشاه در کالسکه و بازی نشسته ماندیم شب بود چراغان بسیار خوب کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچه‌ها و پنجره‌ها بودند کوچه‌های وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم اسمش کوچه روم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که

اسمش سن شارل (Saint Charles) است مجسمه چدنی روی اسب وسط میدان بود که از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است مجسمه سر بازی از مرمر با بیرق در وسط این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان از دست اطیش شهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پله ها و دیوار راهروها همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت و اشکال خوب و مطلاکاری گلدانهای مرمر روی دست اندازها گذاشته بودند که از سر هر گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون آمده بود بسیار قشنگ از اطاقهای متعدد تو در تو گذشتیم که همه مطلاکاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و اسباب از پرده های نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و صندلی و غیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای منزل ما را نشان دادند وداع کرده رفتند.

ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت است باز دید رفتیم چند دقیقه مانده بر گشتیم لباس در آورده راحت شدیم.

هوای این شهر بسیار گرم است پادشاه در شکار گاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده اند و الا هر گز میل بماندن شهر ندارند زمستان و تابستان همیشه در شکار گاهها هستند بمن میگفتند از شهر و عمارت بدم میآید همیشه میخواستیم در شکار گاه و کوه باشم سن پادشاه قریب به شصت سال میشود اما بسیار با بنیه و قوی و معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس آمده بیست و هشت سال دو دختر دارند یکی زن پادشاه پورتغال است و اسمش ماری (Marie) دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنس کلو تیلد (Princesse Clotilde) زن دوك دا اوست که همین (آمده) باشد چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر كوچك دارد یکی شیر خواره دو تای دیگر بسن سه و چهار سال دایه هاشان هر روز در باغی که جلو عمارت است آورده میگردانند در یکی از میدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلندی

بود آتش خیلی میجست رودخانه پو از انتهای دست راست شهر میآید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و تك تك خانه‌های بسیار خوب توی دره‌ها ساخته‌اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سریکی از تپه‌ها که از همه بلندتر است کلیسای خوبی ساخته‌اند که اسمش سوپرکا (Superga) و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوه‌های آلپ جلگه است معبدی یهودیها در این شهر میسازند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای متمول ایتالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز هم ناتمام است.

روز جمعه بیست و نهم

در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر و غیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فوتتن بلویکی از سرتیپان ایتالیا که در خدمت او بوده بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم.

عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی آوردند موزیک هم میزدند خود پادشاه غذا نمیخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست که نصف شب شام خورده بلافاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده‌ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه ریشش بلند و سفید است

و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنج سال باشد اما بسیار با بنیه است همراهان ماسوای آنها که بهوین رفته همه بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایتالیا که هر يك مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی دخیلی بخاتم ایران ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی السوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است میز بسیار بزرگ خاتم، تفنگهای شکاری بسیار اعلی، پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چدن جعبه خاتم خلاصه بسیار اسبابهای خوب بود بصدر اعظم و شاهزاده‌ها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل يك دالان قشك طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در لژ اول نشستیم بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنج مرتبه چراغ گاز زیاد جمعیت زیادی هم بود خواندند و رقصیدند پرده‌ها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو آکت یعنی دو پرده نشستیم. خواننده بود اسمش اوربن (Urbin.) بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل ینگى دنیا است گفتند شوهر دارد و دو روز دیگر بجهت خوانندگی بیطر میرود برخاسته آمدیم منزل شهر تورن دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود.

روز شنبه سلخ جمادی الاولی

صبح برخاستم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پرده‌های بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه را که در مرتبه پائین عمارت است دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل دالان طولانی بود.

بعد بر گشته رفتیم بالا باغ عمارت را گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه را که در همین باغ توی قفسهاست تماشا کردیم شیر زیادی بود يك پلنگ سیاه، گ گ، بوباه، شغال، کفتار، يك جفت فیل، يك جفت زرافه، ببر، پلنگ، خرمن سیاه تبت که حیوان عجیبی است، در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارها و گور اسب و غیره بودند، دو حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحش نبود یکی یوز شیر بود، یوز پلنگ دیده بودم اما یوز شیر تشنیده بودم شبیه بشیر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تنها نگاه میداشتند آدم هم نمیتوانست پیشش برود دندانهایش مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش زرد بینی همه سرخ گونه ها آبی خط خط اسمش ماندریل (Mandril) است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله زیادی بزرگ باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت در آن نشستیم پیچاندند کم کم با کمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند پادشاه آمده در اطاق معطل هستند باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان مشق را که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبی است گردش کرده از کوچه ها گذشتیم يك کوچه طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برودخانه (پو) میرسد آنطرف رودخانه روی کوه و تپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل من در کالسکه بودم و پادشاه و صدراعظم و میرشکار و رفیق و آجودان پادشاه که اسمش مسیو برتولنیال (Mr. Bertolenial) است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتی است فوت شده است و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته اما يك زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زنشان آنجا نبود کنار دریا رفته بود که بآب دریا استحمام کند جواهری باو تعارف کرده بودم عکس خود را برای من فرستاد بتوسط مسیو اگمو

(Mr. Aghemo) منشی خاصهٔ پادشاه که پسر عموی همین زن است و پادشاه می‌گفتند این زن در همهٔ جنگها با من بوده است و در شکارها هم با من است دوشکار هم می‌گفتند زنم زده است از این زن يك پسر دارند که در سواره صاحب منصب است و يك دختر که به سرهنگی شوهر کرده شوهرش مرده حالا بیوه است.

روز یکشنبه غره جمادی الاخری

باید از (طورن) شهر (میلان) برویم باره آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمدند نشسته صحبت کردیم (پرنس آمده) پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همان طور ناخوش است ولی عهد دیروز رفته است به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به بینید از این جنس در ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکارهایی است که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه هم بودند رفتیم بگزار از اینجا بکالسکه (نمسه) نشستیم ترن بسیار خوبی بوده همه را با بارها و غیره بهمین يك ترن بسته اند همه کالسکه ها هم بهم دیگر راه دارند مثل کالسکه های بخار مملکت روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان دولت لب گار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد تعارف کرده گذشتیم طرف دست راست شهر همه کوه است تك تك عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوهها و دره ها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولاً شاخهٔ زرت اینجا بسیار بلند است ثانیاً وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم خوشه بسته آویزان است آن را هم آرد کرده میخورند دو نوع زرت در يك ساقه بود گندم و جو را چیده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایتالیا بخوبی معروف است اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه

بزرگ و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانه‌های بزرگ دونا (Dona) دیگری ستورا (Stura) و سیسیا (Stoia) و ژیسینو (Gicino) بود خلاصه رانندیم در شهر سانتیا (Santhia) قدری ایستادیم شهر کوچکی است در هر شهر که کالسکه میایستاد اهل شهر از سرباز و صاحب منصبان نظامی و قلمی و حاکم و غیره استقبال میکردند بعد بشهر نوار (Novare) رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانه‌ها را روی کوه و توی دره‌ها ساخته‌اند بسیار خوش‌وضع و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف دست چپ که شهر واقع است کوه بود و طرف دست راست جلگه و در این کوه‌ها سبزه و جنگل کمی است همه جا تک‌تک عمارات و خانه‌های ییلاقی و غیره ساخته‌اند بسیار با سلیقه از این شهر که چند فرسنگی گذشتیم بده ماژنتا (Magenta) رسیدیم که از زمان جنگ ناپلئون سوم با دولت اطریش که در این ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون اطریش از دولت فرانسه و ایتالیا در این صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک‌میل بلندی ناپلئون برای یادگاری و مقبره کشتگان این جنگ که فرانسوی بوده‌اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان وارد شدیم گار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت اطریش در وقتی که این شهر را داشته ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر گاردیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده و لیه‌اید ایتالیا که دیروز اینجا آمده و مخصوصاً هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجا است با حکام و صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند باو لیه‌ید تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و پنجره‌ها بودند هوا بشدت گرم و از طهران گرم‌تر بود از کوچه‌های خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت نیست بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه و غیره و همه اطاقها و تالارها و درها مطلاکاری و نقاشی است و همه را پارچه‌های

خوب و پرده‌های نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد آویخته‌اند این عمارت را از قدیم ساخته‌اند ناپلئون اول که فتح ایتالیا و این شهر را کرد این عمارت را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدت‌ها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن (Prince Eugene) از جانب ناپلیون هشت سال در این مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارات بدست دولت (استریه) افتاد سال‌ها هم اوسلطنت داشت و شاهزاده مکزیملین برادر امپراطور حالیه استریا که بالاخره امپراطور مملکت میکزیک ینگى دنیا شد و آنجا او را کشتند در این شهر و مملکت از جانب امپراطور (نمسه) نایب السلطنه بود و بعد از شکست نمسه‌ها حالا جزء دولت ایتالیا شده است خلاصه بعد از قدری راحت، میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است برخاسته اول رفتم توی کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مردوزن آنجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا راه است پله میخورد می‌رود بالا با ولیعهد رفتم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتم بالا تا دوست پله تنگ و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن مهتابیها و پشت بامهای وسیع دارد از آنجا باز پله‌های خوب بی‌لا دارد از آن بالا کوه‌های آلپ و (سنت برنارد) که ناپلئون اول قشون فرانسرا با ایتالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکه‌های بخار که دود میکردند و از اطراف داخل شهر شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دوارك تریومف که ناپلئون اول در فتح ایتالیا بیرون شهر بنا کرده و نهري که ناپلئون ساخته و آب شهر پاوی (Pavie) برده است و بسیار نهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر مورچه پیدا بودند تمام این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر بتر کیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در صنعت حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده نشسته از پشت‌ورو ساخته بعضی را برجسته از دیوار و بنا و بعضی را چسبیده بدیوار درست کرده‌اند از بالا و پایین و خارج و داخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را برور

ایام ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول تعمیر و نو سازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیران است و آنقدر سقف بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبرها، محرابها اشکال خوب همه چیز دارد اگر یک نفر حجار قابل مدت العمر جمیع اوقات وصنعت خود را صرف ساختن يك جعبه كوچكى از مرمر بکند باز نمیتواند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است بر آید این کلیسا این قدر بنای قابلی است که اگر شخصی مثلاً از ینگى دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از دیدن هر صنعتی میشود. در پشت بامها و راهروها و پله ها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بشینند بدون اینکه جا بر کسی تنگ شود پشت بامها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلپای مرمر منبت کاری بسیار دارد در سر هر میل هم مجسمه یک نفر آدم است و يك میل بزرگ میان که از همه بلندتر است مجسمه از برنج دارد که در دستش بیرقی است و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد و چهارده ذرع است که تاپیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته رفتیم بازاری چهار سو مانند که سقفش از شیشه است تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما بسیار خوب بازار است قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایرانی و فرنگی بودند شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فربه ای است بود بعد از شام رفتیم دم پنجره که بکلیسا و میدان نگاه میکند در میدان البته بیست هزار نفر بودند همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنیهای الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا تا پائین سرخ یکبار سبز، زرد، و رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای مناره ها آشیانه داشتند از ترس پرواز میکردند، در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق میزدند بسیار تماشا داشت.

روز دوشنبه دوم

باید رفت به سالسبورگ (Salsbourg) که جزء مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شدیم ولیعهد و صاحب منصبان و اجزای حکومت شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بگار سوار کالسکه بخار شده رانده از شهرهای متعدد گذشتیم باین تفصیل اول از ترویکیو (Treviglio) دوم برکام (Bergame) سوم برسیا (Brescia) چهارم دسنزانو (Desenzano) پنجم ورون (Verone) که قلعه نظامی معتبر است الی شهر برکام جلگه بود و همه جا حاصل زرت و توت ابریشم از چند رودخانه هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه ادیش (Adige) است که از شهر ورون میگذرد آب گل آلودی داشت بشهر برکام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانههای تک تک روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگ است کوه هم سبزه و کمی جنگل دارد در هر شهر که کالسکه بخار میاستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحب منصبان باستقبال میآمدند طرف چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلعه ها مردم عمارات بیلاقی خوب ساخته بودند همین طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوههای بلند احاطه کرده آب صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگ است جزیره بسیار قشنگی میان دریاچه بود عمارات زیادی در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل بخشی داشت اسم دریاچه گاردا (Garda) است دور دریاچه همه خاک ایتالیاست مگر در آخر دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریه است قلعه پشیرا (Peschiera) که یکی از قلاع محکمه ایتالیاست در کنار این دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر آب است ساخلو و توپ از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میان جلگه و کوه واقع شده است و اطراف شهر قلعه و خندق و باستانیهای محکم دارد توپ زیادی آنجاست دور کوه

را هم برج و باستیان ساخته‌اند رود عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کردند قدری از قلعه بالاتر بگار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالسکه‌ها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورون گذشته افتادیم براه سالسبورگ و انسپروک و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره میگذشت طرفین کوه‌های بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایزاج (Aisache) است همه جا از کنار رودخانه و دره و کوه‌های بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوه‌ها رفته رفته بلندتر و سخت‌تر و پر جنگل میشد و گاهی رودخانه‌ای ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میگشت که از دره دیگر میآمد پلهای متعدد روی رودخانه‌ها ساخته‌اند اوایل دره آبادی کمتر بود هر چه پیش میرفتیم زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که از این دره رفتیم بجائی رسیدیم اسمش الا (Ala) که سرحد دولتی ایتالیا و استریه است در استاسیون آنجا کالسکه‌ها ایستاده مأمورین و مهمانداران اطیش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و پیشخدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کنت دو کر نویل (Comte de Grenneville) و مسیو بارب (Mr. Barb.) مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مأمورین ایتالیا که رئیس آنها کنت پیانلی (Comte Pianelli) بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایتالیا و نصف دیگر مال استریه و سرباز هر دو دولت در آنجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاده سرعت رفتیم همه جا باز کوه‌های بلند و دره و رودخانه‌های عظیم بود و از دره هر چه بالا میرفتیم کوه‌ها بلندتر و جنگل قوی‌تر میشد توی دره‌ها همه درخت انگور با چفته بود زیر چفته‌ها سایه بسیار خوبی داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوه‌ها بود و قلعه محکم دولت استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند از این دره

عبور کند توپ زیادی بالای قلعه و باستیانیها گذاشته اند همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخلوی در این دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزانوست (Franzansvest.) است خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر بآنجا میرسیم غروب باستاسیونی رسیدیم کالسکه یکساعت آنجا ایستادشامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند من هم پائین آمده نظامی که ایستاده بود دیدم. ژنرالها و صاحب منصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند مسیو کرشیش معلم علم توپخانه را که سابقاً معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان پسر سپهدار و محمد صادق خان قاجار از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است، بنیه اش بسیار خوب است بعد آمدم توی کالسکه حالا شام نخوردم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم.

اگر چه تاریک بود اما معلوم میشد که رودخانه زیاد است و از پلهامیگذشتیم طرفین راه کوههای بلند و پر جنگل و دره تنگ و راه هم سر بالا بود در این بین رعد و برق شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده خوابیدم یکبار از خواب بیدار شده صدا و همه زادی شنیدم معلوم شد که کالسکه بشهر النسبورغ رسیده و ایستاده است.

اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر شده بودند هنگامه غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدم باز قال و مقال زیاد بود کالسکهها براه افتادند.

باز خوابم برد دو ساعت بعد برخاسته رخت پوشیدم در این وقت در خاک آلمان دولت باویر (Bavière) بودیم بصرانگاه کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پر جنگل درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان بود صحرا و کوه مثل اول بهار بود رودخانههای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب ملحق میشود همه جابر حاصل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر (روزنهایم)

(Rosenheim) که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر کمونینخ (Munich) است یا شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هریک از این دو شهر یکساعت و نیم راه است قدری کالسکه ایستاده رو به سالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای با صفا و جنگلهای کاج گذشته از دریاچه با صفا و کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر ترونستن (Traunstein) جمعیت زیادی بود با یکی از اهالی آلمان که فرانسه میدانست صحبت زیاد کردیم یکی از اهالی این شهر چپوقی از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بماداد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت این شهر چهار پنج هزار نفر است خلاصه وارد رودخانه سالزا (Salza) شدیم که سرحد دولت استریه و باویر و متصل بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد گار شدیم.

اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خوب و خوشهوائی است در کنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد ناپلیون سوم با امپراطور حالیه نمسه در این شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبی است بسیار قدیم میدان کوچکی در جلودارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد کلیسا و مهمانخانه دور میدان است اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول (Tyrol) نمسه بود کوههای آن را آلپ تیرولین میگویند از میلان بسالسبورغ دوست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقاً در دست کشیشها بوده و اینجا سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل و سبز توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای حفظ شهر ساخته اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رک سنگ بزرگی است که این دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمانخانه های خوب در این شهر است بخصوص یک مهمانخانه

که هتل دوروپ (Hotel d'Europe) میگویند امروز در سرحد باویر و اطریش قلعه دیده شد که توپ انداختند اسمش هوفستن بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند.

روز سه شنبه سوم

انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت (استریا) صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائی است معروف به هلبرون (Helbrunn) که نیمساعت راه است در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده لفظ هلبرون بزبان آلمان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده را ندیم شاهزاده ها و غیره هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه از خیابان رفت تا بیاغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از چنار ایران است اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن و مرد سیاح و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضخانه های قدیمی سازد در دامنه کوهی واقع است پر جنگل و سبز چشمه های آب صاف متعدد از دامنه کوهها بیرون میآید در سر هر چشمه يك جائی مثل حوض و آبشار و پاویون (Pavillon) یعنی کلاه فرنگی ساخته اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائی است ماهی قزل آلائی ایران آنجا زیاد تسوی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجا های بسیار خوب رسیدیم که باز چشمه ها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مثل جعبه ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه (Robinet) میگویند پیدا میشد هر شیر را که میگرداندند از يك فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست مثلاً يك حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر آنرا که به

آرامی باز میکردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه میرسید باز کم کم پائین میآورد باختیار خود شخص است اگر بخواهد بیست ذرع هم تاج بالا رفته پائین میآید تماشا و تازگی در آن بود که مردم تماشاچی بی خبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف دالانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فوارهها را باز میکردند از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میداد خیلی تماشا داشت انصافاً خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاهداشته اند هوای اینجا سرد و ییلاق است دیگر يك شهر با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته در آن طرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر يك بکاری مشغول هستند یکی میرقصد یکی خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میروید یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد بیهوشی زیاد ساخته اند این دستگاه هم با زور آب چشمهها بحرکت می آید پیچی و شیری یا اسباب کوچکی دارد که تادست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این دو لاک پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آبی بتندی و زور تمام در آمده بدهن دو لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آب است یا میلی است از بلور که بدهن این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است باز که دست بر میداشتند مثل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها برای نمونه و تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حالاجی و چرخ چاقو تیز کنی و غیره ساخته بودند همه آدمهای کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بهوین زیاده

از آن نمیتوانستیم تماشا کنیم مراجعت بشهر کرده يك راست رفتیم بگار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین با راه آهن هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص شده برود برخاسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد رانندیم این راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه تپه‌های قشنگ سبز و خرم و جنگل پر سرو و کاج است بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالمی داشت اما طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه و دره‌های کوچک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه باصفائی بود هوا هم معتدل و گاهی ابر بود باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سرباز نظام با موزیکان بودند در شهر لنز (Linz) که کالسکه ایستادم استاسیون زن و مرد زیادی جمع بودند پائین آمده قشون را دیده بعد رفتیم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت اطریش در حسن و مقبولی سرآمد هر مملکت است خلاصه همراهان که نهار خوردند بکالسکه نشسته رانندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش هاملباش (Hammelbach) است قدری از آنجا گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته بعد دور شدیم بعد از این شهر بشهر پولتن (Saint Polten) رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هر چه نزدیک شهر وینه میشدیم شهرها و آبادیهای بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دره‌ها و دامنه کوههای جنگلی و جاهای بسیار با صفا دیده میشد وضع خانه‌ها بسیار خوب بود رودخانه‌های خوبی در راه بود نزدیک غروبی رسیدیم باستاسیون بانزننگ (Benzing) آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور اطریش دم در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب

ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده بودند پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف (François Joseph) است که از خانواده هابسبورگ (Habsbourg) هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل (François Charles) سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور بودند کنت دو بلگارد (Comte de Bellegarde) بارن شلختا (Baron Schlechta) مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدم بکالسنکه بخار من بودم و امپراطور و صدراعظم و میرزا ملکم خان و بارون شلختا و کونت دوسکی وزیر مختار اطریش مقیم طهران و کونت کرنویل مهماندار راندیم منزل ما در قصر لاکسانبورگ (Laxenburg) است که هاری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین پنج فرسنگ مسافت دارد منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیکتر است چون هوای شهر گرم بود از آنجهت شهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسامبورگ چند خانواری قصبه مانند در اطراف قصر بود خود قصر عمارتی است مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد همه اتاقهای عمارت بهم راه دارد شاهزادگان و علاءالدوله و حسنعلی خان وزیر فواید قدری دور از اینجا در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو همین عمارت ما است خلاصه با امپراطور و غیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان دولت خودشانرا با شاهزادگان و غیره معرفی کردند اول ولیعهد دولت که به سن چهارده ساله است و همین یک پسر را هم دارند بسیار پسر مؤدب باتربیت شیرین خوبی است اسمش رودلف (Rodolphe) شارل لویی (Charles Louis) که از شاهزادگان است و لویی ویکتور (Louis Victor) ایضاً از شاهزادگان و کنت آندراسی (Comte Andrassy) صدراعظم اوستریا و سایر وزرا از نظامی و قلمی بود ما هم صدراعظم و شاهزادگان و غیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند شاهزادگان و

غیره که پیش بوین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورده خوابیدم .

روز چهارشنبه چهارم

امروز رفتم بعمارت شونبرون ببازدید امپراطور با راه آهن نیم ساعت راه است بعد از قدری نشستن وصحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم .

روز پنجشنبه پنجم

صبح برخاسته نهار خوردم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن ممکن نبود حکیم پولاک که قدیمآ در طهران معلم علم طب و چند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم آدم خوبی است قدری پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفت بود حالا دروین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم نهر بزرگی دیده شد مثل رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیا در این دریاچه هستند باغ و خیابانها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریاچه جزیره های خوب بود غاز و وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی بتماشا آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردش کردیم عمارت کهنه لب دریاچه است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم مہیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میله ها دارد که سر آنها آدمهای مفرغی و خروس و غیره است درهای آهنی محکم دارد بعینہ این عمارت و قلعه بعمارت دیوها و جادو گر ها واجه شبیه است که در کتب افسانه و نقالی خوانده شده است از چند در داخل شده باطاقها و دالانهای غریب رسیدیم هر اطاق و راهروی باز یک در آهنی داشت یک جای تاریکی بود بسیار مہیب گرگ مرده را مثل زنده با پوست و پشم روی سکوئی گذاشته بودند، شخص مہیبی را از مقوا ساخته نشانده و مثل محبوسین زنجیر کرده بودند وزیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این محبوس حرکت میکرد اگر شخصی تنها وی خبر در آنجای تاریک این حرکت

محبوس را به بینه یقیناً و اهمه می کند جائی دیگر دیده شد مدور و مستف که مجسمه های مرمر بزرگ اجداد این امپراطور و پادشاهان مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هر چه اطاق از کوچک و بزرگ بالاو پائین دیده شد همه بسیار مهیب و دل تنگ و خفه بود یعنی قصر پهلوانان همین طور باید باشد اطاق دیگری بود که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است بآدمهای مقوایی پوشانده و سایر سلاحهای قدیمه را بستف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب زیاد داشت مثل طلسم زنگوله بود و دمامه و شمامه جادو که در افسانه ها میگویند آنجا دیده میشدند خلاصه بعد از گردش مراجعت بعمارت کردیم صدر اعظم و غیره که با کسپوزیسیون شهر رفته بودند از گرمی و بدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهدم رفته قدری نشستم صحبت شد ولیعهد باوجود صغر سن بسیار با تربیت و دل چسب جوانیست در دولت اطریش از امپراطور خوب یادگاریست .

روز جمعه ششم

امروز بعد از نهار بعضی از شاهزادگان نمسه بدیدن ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه سابق هانور که حالا با پدرش در مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده است اسمش ارنست او گوست (Orneste Auguste.) یکی از شاهزاده های باویر اسمش ارنولف (Arnolphe.) دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ اسمش ما کریمیلین (Maximilien.) دیگر از شاهزاده های ساکس ویمار (Saxe Weimar.) اسمش هرمان (Hermann.) بعد از آنها صدر اعظم دولت استریه کنت اندراسی بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از او ایلچی کیه دولت انگلیس که اسمش بوکانان (Buchanan.) است و بعد ایلچی کبیر دولت عثمانی قبولی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده رانندیم برای قصر شونبرون که شام را میهمان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بکار آنجا از پله زیادی بالا رفته کالسکه اسبی حاضر بود سوار شدیم شونبرون قصبه

ایست و خانه‌های آن وصل بخانه‌های بیرون شہروین است چندان از شہر دور نیست قصبه شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوتسدام برلن است جلو عمارت امپراطور میدانی بود کالسکه تادم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین پله منتظر ما بودند پیاده شده دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزاده‌های نمسه و آلمان و برادر امپراطور و غیره بودند مدتی ایستادیم امپراطور عنذر خواهی کردند که چون پسر دوم پادشاه هولاند که اینجاست اورا هم بشام وعده خواسته‌ام نرسیده است از این جہۃ سر سفره رفتن دیر شد. قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید اسمش الکساندر است رقتیم سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گچ بری و مطلا کرده اند سقفش هم نقاشی است که گویا روی گچ نقاشی کرده اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب تجمل از پرده‌ها و اشکال و غیره ندارد بعضی پرده‌ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و ماری ترز و غیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه برگ درختان طرفین خیابان را با قیچی چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپۂ سبز بلندیست روی تپۂ عمارت مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف بباغ است پائین تپۂ توی باغ حوض است فواره‌های بلند میجهد اما نه همیشه بلکه هر وقت بخواهند منبعها را باز میکنند. شام خوردیم موزیک میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رقتیم باطاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن لوه Hohenlohe هم که ازا کا بردر خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبی است آنجا بودند نشان صورت خودم را که مکل بالماس بود بولیعه دادم بعد سوار شده رقتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدم شب باد و باران شدیدی آمد هوا را سرد و زمینها را تر کرد.

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون. Exposition. صبح

برخاستم هوا بواسطه دیشب و ابر امروز که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود سرد و خوش بود و الا با آن گرمای شدید و گرد و خاک راه بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتم همه همراهان در رکاب بودند با راه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار با صفا بود هوای خوب، چمن سبز، گلهای مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی حاصلها بود نزدیک شهر رسیدیم چون شهر وین در گودی واقع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست یکطرف شهر تپه و کوههای شونبرون است شهر در پای آن تپه‌ها در محل بسیار گودی واقع است بهمین جهت هوایش در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه گودی وسط شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچه‌ها همه سرازیر است رودخانه دانوب از کنار شهر میگذرد یک شعبه از رودخانه را نهر دستی ساخته داخل شهر کرده اند از رود سن بسیار کوچک‌تر است کشتی بخار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود اهل شهر از آب رودخانه‌ای برفی کوهها و چشمه‌ها نهر عظیمی کنده بشهر می‌آوردند مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال دیگر تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان و غیره دم کار حاضر بودند پیاده شده دست بامپراطور داده سوار کالسکه اسبی شدیم همه جا از توی شهر و بولواردی که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت بلودز (Belvedere) که عمارتی قدیم است و حالا پرده‌های نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال (Arsenal) یعنی جایی که اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و برج داشت عبور کرده از پل شعبه رودخانه دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه‌خانه‌های قشنگ از چوب ساخته اند صندلی و چراغهای

فانوس گاز زیادی بود تا رسیدیم به نزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر تا آنجا همه جا جمعیت بود اما بواسطه شهرت ناخوشی وبا و گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه بییلاقات رفته اند و اردپاویون که عمارت مخصوص امپراطور و در خارج اکسپوزیسیون است شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم با اکسپوزیسیون محوطه بزرگی است چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد مدور بسیار بلند و وسیعی است خیلی بنای عالی با تماشائی است پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطاق مدور و بازارها و غیره از آهن و شیشه و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود بهر طرف اطراف این بازارها هم مدور است دو راه آمد و شد دارد باقی بسته است در زیر گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی اکسپوزیسیون بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلاً دولت فرانسه يك بازار طولانی و دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از هر جور حتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه را فرستاده است با برگ خشک آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال و شهر فرانسه چه تر کیب است صورت آن بعینه آنجاست از این جزئیات باید قیاس کرد بمتاعهای کلی نفیس مثل پارچه های پشمی، ابریشمی، آئینه، بلور، اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی بعضی دول بزرگ مثل روس و انگلیس و آلمان و خود دولت اطریش جا و اسباب زیاد دارند دولت عثمانی و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همین طور بازارها را با امپراطور گردش کردیم.

تا رسیدیم بجائی که متاع دولت ایران را گذاشته بودند با وجودیکه سه ماه قبل از این حکم شد که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی دیده شد قدری آنجا

ایستادیم چون امپراطریس ناخوش و در بیلاق است امپراطور میخواستند بروند بیلاق وداع کردیم ایشان رفتند و ما دوباره همه بازار را گشته گردانند و قسطنطین برادر امپراطور روس را در بازار دیدم بسیار شاهزاده خوبی است ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم قدری بد حال و رنگ رو پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف بیطر به کورنستاد رفته آنجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم داخل شوم زمین خورده پایم زیاد درد آمده است معلوم بود خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم يك عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از مصر و يك عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و يك عمارت بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدم رفتیم بعمارت ایران چند پله میخورد یکتفر بنا استاد اسمعیل نام و یکتفر نجار با آنکه سه ماه بود که مأمور بساختن این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همچو عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود نجار و بنا حاضر بودند بنا زبان آلمان را هم در این سه ماهه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایه تعجب ما شد آنجا نشستیم (Archiduc regnier) رئیس اکسپوزیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی و مصری را تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر بعمارت نشیمن امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد گار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم.

الحمد لله تعالی بسیار خوش گذشت این اکسپوزیسیون از دولت است هفت کرویر خرج کرده اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود ارقیمت مصالح و از منافع واردین که پول داده داخل میشوند سه کرویر و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است امامیگویند از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برغیت و دولت میرسد این امپراطور متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکنند فردیناند (Ferdinand I.) اول که عموی این پادشاه است امپراطور بود

از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است هشتاد سال دارد و در شهر پراك كه يكى از شهرهای بزرگ اطریش است زندگی میکند سلطنت به برادر او كه پدرا امپراطور حالیه است میرسد او هم نخواست سلطنت را داد به پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان به ایشل (Echl.) كه ییلاق است میرود حالا هم آنجاست.

روز یکشنبه هشتم

امروز کاری نداشتم عصری با کالسکه در باغ و در دریاچه با قایق خیلی گردش کردیم صدر اعظم و میرزا ملکم خان هم توی قایق نشسته آمدند غروبى بمنزل رفتیم صنیع الدوله و محقق رفته اند بشهر (باد) كه يك فرسنگى اين قصر است در آنجا آبهای گرم و سرد معدنی دارد كه برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فلج و غیره در این فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند

روز دوشنبه نهم جمادى الثانيه

امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشكار کرده اند و بعد از شكار بقصر شونبرون برای شام خوردن. عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت و قصبه شونبرون از کالسکه بخار پیاده شده بكالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشكار گاه ما هم رانده از دهات ییلاقی شهر وین گذشتیم این چندده كه شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف (Hetzendorf) بعد هیت زنگ (Hitzing) بعد لنز (Lainz) كه شكار گاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه درین دهات زیاد است رانندیم تا از آبادیها گذشته بخیا بانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سختی بود بعد رسیدیم بجائی كه دور جنگل را تجیر كشیده بودند تجیر كتان سخت سفید رنگ بلند اما در لای تجیر چوب نداشت هر تخته عوض طناب چهار چوبی داشت كه بتجیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزى است برای باد خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ تجیر كشیده راه حیوانات را بسته بودند

رسیدیم دیدیم امپراطور پیاده باشکارچیا ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره که از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده اند بقدر دوپله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته در هر يك سه چهار تفنگ گلوله زنی تهر با گلوله زیادی گذاشته و در هر يك هم دوسه نفر از اعظم نشسته اند که تیر بیندازند خواستم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمه که از همه بالاتر و پیشتر بود که برای ما معین کرده بودند پائین آمده رفتم بالای تخته ایستادیم امپراطور به کمه پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور را که در کمه ما بود پر کرده مستعد شدیم میر شکار امپراطور که از اهل چک و اسمش کونت ویربن (Comte Virbin) است مردیست هفتاد ساله و از پیری گوش سنگین و چشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت از شکارهای ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که تجیر زیادی کشیده بودند آن تجیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سرما هم تجیر بود از آنجا که ما نشسته بودیم تا تجیر روبرو سی قدم بود دری از تجیر بالاتر از جای من قرار داده بودند برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمدورفت نبود بقدر چهل پنجاه نفر از جنگل شکارها را رانده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست سی شکار میشوند از در این تجیر داخل میکنند يك دسته که داخل شد آمده از ده قدمی تفنگ چیا میگنرد بنای شلیک میگذارند و متصل آنها را با گلوله میزنند اگر در این کمه نزدند در کمه دیگر یادیگر همین طور تا آخر که راه زیاد است این حیوانات میدوند که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که منقسی از اینها نماند دسته دیگر را داخل تجیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی نیستند دوسه دسته که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت

بعد امپراطور آمدند باهم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بقصر شونبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه قدری در باغ شونبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمه‌های مرمر دم خیابانها گذاشته‌اند تپه در آخر باغ و عمارتی بالای آن است راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصراً تماشا کردیم فیل، کرگدن، طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش علیحده است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سرمیز شام، شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل امروز صبح کوردیپلوماتیک وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نویکوف (Nowikoff) وزیر مختار روسیه، ویکونت دوژونک (Vicomte de Jonghe) وزیر مختار بلژیک مسیو جی (Mr Jay) وزیر مختار ایتالیایی (Comte de Robilant) وزیر مختار ایتالیا.

روز سه شنبه دهم

امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گشتیم شخصی تلمبه آورده بود و اسبابی که الی ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در میآورد و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنگ باشد سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم چند دستگاه خریده بایران بیاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزاده‌ها و اکثری از پیشخدمتها بودند غروب بگارشهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشاخانه که اوپرای بزرگ وین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور پای پله ایستاده بودند دست داده باتفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاهزاده خانمها از این قرار معرفی کردند ارشیدوشس الیزابت (Archiduchesse Elisabeth) که زن شارل فردیناند (Charles Ferdinand) است ماری رنیر (Marie renière) پرنسس دژوانویل

(Princesse de Joinville) که زن پسر لوی فیلیپ و دختر پادشاه برزیل است پرنسس کبورگ (Cobourg) که دختر لوی فیلیپ و زن شاهزاده کبورگ است رفتیم در لژ وسط نشستیم این شاهزاده خانمها در دست راست و چپ و صدراعظم عقب ما و شاهزاده‌های استریه و آلمان همه بودند انصافاً تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی در این تماشاخانه بنائی کرده اند پنج مرتبه است سقف بلند و وسیع خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل چراغ و غیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت آنقدر خوب بازی در آوردند و رقصيدند و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ دیگر میشد همه پارچه‌های خوب خوش رنگ. امشب باله بود و هر دفعه باله عوض میشد و رقص تغییر میکرد اسباب جادو گری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه برو دخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی يك درخت قوی شکسته مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی آن میرقصیدند که یکبار دیوها پیدا شده پریها غیب میشدند دیوها میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرفتند باز پریها میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و برف میآمد و قطعه‌های یخ را مثل کوه آب دریا میآورد و میرد خرسای سفید شمال روی یخها، نهنگها، فک‌ها یعنی فیل دریائی آمده میگذاشتند. روی یخ شاهزاده در این سرما گیر کرده میخواست بمیرد یکبار دخترهای قطب و پریهای اقلیم سرما بالاسها و موهای سفید پر برف حاضر شده از زمین آتش در آورده شاهزاده را گرم کرده باهم رقصیدند بالاسهای قشنگ و آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش در خانه جادو گرها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادو گری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها، انواع صدفها، گل‌های

مرجان، علفها و گلهای دریائی، جوشش آب ته دریا دختر های دریائی هر يك بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یکدفعه از میان صدفها و گلها يك دختر دریائی بیرون میآمد بسیار مقبول گاهی از آسمان ملکه ابرها پائین آمده میرقصید گاهی بزمین فرو میرفتند گاهی بابالون بهوامیرفتند گاهی بر پشت عفریت بهواصعود و نزول میکردند حقیقه نمیشود نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم نمیخواستم تمام شود بالاخره تمام شد برخاسته آمدم امپراطور تا دم کالسکه آمده رفتند آمدم براه آهن نشسته بمنزل آمده شام خورده دیر خوابیدم .

روز چهارشنبه یازدهم

صبح گراندوك قسطنطنین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت امروز عصری برای سان قشون باید برویم بشونبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم به گارشونبرون سوار کالسکه اسبی شده رانندیم از کوچها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت و زرد شده بود امپراطور سواره با آجودانهای خودشان ایستاده بودند منهم سواراسب شده صدراعظم و حسام السلطنه و سرتیپهای ما هم سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصره الدوله و غیره هم پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی گذاشته بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی و غیره رانندیم افواج و سواره و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور سواره گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هونگری که مجارستان میگویند سواره هوسار دراقون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان میآوردند اسب آنجا خوب میشود لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال ماهوت و پارچه سفید است از قراری که میگفتند امپراطور میخواهند این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمده دم همان اطاق چوبی ایستادیم افواج و توپخانه و سواره

آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود چند نفر از معتبرین اعراب مملکت الجزایر که جزء فرانسه است با کسپوزیسیون آمده اند همه سواره با همان لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب از این قرار است علی الشریف فرهان محمد حنفی عبدالدین معسکر، حسن بن اقد بن احمد الجزایری، محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز رنگ بود.

روز پنجشنبه دوازدهم

امروز عصری باید برویم به شونبرون برای اینکه امپراطریس از بیلاق آمده در آنجا مهمان نیست بعد از نهار با برادر امپراطور که تازه از بیلاق آمده بود اسمش شارل لوی (Charles Louis) ملاقات شد دست داده تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوش روی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کرده باین معنی که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاهزاده خانمهای مملکت پرتقال گرفته است این شاهزاده خانم در مملکت باویر نشوونما یافته است برادر امپراطور او را در همان مملکت باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به شونبرون رفتیم رسیدیم پله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود باورسیده تعارف کرده دست داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاهزاده خانمها و شاهزاده های اطریش و آلمان که تازه از بیلاقیات آمده بودند مردها را امپراطور و زنهای را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجاً قدری علیل و از اینجهت اکثر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذراند سنای و شش سال دارد خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالار بزرگ شدیم

سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاهزاده‌های نمسه و آلمان برادرهای امپراطور همه بودند در تالار میزهای كوچك برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجزایر هم امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هر چند نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز ما امپراطریس صدراعظم، قبولی پاشا ایلچی کبیر عثمانی، کنت اندراسی صدراعظم اطریش و یک زن محترمه مسنه دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم بسیار افسوس میخورد که چرا چند روز پیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار محبت‌هایی که میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخاسته امپراطور آمدند منهم برخاستم امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میر علیحده سوپه خورده بودند، خلاصه رفتیم بمهتابی كوچك طولانی جلو عمارت که رو باغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر شاهزاده خانمها و زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند آب از فواره‌های حوضها میجست عمارت روی تپه جلو عمارتی که ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و مهتاب بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم بعینه از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از بام عمارت شونبرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتشبازی برخاسته باز بازو بیازوی امپراطریس داده امپراطور هم بازو بیازوی زن محترمه مسنه داده عقب سرما میآمدند تار سیدیم پبله عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمدلله خوش گذشت.

روز جمعه سیزدهم

امروز باید رفت به سالزبورگ صبح زود برخاستم بعد از نیم ساعت امپراطور و همه شاهزاده‌های نمسه و وزرا و صاحب‌منصبان حاضر شده بودند اول امپراطور با برادرهایشان و شاهزاده‌ها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لا کسانبورگ بسیار اظهار رضامندی کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستیم در اطاقی دیگر کنت اندراسی وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزاده‌ها و اندراسی و غیره نکرده خیال کردم که تادم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته رانده در گاری پاده شدیم شاهزاده‌ها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجدداً وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطور دم کالسکه تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتیم. هوا امروز در وین و صحرا بسیار گرم بود باز در شهر لنز کالسکه‌ها یک ساعت ایستاد در همان استاسیونی که وقت آمدن نهار حاضر کرده بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یک ساعت سوار کالسکه شده رانندیم در استاسیون لامباش کالسکه‌ها ایستاد پادشاه هانور با زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار غاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و خوش اندام و مؤدب است منزل بیلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بود ما از اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر صاحب خزانه و قشون و افسر امپراطور آلمان که خواستند کل ممالک آلمان را مملکتی واحد قرار دهند لازم بود که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند. لهذا جنگ کرده بزودی قشون پادشاه را شکست داده و مملکت را جزء پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جواهرات نفیسه خود فراراً بخاک دولت استریه آمده الی

حال درخاك امپراطور اطریش روز میگذرانند علاوه بر این بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان بلند بالای قوی بنیه ایست اما حیف که چشمش نابیناست و از قراریکه گفتند در طفولیت يك چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده چشم سالم را هم معیوب کرده است سنش شصت و چهار سال اسمش ژورژ پنجم (Gorge V.) است اسم زوجه اش لارن ماری (La reine Marie.) از شاهزاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنسس فردریک (Princesse Frederique.) خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه راندیم غروب رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی که وقت آمدن منزل و د منزل کردیم همان تشریفات بعینها بعمل آمد. قبولی پاشا وزیر مختار عثمانی مقیم استریه مأموریت ازدولت خود دارد که تا برندیزی همراه ما باشد.

روز شنبه چهاردهم

باید برویم بشهر انسپروک (Inspruck.) با راه آهن هشت ساعت راه است صبح سوار کالسکه بخار شده راندیم ازخاك باویر و از رودخانه ان (Inn.) که رود عظیمی است و ملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفستن که در سرحد استریه و باویر ساخته شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاك باویر است و طرف راست خاك تیرول که جزء مملکت استریه است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از واگونها عیب کرده بود يك ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند يك فوج با موزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شده رفت براه افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود چیزی ندیدم امروز که دیده میشود عجب جائی است دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد اطراف همه

کوه‌های بلند پر جنگل سرو و کاج سر کوه‌ها و دامنه و بغلها همه حاصل دیمی است دهات همه در دامنه کوه واقع است بسیار با روح و صفا همین طور رانندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهر یست کوچک قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبی است در میان دره واقع و دورش کوه‌های بلند برفدار است با وجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیاد از پیاده و سواره شلیک توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده است اما عمارتی است بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیهای خوب تالار بسیار بزرگ طولانی دارد اکثر اطاقها سفید است به چوبهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچه‌های ابریشمی نفیس چسبانده اند پرده‌های اشکال خانوادۀ سلطنت امپراطور استریه از قدیم و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف اطاقها و غیره بود امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که رودخانه بود گذشت این پل وصل است به پلی که الی گار شهر روی چمن و باطلاق ساخته اند بسیار پل طولانی است البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در کمال استحکام باید بسازند.

روز یکشنبه پانزدهم

باید بشهر بولون ایتالیا برویم، صبح در تالار بزرگ قدری گشته پرده‌های اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح هم خیلی بارید هوا مه و ابر بود اما کم کم باز میشد و بروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده رانندیم برای راه آهن، نظر آقا مرخص شده پاریس رفت بکالسکه بخار نشسته رانندیم چون راه سر بالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد کوه‌های بلند دره‌های خوب چشمه‌ها رودخانه‌ها آبشارها دهات خانه‌های تک تک قشنگ گل‌های

رنگ رنگ چمن سبز در طرفین راه بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت. چون در آمدن از این راه از بعد از استاسیون فرانزانسفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروک شب بود و ندیده بودم این است که حالا بتفصیل مینویسم خلاصه همه جا سر بالا میرفتیم و کالسکه ازده سوراخ کوه گذشت اما چندان طولانی نبودند تارسیدیم باصل قلمو بلندی که اسمش برنر (Brenner) است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح دریا بلندتر است بسیار ییلاق و جای خوبی است کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان هست و از انسپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکهها ایستاد آنچه آبی که از این قله بطرف انسپروک و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میرود و آنچه بطرف جنوب و سمت ایتالیا میریزد داخل رودخانههای (پو) و (ادیث) شده بدریای آدریاتیک میرود خلاصه رانده چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلبرغ (Schelleberg) است. کالسکهها ایستاد از اینجا دیگر راه آهن سرازیر میشود دیدم صدر اعظم و دیگران همه از کالسکهها پیاده شده روپائین میروند پرسیدم گفتند کالسکه بخار که از این کوه سرازیر میشود تماشا دارد منم پیاده شده رفتیم سر پائین راه زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس (Cossensasse) از توی ده پیاده میرفتیم هیچ کس درده نبود عماد الدوله و اعتضاد السلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنند گفتند رفته بودیم بتماشای کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر موعظه میکرد چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر کشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاهها و ترکیب وارد کلیسای این دهی که در یکی از گوشههای فرنگستان است شده اند پیاده بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخار را هم ندیدیم کالسکهها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها که طالب تماشا بودند همه مأیوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکه راندند هر چه

میرفتیم کوه‌ها کوچکتر و کم جنگل تر و هوا گرم تر و کوه‌های سنگی سخت دیده میشد رانندیم تا به فران زانسفست رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردند یک ساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز با موزیکان و صاحب منصبان و غیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار رانندیم تا به الا که سرحد ایتالیا و اطریش است رسیدیم.

شب بود آنجا ایستادند کرنویل مهماندار با همه مهمانداران دیگر آمده مرخص شدند کمال التفات را بآنها کرده از محبت‌های امپراطور خیلی اظهار رضامندی نمودم قسطنقیر خان مهندس هم از آنجا رفت به ولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورن تا شهر بولون را ندیده بودم اگر چه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوه‌ها تمام شده بجلگه افتادیم شام را در کالسکه خوردیم و بعد از شام نخواستیم بخوابیم اینک منزل بخوابیم همه همراهان خوابیدند من متصل بصحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسنگ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرا همه حاصل زرت و شلتوک و درخت توت ابریشم است بعضی تپه‌ها و کوه‌های کوچک هم دیده شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یک سوراخ گذشتیم زیاد طولانی نبود از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد کار بولون شدیم بسیار کسالت بی خوابی داشتم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو (Mezzacapo) است با سایر بزرگان حاضر بودند اهل شهر هم خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایتالیا که در شکار گاه کوه آلپ بوده‌اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً بخاک خود کرده بودند خلاصه راه زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که نریمانخان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موزیکان بطوری بود که امکان

نداشت دقیقه‌ای شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم.

دروین و ایتالیا و غیره هندوانه‌های خوب بهم میرسند زرت شیری خوب هم زیاد است دیگر میوه خوبی بهم نمیرسد.

امشب از دو رودخانه گذشتیم اول رودخانه (ادیژ) که از شهر کوچك رویگو (Rovigo) می‌گذرد و این همان رودخانه‌ایست که همه جا از دره‌های سرون اطیش بعد از سرازیری شلبرك همراه ما بوده است دویم رود (پو) است که از نزدیک شهر (فرار. Forrare) گذشته داخل دریای آدریاتیک میشود.

روز دوشنبه شانزدهم

در شهر بولون توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت باردسون (Comte Bardessone) است در کالسکه نشسته رفتیم بگردش رسیدیم بدو برج که ششصد سال قبل از این ساخته‌اند اما قتلور نیست مثل میل مربع است از میانش هم پله دارد میتوان بالا رفت اما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس آدم بگیرد صدو سه ذرع ارتفاع دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمداً بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس کج ساخته بود مردم واهمه خرابی آنرا داشته عمداً خراب کرده اند حالا نصفش مانده است. بعد از بعضی کوچه‌ها و محلات و از پهلوی عمارت صرافخانه که تازه ساخته‌اند گذشتیم بسیار خوب ساخته‌اند کوچه‌های شهر همه سنگ فرش و تمیز است با آبادی اطراف شهر صدهزار نفر جمعیت دارد کالسکه و عراد زیاد دارد میوه‌جات بسیار بخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد. از شهر بیرون رفته همه جا از کنار شهر که دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته‌اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از پهلوی قورخانه که تازه ساخته‌اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها مردم عمارات خوب

ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ بزرگ باین شهر میآمده آنجا منزل میکرد است حالا پادشاه ایتالیا ضبط کرده و مال مخصوص پادشاه است چون این شهر پانزده سال قبل از این در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بوده حالا بالمره مال دولت است. رسیدیم بدر عمارت میانش رفته قدری گشتم بنای بسیار قدیمی است بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی با صفا بود قدری راه رفته دیدم تا چشم کار میکند صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تكت تكت است که از توی سبزه ها سفیدی میزند تپه بود از این تپه مرتفع تر روی آن عمارت ییلاقی خوبی یکی از خوانین معتبر ایتالیا که اسمش ویسینی (Vicinì) است ساخته است. خلاصه غروبی پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این شهر است و از قراریکه گفتند کتاب زیادی از خطی کهنه و غیره دارد. از عمارت حاکم نشین گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سختی مثل قلعه کشیده اند عمارات بزرگ قدیمی است اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارت را از سنگ ساخته اند اسم این مهمانخانه که منزل ماست هتل برون (Hotel bruno) است وارد منزل شدیم شب را بتماشای خانم رفتیم تماشاخانه بزرگ پنج مرتبه خوبی است چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشاخانه را سیرک (Cirque) ساخته یعنی گرد کرده دورش را چوب گذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب بازی کردند چهل چراغ و دیوار کوبهای خوب همه با گاز روشن بود تماشاخانه سفید است چوبهای مطلا و در سقف و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند یکی بد بازی میکرد متصل از اسب میافتاد اما دیگری که ینگ دنیائی بود خوب بازی کرد. الواط هم بازی در آوردند چون شام نخورده بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدم شهر با چراغ گاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی در تماشاخانه تازیانه دست گرفته اسب را تعلیم میداد که میدوید، میایستاد، بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند.

روز سه‌شنبه هفدهم

باید برویم به برندیزی (Brindisi) که آخر بندر ایتالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده‌اند برای بردن ما باسلامبول. صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که بر رفتن ایران دارند همه رفتند براه آهن اما حرکت در سه ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه مانده بجهت گذراندن روز سوار کالسکه شده رقتیم بتماشای کتابخانه. جمعی از بزرگان و صاحب‌منصبان ایتالیا آنجا بودند دالان طولانی است بعضی نوشته‌جات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته‌اند. دیگر یکی از فراغنه مصر سردار بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جایی کرده بود سه هزار سال قبل از این تفصیل سفر خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی و عبری می‌گفتند که خوانده‌اند اما ترجمه‌اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش هم ریخته بود خط را هم برسم ایران و عثمانی از راست بچپ نوشته‌اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر و غیره بعضی اشیاء که از همین شهر بلون در قبرستانها پیدا کرده آنجا گذاشته بودند. در قدیم رسم بوده است هر کس که می‌مرد خوراک چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن می‌کرده‌اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده بخورد جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان چند مرده را همانطور بخراک چسبیده در آورده بپا داشته بودند دست یکی از مرده‌ها پول سیاه آن ایام بود که همانطور در دستش دیدم مانده بود این پول را بدستش می‌داده‌اند که وقتی که از پل صراط می‌گذرد بمستحفظین پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند. یکی از مرده‌ها که زن بوده است دیدم گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتی هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است در آن وقت محل درس،

بوده است علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند. بعد از گردش سوار شده رفتیم. برای آن چون وقت نرسیده بود در اطاق کار نیمساعت معطل شدیم حاکم شهر، سرداران نظامی و غیره همه بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون، ترن عوض شده است این ترن مال کمپانی ایتالیائی راه برندیزی است و اکنون بهمدیگر راه ندارند در واگون پشت سر ما قهوه چینی و غیره بودند که هر وقت غلیانی چیزی میخواستیم دست دراز کرده میگرفتند و اندیم دست راست تا نیمفرسنگ مسافت همه جا تپه و پشت تپه ها کوه بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میروند تا به فلورانس (Florence.) که یکی از شهرهای معتبر ایتالیا است. دریمی نی (Rimini) که شهر کوچکی است دریای آدریاتیک دیده شد بسیار قشنگ. اما قدری که رفتیم بعضی تپه ها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از پزارو (Pesaro) و فانو (Fano) و غیره گذشتیم در اینجاها چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند بطوریکه بر زیر عراده راه آهن میریختند زنهای بسیار خوشگل و پسرهای خیلی خوب که خلقتشان میانه ایرانی و فرنگی بود دیده شدند بعد رسیدیم بشهر آنکون (Ancone) که بندر معتبر است اما شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بودند موزیکان هم میزدند حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر بحضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصاً پادشاه ایتالیا مأمور کرده بودند که تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینل (Baron Final) است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدم.

روز چهارشنبه هیجدهم

صبح برخاستم بسیار سرد بود از شهر فوگژیا (Foggia) خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا (Barletta) و باری (Barl.) و مونوپولی (Monopoli) هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا

نزدیکی برندیزی همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنه پانصدساله دیده شد روغن زیتون اغلب فرنگستان را از اینجاها میبرند زراعت پنبه هم بود برندیزی شهر قدیم کهنه‌ایست از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر است پست و نوشتجات انگلیس بهندوستان از این راه میرود و هم از هند با انگلیس از راه مصر دریای احمر مردمان اینجاها بسیار فقیر هستند کالسکه‌ها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقاً در طهران ایلچی بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند بحضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان ایطالیا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای دولخارجه مقیم اینجا بحضور آمدند بعد پیاده شده رقتیم بکشتی. دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده است اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبی است در کشتی ماجا تنگ بود. صدر اعظم و عمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه بکشتی طلیعه رفتند بجهت آوردن بارها و جابجا شدن مردم، پنجساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده. بطرف اسلامبول حرکت خواهیم کرد در فرنگستان الحمدلله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاءالله آخر سفر هم بخیر و سعادت خواهد گذشت. راه امروز از فوکثیا باین طرف چندان آباد نبود اغلب ضحرا بود بوته گون و غیره داشت بنا بود پنجساعت دیگر حرکت خود بعلت باد زیاد شب را در بندر ماندیم.

روز نوزدهم

صبح برخاستم يك ساعت از دسته گذشته حرکت شد شاهزاده‌ها و سایرین

که در کشتی طلعه بودند بجز ابراهیم خان و مسیو ریشاردو نریمان خان و برادر میرزا ملکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بدجائی است شکایت از کثافت و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی راهم مله گزیده بود هیچیک خواب نکرده بودند. خلاصه شام و نهاریکه آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوب است الحمدلله هوا صاف اما قدری باد بود امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخاستم بآخر خاک ایتالیا رسیده بودیم که ولایت اوترانت (Otrante) است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از پرنیزی باینجا رسیدیم چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل جزیره کرفو (Corfou) که دست چپ واقع بود گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ بیشتر مسافت داشت این جزیره بزرگترین جزایر سبعة یونان است سابقاً در دست انگلیسها بود و خودشان ده سال است بدولت یونان واگذارده اند. شب هوا بسیار صاف و بی ابر و باد بود و ستاره ها میدرخشیدماه هم چون شب بیستم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چرخ بخار کشتی میشکافت کف کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد. متصل از میان آب و توی کفها مثل برق آتش در میآمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چخماق که آتش بدهد یا چرخ الماس که آتش الکتریسته میدهد بهمانطورها متصل آتش در میآمد توی کفها بیشتر و سایر جاهاى آب کمتر بود.

روز بیستم

صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیره (سفالونی Cephalonie) که یکی از هفت جزیره یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود هیچ باد نبود نهار خورده شد و از جزیره زانت (Zante) هم که طرف دست چپ

و یکی از هفت جزیره یونان است و محاذی ناوارن (Navarin) گذشتیم کدر اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی و مصری را بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شده دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل از این در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است با دور بین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتهها در کوهها بود کوههای عقب مرتفع تر بودند خاک یونان ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرای قدیم آنجا را بنظر میآورد غروب آفتاب بدمایه ماتاپان (Matapan) رسیدیم در دامنه کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانهها و عمارات سفید بود هر خانوار یک برج مانندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانههای خود را محکم میسازند کوههای آنجاها بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا (Mallia) شدیم از میانه مالیا و جزیره سریگو (Cerigo) گذشتیم سریگو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان و اسلامبول باشد. الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد.

روز بیست و یکم

صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا چندان زیاد نبود نیمساعت از دسته گذشته بکوک ساعت ایرانی به خلیج آتن (Golfe d'Athenes) رسیدیم آتن پای تخت مملکت یونان است از تنگه جزیره زا (Zea) گذشتیم که

این جزیره دست راست و دماغه آتن دست چپ بود اما شهر آتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره (زا) بواسطه کتابی که فنلون (Fenelon.) دراحوالات اولیس (Ulysse.) نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا (Troie.) کم شده و تلماک (Telemaque.) پسرش به تفحص او رفته بود بسیار مشهور و معروف است اما بسیار کوچک و خشک و بی آب و علف و درخت است سواحل دماغه آتن هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی بادور بین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این آثار در قدیم معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیک شهر آتن از این آثار زیاد است بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگریون (Negrepont.) و جزیره اندرو (Andro.) گذشتیم نگریون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگی است و متعلق بیونان اندرو دست راست و جزیره کوچکی است یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا (Psara.) که خاک عثمانی است گذشتیم پشت این جزیره ، جزیره کیو (Chio.) است جزیره بزرگی است که عثمانیها سقر میگویند دست چپ هم جزیره سکرو است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی الی اسلامبول هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است هوا الحمدلله صاف بود اما باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفرسنگش کم شد که ساعتی دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث وحشت شد پرسیدم گفتند عمداً نگاه داشته اند چون بغاز دارند نل نزدیک است شبانه نمی خواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عیبی نکرده است گفتم نیمساعت هم برانند رفتم خوابیدم بعد از نیمساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بسود هوا بسیار ملایم بود دوساعت بعد کشتی رو بردارد نسل حرکت کرد .

روز بیست و دوم

صبح که برخاستم دوساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تهنردو (Tenedos) که طرف دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی تهنردو جزیره لمنو (Lomnos) واقع است جزیره بزرگی است بعد از نهار رسیدیم به بغازداردانل (Dardanelles) طرفین قلعه جات مستحکمه ساخته اند قلعه اول تهنردو دست راست قلعه دوم طرف چپ درخاک اروپا سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی، قلعه سوم سمت چپ خاک اروپا شاهین قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد بعد قلعه سلطانیه است طرف دست راست درخاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و بروج باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد دیوارها را با سنگ ساخته اند سرباز مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارات زیاد بود خانه های خوب داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح و غیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد میکرد و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه این است قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود اسمش کلید البحر همه این آبادیها جزء چناق قلعه است خلاصه پنج ساعت از دسته رفته به چناق قلعه رسیدیم از همه قلاع شلیک توپ کردند يك کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل و سی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور بشیروانی زاده که صدراعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول به چناق قلعه استقبال آمده بود کشتی ما هم لنگر انداخته مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا با اسلامبول ده ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاء الله شبانه حرکت خواهد شد که صبح با اسلامبول برسیم صدراعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار ایران از ساحل بقایق نشسته آمدند بکشتی ما صدراعظم ما، صدراعظم عثمانی

را بحضور آورد شیروانی زاده آدم بسیار با هوش، بافهم، خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قطور کوتاهی است ریش سیاه محرابی دارد فارسی میدانند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی باز با صدراعظم ما آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار معرفی کرد آمدی دیوان همایون کنعان بیک والی جزایر بحر سفید نظیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا دفتر دار ولایت امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز نساءت بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً مصطفی بیک آجودان صدارت که رتبه قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیک امیرالای دیگر رشدی بیک یکساعت ونیم بغروب مانده لنگر را کشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی بسیار خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولخارجه در چناق قلعه زیاد است و عمارات خوب ساخته اند صدراعظم ما سوار قایق شده رفت بکناره باز دید صدراعظم عثمانی کشتی بخار سواری صدراعظم عثمانی بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیمه هم عقب آن رانندیم از طرفین بغاز قلعه جات خوب و توپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستانیهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید فرنگستان است ده پانزده سال قبل از این ساخته اند باقی دیگر که دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر درخت و جنگل شهر کالیپولی (Gallipoli) و استحکامات آنجا در آخر بغاز دارد انازل است که از آنجا داخل دریای کوچک مارمارا (Marmara) میشود از اول این بغاز دارد انازل الی آخرش که به مارمارا داخل میشود چهل میل یعنی دوازده فرسنگ ایران است از کالیپولی شب گذشتیم دیده نشد.

روزیست و سوم

صبح از خواب برخاستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته

به بغاز برسد. رخت پوشیدم کم کم بطرف دست چپ که سمت روملی و خاک اروپا است نزدیک شدیم بعضی عمارات و آبادی‌ها دیده شد خانه‌های خوب ساخته بودند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ‌سازی و کرباس بافی است همه کنار تپه و ماهورو درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد اغلب سروها را روی قبرستانها می‌کارند اما توی دره‌ها و کوهها هم سرو هست از این آبادی‌ها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گردش کردیم تا وقت برسد بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد کشتی سلطان موسوم به پرتوپاله را که اسم والده سلطان است با صدراعظم به چناق قلعه فرستاده بودند که در بغاز سوار آن شویم صدراعظم در آن کشتی بود همراه ما می‌آمد سوار قایق شده رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده دوباره همراه ما بکشتی پرتوپاله آمد این کشتی از کشتی سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است اطاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد رفتم بعرضه کشتی از تبعه ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سوار شده باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند در این بین صدراعظم ما باشاهزادگان و غیره بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی می‌آمدند یکی از کشتیهای که تبعه ایران در آن بودند دود کرده راند که نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدراعظم و سایرین کم مانده بود بخورد به این کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا. اغلب پیشخدمتها هم با لباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها و غیره همه در کشتی اول ماندند. خلاصه رانندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از فرنگیها و بعضی متمولین عثمانی را گفتند آنجاها عمارات می‌سازند که تابستانها بگردش بزنند اما ما عمارتی ندیدیم شاید توی دره‌ها و پشت تپه‌ها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول دست چپ خاک اروپا است دست راست خاک آسیا. ما نزدیک بخاک اروپا میرانیم کشتیهای بخار که ایلچیان خارجه نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی خانه‌هاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه سنگی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیصره ساخته شده است

چون این نوع قلعه‌جات حالا بکار نمی‌خورد تعمیر نمی‌کنند اما چون همه از سنگ و مستحکم است هنوز اغلبی باقی است این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض چندانی ندارد و بجنبهٔ آبادی که اصل شهر و سورا اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه‌الی اسکی سرای والی عمارت بشیک‌طاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا و جوامع دیگر و باب عالی که وزرا و وکلای دولت در آنجا مینشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت و سر بازار خانه‌های معتبره بیمارخانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجاهاست از آن بعد هم همه جادر کنار بغاز و سرتپه‌ها و کوه‌ها آبادی و عمارت‌های خوب و مساجد و غیره دارد الی بیو کدره و طرابیه که بی‌یلاق سفرای خارجه است اما تکتک ساخته شده است سمت دست راست هم که طرف آسیا و اسکدار می‌گویند عمارات عالی و مساجد خوب هست بخصوص سر بازار خانه سلیمیه که بسیار خوب ساخته‌اند این طرف هم مثل آن طرف همه تپه و دره و جنگل کاج و سرو و بلوط است هر کس هم عمارت و باغی دارد که درخت‌های میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت سلیقه درخت‌ها و باغچه‌ها را آب میدهند اما سایر درخت‌های جنگلی آب لازم ندارد دیدمی است و آن طرف این تپه‌ها گفتند جنگل‌های بسیار سخت‌انبوه دارد که نمیتوان میان‌ش رفت اما این تپه‌ها چون نزدیک آبادیست اغلب درخت‌هایش را بریده درخت‌های کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانه‌ها و تپه‌ها نگاهداشته‌اند خلاصه بعد از دیوار و بروج قلعه جائی بود مشهور به (یدی‌قله) یعنی هفت‌قله که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتها این مکان برای این است که در قدیم سلاطین عثمانی باهر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فوراً ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بوده با تبعه و لحقه اسیر کرده در این یدی‌قله محبوس میکردند بعضی اوقات هم میکشتمند بعد از آن بجامع سلطان احمد و (ایاصوفیا) و غیره پس باسکی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپهٔ بلندی ساخته شده و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر سلاطین

عثمانی اینجا نمی‌نشینند باب عالی و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که عمارتی است عالی در همین جاهاست. بعد به غلطه و بك اوغلی یعنی پرا که منزل زمستانی سفرای خارجه است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می‌نشینند رسیدیم بعد بعمارت طولمه باغچه که بشکطاش هم می‌گویند رسیدیم که سلطان باحرم و والده سلطان و سایر خانواده سلطنت و شاهزاده‌ها آنجا می‌نشینند عمارت بسیار عالی خوبی است سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده ساخته است از آنجا گذشته بعمارت یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبی است اصل بنای آن از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکربیگی که منزل ماست دست راست طرف آناطولی لب بغاز واقع است و چون در محله بیکربیگی ساخته شده بآن اسم می‌خوانند عمارت بسیار عالیست چون جریان آب بغاز از بحر (قرادنکین) به مارماراست و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع جریان دارد از آن جمله در محاذی همین عمارت که متتای جریان را دارد کشتی ما نتوانست مقابل عمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد بعد از چند دقیقه اعلیحضرت سلطان که در عمارت بیکربیگی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده آمدند بکشتی ما روی صندلی نشستیم صدر اعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخاسته از کشتی پائین آمده با سلطان سوار قایق شدیم صدراعظمین و حسین اونی پاشای سرعسکر دو قایق ما بودند رسیدیم باسکله عمارت رفتیم بیرون یکفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند سلطان ما را بردند بالا و اطاقها و عمارات منزل ما را نشان داده تعارفات زیادی کرده مراجعت بعمارت خودشان نمودند .

سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند. امروز در آمدن به بغاز از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی که بعضی از آن هم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان

دایماً لنگر انداخته‌اند. خلاصه بعد از نیمساعت من سوار قایق شده با صدراعظم و معتمدالملک و علی‌بیک تشریفاتچی باشی رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه‌باغچه عمارت بسیار خوبی است اغلب پله‌ها و دیوار و ستون و غیره از مرمر است سلطان تا پای پله با استقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالاقدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکر بیگی بسیار عمارت خوبی است پله‌ها و هزاره دیوار پله‌ها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم‌تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار بسیار اعلی و خوب است باطاقها پارچه‌های اعلای فرنگی چسبانده‌اند پنجره‌ها همه بلور یکپارچه است خیلی عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته‌اند که يك بچه میتواند با آسانی ساعتی ده دفعه بالا و پائین کند و بهر اندازه و هر جا هم بخواهدوا گذارد بدون چفت‌وریزه و امداد می‌ایستد و بدون خطر میتوان سر را از زیرش بیرون کرد این نوع پنجره‌ها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیز است همه عمارات سلطان پنجره‌هایش آئینه و همین‌طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است آنطرف هر کس راه برود هر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دور بین میتوان تشخیص داد. گلوله تفنگ خوب از این طرف بآن طرف را میزنند عمق بغاز از ده ذرع و بیست ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ‌جای دنیا نیست مثلاً میتوان از اینگی دنیا چهل چراغ و میز و صندلی و اسباب يك عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بر آن بنشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت دم بغاز باز کرد سنگ مرمر و غیره هر چه بخواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی میتوان حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند. تالار بسیار وسیع بازینت خوبی در عمارت بیکر بیگی است اغلب سقفا از چوب و تخته است اما بسیار خوب نقاشی کرده‌اند فرش اطاقها از حصیر بسیار تمیز است کناره‌های باریکی از فرش فرنگی بر روی حصیرها

کشیده اند که از آن روراه میر و نذیرا این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی دارد از بعضی اشکال آب میریزد توی حوض مرمر یکی که پارچه است بسیار خوش هوا برای تابستان خیلی خوب است ستونهای مرمر خوب دارد همه ملتزمین در همین عمارات منزل دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد خزانه های کوچک مرمر که هر خراشه شیر دارد آب سرد و گرم می آید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از حمام رفتیم پائین باغ عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه بمرتبه ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پله های مرمر دارد و دست اندازهای چدنی کوچک دور مراتب باغ است روی دست اندازها تك تك چراغ گاز هم بود دیوار هر مرتبه را از درخت عشفه که بچنار می پیچد و همیشه سبز است کاشته اند بدیوار چسبیده مثل زمرد سبز کرده است بسیار خوب و درخت های دیگر از امرود و هلو و آلوچه و سیب و غیره دارد باغچه بندی های خوب بطور فنکی گلکاری بسیار خوب مجسمه و حجاری های مرمر خوب شکل شیرهای یالدار افریق و غیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیزون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد بسیار باصفا چشم انداز خوب به بغاز و در این مراتب بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جزء همین عمارت بیکریبگی است همرا گشتیم همه اسبابهای بسیار خوب دارد حوضخانه بود حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار دو طرف اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل گلدانهای بزرگ سه قطار حجاری کرده اند بالای گلدانهای اول هر يك شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم خوبی بگلدانهای اول میریزد گلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا بآخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب آنجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوب است و هوای اطاق را سرد میکند در این مراتب بالا و باغات سلطان کبوترخانا و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا می آیند

دیگر طوطیهای مختلف رنگ رنگ سب و طول و شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم بود خیلی آنجاها گشته بعد پائین آمده رفتم بعمارت ما بین اصل شهر اسلامبول و محله بک اوغلی و غلظه و محله قاسم پاشا يك بغاز دیگری هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است و دو جسر هم دارد که از غلظه با اسلامبول عبور میشود

روز بیست و چهارم

امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم اسلامبول و کلای دولت عثمانی بحضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والدۀ سلطان باحوال پرسى و تهنیت ورود آمده بود بعد و کلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارجه آمدند اول ایقناتیو (Ignatiew) ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاق کوچک صحبت شد جوان خوش روی خوش صحبتی است ریش را میتراشد سبیل دارد اورفت بیرون الیو (Elliot) ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را میتراشد در گونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتم در تالار همه سفرای دول دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک ایلچیه رفت با هر یک صحبتی شد اسامی وزرای مختار و کلای عثمانی محمدرشدی پاشا شیروانی زاده صدراعظم، مدحت پاشا وزیر عدلیه، رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اونی پاشا سرعسگر، راشد پاشا وزیر خارجه، احمد پاشا وزیر بحریه، جودت پاشا وزیر علوم، حمدی پاشا وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیک دفتر دار سلطان وزرای مختار دول خارجه ایقناتیو ایلچی کبیر روس الیو ایلچی کبیر انگلیس لسورد (Lesourd) شارژ دافر فرانسه لودلف (Ludolf) ایلچی اطریش او همان (Euhmann) ایلچی آلمان گرمبرک (Grimberghe) ایلچی بلژیک کووو (Covo) شارژ دافر ایتالیا بوکر

(Boker.) ایلچی ینگى دنیا وسایرین پنج ساعت بقروب مانده باقایق رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از عمارت بیگلربیگی تامنتها الیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی بخار نیمساعت راه است عمارات ویالیهای خوبی که در طرفین بغاز دیده شد از این قرار است طرف راست که سمت خاک آسیاست عمارت کوك سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمر را منبت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند اسباب زینت اطلاقها هم همه از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای قشنگی است رودخانه کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم به کوك سو یعنی آب کبود این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرهایی که در عمارات اسلامبول کار میشود از معادن ایتالیا میاورند. عمارت عادلہ سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت و باغ خوبی است خانه شریف عبدال مطلب شریف سابق مکہ معظمه که حالا در اسلامبول مجبوراً متوقف است خانه مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانہ را شد پاشا وزیر خارجه حالیه خانہ را وف بیک و غیره طرف خاک ازوپا در دست چپ سفارتخانهای دول خارجه است که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه. یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند یالی فاطمه سلطان خانم دختر مرحوم عبدالمجید خان این دو یالی در محل موسوم به امیرکان ساخته شده است خانه رشدی پاشای صدراعظم. خلاصه رفتیم تا بیوکدره آب بغاز دره ساخته و قدری سمت دست چپ رفته است که دور اینجا عمارت و کوه است و اسمش را بیوکدره میگویند یعنی دره بزرگ برگشتیم در محاذی عمارت کوك سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت رفته همه را بگشتیم بسیار قشنگ جائی بود دوباره بکشتی برگشته آمدیم منزل.

روز بیست و پنجم

امروز بنهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله

صدراعظم عثمانی مدحت پاشا سرعسكر پاشا وزیر بحریه و وزیر دولخارجه و غیره منتظر بودند با همه احوال پرسی شد سلطان درپله‌ها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان نشستیم صدراعظم ما هم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرز اروپ میزی گذاشته بودند روی صندلیها نشستیم نهار خوبی خورده شد با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکاتلند تلگراف احوال پرسی بما کرده در آنجا احوال پرسی هم از سلطان کرده بودند همان تلگراف را امروز بسلطان نشان دادم و سلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از نهار رفتیم باطاق دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل .

عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده بگردش رفتیم میخواستیم تا سر تپه و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا کنم از کوهها رانندیم آبادی و خانه‌های خوب تكت تكت و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد رفتیم بالا من سوار اسب یمن الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت کوه و گیاهها و هوا بسیار شبیه بود بکوهها و هوای کجور کلارستاق مازندران يك مقبره با جای یکنفر متولی بالای تپه بود بسیار كوچك متولی هم بود میگفت اینجا پیری و درویشی دفن است داخل شدم قبر طولانی بود چشم انداز بسیار باصفائی داشت پشت تپهها سمت مشرق صحرای وسیعی است که می رود به ناطولی الی طهران بلکه الی چین و صلاست کوهها پیدا بود اما آبادی چندان دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده و آمد و رفت میکردند پیدا بود طرف شمال بیو کدره و بغاز خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پایین آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم .

روز بیست و هشتم

نهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ سلطان که

شانزده ساله و شاهزاده خوبی است بدیدن ما آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد. نشان اقدس با حمایل آن که از اجله نشانهای دولت ایران است بسلطانزاده داده شد بعد از دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان ببلزیدید یوسف عزالدین افندی از آنجا برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم با سکه شهر جمعیت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعه ایران و فرنگی در کشتیا و خشکی بودند بیگلربیگی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست و شهر امینی میگویند با اجزای حکومت و سواره نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه رو بازی شدیم کوچهها اگر چه بلند و پست است اما باز همه جا کالسکه میروند رانندیم تا رسیدیم به مسجد (ایا صوفیا) پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار بزرگست گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمیناً باید هفتاد ذرع باشد بنای آن از هزار و سیصد و ده سال قبل از این است اول بتکده بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از اینکه سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهت که از اول مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا وعظ و نماز میکنند جائی در غلامگردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت می آیند آنجا نماز میکنند که کسی ایشانرا نمی بیند بعضی حجاری و منبت کاریها از سنگ در سرستونهای مرتبه بالا کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ دارد. اما بمرور ایام و امتداد زمان این مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست کرده است مثل يك درخت کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد. خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد کرده بکتابخانه مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان و تواریخ و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته می خواند بعد رفتیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد

که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می نشینند راه طولانی بود اما پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری آنجا گشته پائین آمدم در این مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده رفتیم بسفارتخانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی از ایرانی و عثمانی و فرنگی بودند داخل عمارت شده بالا رفتیم پله های مرمر داشت عمارتی است بسیار عالی با اسباب از یرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورده معاودت کردیم.

شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه اهزاده ها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده بودند سلطان ب مترجمی راشد پاشای وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد انگلیس و سایرین یکی یکی تعارف کرده حرف زدند بعد از آن ما ب مترجمی صدر اعظم همانطور با سفرای صحبت کردیم اما من چندان محتاج ب ترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرای نیم ساعت طول کشید بعد رفتیم پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عزالدوله، حسام السلطنه، مدحت پاشا، معتمد الملک و غیره الی آخر بود طرف دست چپ خیلی پائین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی، اعتضاد السلطنه نصره الدوله سرعسگر پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار آویخته بودند که با گاز روشن بود چراغهای دیگر هم از جار و دیوار کوب همه با گاز روشن بود این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد در آن بالا موزیکانچها موزیکان

میزدند اما در وقت زدن موزيك گوشها پر میشد و هیچکس با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام باز من و سلطان و صدر اعظمین سر عسگر پاشا، ایلچی روس، ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخاسته رفتیم منزل شب تاريك بود رفتن قايق در بغاز احتیاط داشت.

روز بیست و هفتم

امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژدافرا سپانیول و خلقای اراهنه بحضور آمدند بعد از آن دو نفر از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس رسمی پوشیدیم عبدالله عکاس که خوب عکس می اندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی بوده اسمش را عبدالله گذاشته است چندشیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا و پائین آنرا گشتیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبی است ملاحان و عساکری که در کشتی بودند مشق کردند پس از آن پائین رفته سوار (واپور) پرتو پیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی شلیک توپ کردند رسیدیم به جزایر پنج جزیره است دو كوچك و سه تا بالنسبه بزرگ درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز دارد از بعضی بوته ها و علفها خانه های قشنگ بعضی تجار فرنگی و غیره ساخته اند يك مدرسه بحریه آنجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در آنجا درس میخوانند يك کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی امتحانات میکنند در هر يك از جزایر آبادی و خانه های قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد آبش از چاه است در همه این جزایر رویهم رفته دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا و اسکنداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است یقه جق، کارتال، مال تپه، فرباغچه سی، بعدکادی کوی است که وصل بشهرواز محلات اسکنداری محسوب میشود در یقه جق و کارتالی انگور زیادی عمل میآورند

انگورش هم خوب است غروبى رسیدیم منزل.

روز بیست و هشتم

صبح برخاسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین با هم سوار اسب شده از باغ بالای عمارت بیکریگی بکالسه رو بازی نشستیم آفتاب از پیش رو بسیار تند وزنده بود رانندیم بطرف باغ والدۀ سلطان برای صرف نهار خیلی راه بود در آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده از پله های عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست اسباب اطاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز با طاق اول رفته نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد بعد برخاسته سوار کالسه شده برگشته از در پائین عمارت بیکریگی آمدیم تا دم پله سلطان آمدند بالا باز نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخاسته رفتند بمنزل خودشان ما هم الی دم پله مشایعت کردیم.

همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام پنج شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیو کدره و سایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها اغلب مال کمپانی دول خارجی است و از این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر پیراز مرد است و در آمد و رفت این کشتیها از بغاز برای مردمی که در قایقها نشسته عبور و مرور میکنند بسیار خطر دارد اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که دریا را بتلاطم میاورد قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل از این چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها يك بچه با چند نفر قایقچی خلاص شده اند. رسم قایقچیهای بغاز هم این است که هر کس غرق بشود ابداً بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای این است که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و عمل آنها کساد نشود. در سال خیلی اشخاص شبها و هنگام طوفان بغاز غرق میشوند اما این اشخاص چون روز روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدای شلیک توپ پیاپی آمد تعجب نموده از پنجره

نگاه کرده دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد است معلوم شد که یاقین شده است برج و علامت بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهت اخبار مردم هفت تیر توپ می اندازند که به امداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا آتش گرفته است چون خانه های اسلامبول اغلب از چوب است بسا میشود که اخشاب آتش میگیرد خلاصه عصری سوار قایق شده رفتیم بعمارت یالی چراغان کوچه میان عمارت و باغ یالی چراغان فاصله است از روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بخواهند بروند بباغ از روی آن میروند با کالسکه از خیابانها راندیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت تك تك خوب هم بالای تپه ها هست هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند و حوش سلطان در این باغ است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود ببرهای خوب داشت يك ببر بسیار دیوانه بود که همچو ببری در هیچيك از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد و زو و بتماشاچیها می آمد يك ببر عجیب دیگر بود که تا بحال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد در پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت این خالهای سفید علاوه بر آنها بود بخالهای سفید بچه مرال میماند بعضی مرغها و طوطیهای خوش رنگ هم بودند از اینجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بودند بخصوص قرقاول طلائی مملکت استرالیا که قریب پنجاه شصت از آن در کل قفسها بود در فرنگ از این نوع قرقاول بسیار کم دیدم اقسام قرقاولهای هند و چین و افریق هم بود بعد از گردش پایین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم کبوترخانه زیاد بود کبوترها را نزدیک باغ عمارت سلطان نگاهداشته اند از پل باغ بعمارت رفتم ستونهای عمارت و اغلب از دیوارها و زمین پله همه مرمر است این نوع مرمر را از معادن دریای مرمره میآورند که آن دریا بهمین اسم موسوم است این مرمر دو عیب دارد یکی خطوط سیاه رنگ

بسیار دارد دیگر هر قدر بتراشند براق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی است اما ستونهای یکپارچه و فرش زمین یکوصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این حمامها مثل حمامهای ایران در خارج و دور از عمارت و گود نیست بلکه داخل عمارت و سطحش با اطاقها مساویست زود گرم میشود خزانههای مرمر کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب گرم و سرد داخل حوضها میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه سنگهای فرش حمام گرم شد و شیر آب گرم را باز کردند حمام گرم میشود منبع شیرها هم در پشت حمام است که آنجا آب را گرم میکنند اگر چه وقت گذشته و تاریک بود اما همه اطاقها از منازل سلطان و نشیمن والده سلطان و حرمخانه و باغ حرمخانه دیده شد بسیار عمارت عالی پراسابی است از قراریکه گفتند پول زیادی بمرورایام خرج این عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خانست اما آنرا خراب کرده خود سلطان از نو ساخته اند سر کیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه هم خوب حرف میزند همه عمارت را او ساخته است حاضر بود. غروب آفتاب سوار قایق شده رفتیم منزل شب حقه بازی را آورده بودند در تالار بساط حقه بازی چیده بود بعد از شام رفتیم روی صندلی نشستیم ملتزمین هم همه بودند محقق چهار روز است که با عکسهای ما و نوشته جات بطرف ایران رفته است خلاصه حقه باز بدتر کیبی بود زبان فرانسه حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است: ابتدا چوب باریک بی سوراخی از بغلش بیرون آورده دست برد از چوب یکمرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ پریده آنطرف نشست بعد انگشتی را قوتی دست اعتضاد السلطنه بود گرفت گذاشت روی میز دو لیموی ترش بزرگی هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیموها چیزی نبوده است بعد انگشت را برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت آنمرغ قناری را هم که بقدر گنجشگی بود آورد

توی دستش مالید تا مفقود شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری را از توی لیمو در آورده انگشتر شاهزاده هم بسیار محکم با تافته نازک سرخی پهای قناری بسته بود. دستمال صدراعظم را گرفت داد صنیع الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت توی طباچه انداخت بعد يك بطری درست بی عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته اورا هم صنیع الدوله برید و سوزاند دستمال را مالید بدستش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته گذاشت روی میز و گفت یکی را انتخاب کنند صدراعظم یکی را انتخاب کرد دادند دست حسام السلطنه تیشه در دستش بود اول زد بطری را شکست از میان بطری يك قمری زنده در آمد که دستمال صدراعظم پایش بسته بود بعینه همان دستمال بود که اسم صدراعظم را هم برای نشانه بدستمال نوشته بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود درست و بی عیب در آورد. سه انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها گیلای آورد تخم مرغی را با سفیده و زرده توی گیلای شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم دیکسون را گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از گیلای خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها هر يك بدسته گلی بسته از کلاه بیرون افتاد، توی کلاه هم بهیچوجه تر و تخم مرغی نشده بود. باز انگشتر شاهزاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز و هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درست نپخته در آمد تخم را هم شکست يك گردوی بی عیبی در آمد گردو را آورد جلو ما زمین گذاشت چکشی بامین السلطنه داد امین السلطنه با چکش بضر تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی گردو در آمد باز پهای غریب دیگر هم زیاد کرد.

روز بیست و نهم

امروز نهار را در منزل خوردم کامل پاشا رئیس دارالشورای دولت که مرد بسیار

خوب نجیبی است بحضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بوده است داماد محمدعلی پاشای مصری معروف است مرد پیرست بسیار صاحب دولت است اورفته راشدپاشای وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که باوداده بودیم با او هم صحبت شد دو ساعت بغروب مسانده سوار قایق شده رفتیم بکشتی پرتوپاله نشسته بیالی صدراعظم رفتیم قدری نشسته قهوه خوردیم یالی باصفائی دارد از بیگلربیگی تا یالی صدراعظم خیلی راه است طرف دست چپ درخاک اروپ واقع است در محله ینگه کوی از آنجا میرود به طرابیه از آنجا به بیوک دره در معاودت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم.

روز دوشنبه غره شهر رجب المرجب

از اسلامبول حرکت شد به پوتی از راه دریای (قرادنکین) صبح برخاسته نهار را منزل خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود تشریفات بعمل آمد آمدیم پائین سوار قایق شده صدراعظم میرزا ملکم خان، علی بیگ هم بودند رانندیم رسیدیم باسکله طولمه باغچه صدراعظم، عثمانی باهمه و کلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق معینی نشستیم صدراعظمین هم بودند خیلی صحبت شد برخاسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت شد بعد از یک ساعت دیگر سلطان آمدند تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز صحبت شد برخاسته رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان و غیره مسقف بود نشسته رانندیم برای کشتی سلطانی که از برندیزی سوار شده بودیم و انصافاً عجب کشتی خوبی است ملتزمین با بارها از صبح و دیروز آمده حاضر بودند با سلطان و صدراعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخاستند الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیم ساعت هم برای کشیدن لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع کرده براه افتادیم کشتی از بغاز بآرامی میرفت نزدیک بیوکدره و طرابیه که منزل ییلاق سفر است

کشتیهای سفرای خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوبی است هر يك ملاح زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا میکشیدند کشتی ایلچی فرانسه و غیره بهمین طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول و نریمان خان که معاودت پاریس میکند با ایلچی روس رفتند با اسلامبول طمسون صاحب شارژدافرانگلیس که همه جا در این سفر با ما بود آنها در اسلامبول ماند که برود انگلیس باز خواهد آمد راندیم از بغاز گذشتیم در آخر بغاز که طرفین آن کوه است لب دریا قلعه جات و سنگرهای مستحکمه ساخته اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از برندیزی همراه ما بود چون خوب نبود عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوب است اغلب نوکرها آنجا هستند باین تفصیل ایلخانی حسنعلی خان جنرالوزیر فواید مخبر الدوله نصر الملك شجاع السلطنه احتشام الدوله مسیو ریشار ساطورخان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است تندرو نیست کم کم عقب مانده بالاخره مفقود الاثر شد گویا يك روز بعد از ما انشاء الله به پوتی برسد شب را با سودگی خوابیدیم ماه رجب المرجب را توی دریا دیدم بروی خط حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه، امشب اشرف پاشای مهماندار بیچاره از بیست پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است حکیم طولوزان و غیره معالجه کردند امروز طولوزان مار کوپاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت بحضور آورد خیلی صحبت کردم مردیست چهل و پنجساله باریک زرد رنگ ریش را می تراشد سبیل دارد فرانسه خوب حرف میزند گویا اصلا یونانی است از قدیم حکیم سلطان بوده است.

روز سه شنبه دوم شهر رجب

صبح از خواب برخاستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثل بهشت و دریا مثل

آئینه خاف بود دست چپ همه جا آب است الی سواستاپول و دست راست مملکت آناتولی عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و درخت کاج هم داشت در بغله کوهها تك تك زراعت و آبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب و دره های قشنگ دارد هصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته بمحاذی بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند اشتها ری یافته است وقتی که بمحاذی سینوب رسیدیم بادی از سمت کریمه آمده به پهلوی کشتی میخورد اگر چه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد، امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود ماهیهایی بزرگ بقدر يك اسب از دریا در آمده روی آب بازی میکردند .

روز چهارشنبه سوم

دیشب الحمد لله هوا بسیار خوب و دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخاستم نماز کرده قرآن خوانده بعد باز خوابیده سه ساعت بعد برخاستم الحمد لله دریا هم آرام بود در اسلامبول چاپاری از طهران رسید از وزراء نوشته جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمد لله همه جای ایران در نهایت امنیت و آسودگی بوده است این دریا را که (قره دنگیز) اسم گذاشته اند حقیقت دارد واسم با مسمی است آبش بنظر خیلی از دریا های دیگر سیاه تر است دیروز از سواحل که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور شده است نمیتوانند بروند گاهی امتحانی میکنند اگر چه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است رو بسمت دست راست که سواحل آناتولی است و نزدیکتر است میپروند باز میگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس انداختند آب خورده بعد از دقیقه مرد. امروز یک ساعت بغروب مانده باز یکناره نزدیک شدید و شهر و بندر طرابوزان پیدا شد شهر و خانه ها را با دوربین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه

توی دره واقع است باز از کناره دور شدیم شب هنگام شام خوردن رعد و برقی از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی ورعدو برق که اثر بد درحالت دریا دارد دریا را منقلب کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود و از همه جوانب برق شدید میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی میآمد خوابیدم الی صبح رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت.

روز پنجشنبه چهارم

امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب دریا همه جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود باران شدیدی میآمد یک برقی پنجاه قدم از کشتی دور زد بدریای صدای هزار توپ کرده آب دریا را از هم پاشید اگر این برق بکشتی میخورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا بهمان طور بود یکدو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم. برخاستم الحمدلله از دریای بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه بگیلان است بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست نزدیک تر برود ایستاد. کشتی دیدم از دور از پهلو میآید معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود و میگفتند چون تندرو نیست ده ساعت از ما عقب تر خواهد آمد معلوم شد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را بوسط دریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب کرده بودند و رو بمقصد که پوتی باشد نمیرفتیم آن کشتی چون باد از عقب بود بادبانی کرده خیلی پیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که آنها هم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد. پرنس منچیکوف و (کولونل بزاك) مهمانداران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن پرنس بسیار خوشحال

شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هر قدر میخواستند آن کشتی را بکشتی
سلطانیه متصل کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خورد دماغو بغل
کشتی منچیکوف شکست اما نه زیاد دفعه دیگر خواستند بچسباند پله کشتی سلطانیه
شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری آرام شد آنوقت آورده بهم وصل
کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزاده ها و نوکرها بردند بآن
کشتی ما هم رفتیم. اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست
در رفته بسته بود بگردنش رویش هم کبود شده باحالت بدی بسیار افسوس خوردم
تخته کم عرضی از این کشتی بآن کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن
رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند که باقی بارها را بیاورد
جمعی هم ماندند بعد از نیم ساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل میشود اسمش
ریون (Rion) رودخانه بزرگی است اما کشتی از نیم فرسنگ پیشتر نمیتواند برود
طرفین رودخانه آبادی کمی دارد خانه ها مثل خانه های رعیتی مازندرانی و گیلانی
زمین رطوبی و هوای بدی دارد و بموتب در اینجا زیاد است کم کم شروع به آبادی
اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوب ندارد کشتی بزرگ که هیچ نمیتواند
برودخانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد و کشتیهای کوچک حمل و
نقل مردم و بار تجارتی را بکنند يك کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی
از عثمانیها در بندر دیده شد صحرا همه جنگل است و منتهی بکوه میشود کوه هم
جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف بیرق زیاد زده بودند از کشتی که
بیرون آمدیم. لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند گرانند و مکمل برادر
امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان و ژنرالها دم
اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست شاهزاده داده فوج نظامی را که از
اسکله تا لب گار ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیتی از طوایف و ملل مختلفه
ایستاده بودند چرکس، لکزی، ارمنی، گرجی، مسلمان، داغستانی از اهل باش آچق
فرنگی و غیره. این ممالک جزء باش آچق است یعنی سربرهنه واقعاً هم اینطور است

کل اهالی باش آچق سربرهنه هستند ابداً زن و مرد و بچه‌عادت ندارند کلاه سر بگذارند پای تخت باش آچق شهر کوتایس (Koutait.) است که ما بین تفلیس و پوتی است. خلاصه با شاهزاده زیاد تعارف و صحبت کردیم انصافاً شاهزاده بسیار خوبی است و زمانی که (پترپورغ) بودم شاهزاده آنجا نبود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش دارد چانه‌را می‌تراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجاً قوی بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه بخار شده راندم حکیم الممالك ماند که بارها را باراه آهن برساندم ترجم جانشین بکلیارف (Begliaroff) پسر شاه میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف می‌زد کالسکه‌ها همه بهم راه داشت این راه آهن را تازه ساخته‌اند و الی تفلیس يك خط راه آهن است و آمد و رفت همه از این يك خط است بسیار زحمت کشیده‌اند برای ساختن این راه زمینها که همه جنگل و باطلاق و پر آب است خشك کردند این طور زمین و ساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ می‌خورد و سر بالا می‌رود از رودخانه و پلها می‌گذرد بعد روبرو تفلیس باید سرازیر برود باین جهات کالسکه بخار نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ و نیم بیشتر نمی‌رفتیم خلاصه پنجساعت بغروب مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید می‌آمد راه هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم بيك استاسیونی که نزديك شهر کوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد پیاده شده رفتم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه گرجی باش آچق لباس عجیبی داشتند بهمان طرز لباس قشون قدیم قباهای گشاد سرخ سرشان هم مثل عمامه پارچه سرخ بسته بودند در کمرشان يك طپانچه و يك بکده داشتند لباسشان شبیه بلباس زوا و فرانسه و طوایف هندوستان بود اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی کار جبه‌خانه طول بود سوار کالسکه شده راندم شب را ناراحت خوابیدم صبح بسیار زود بشهر تفلیس نزديك شده با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدم کالسکه‌ها ایستاد

رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه رو بازی شدیم هوا بسیار سرد بود بواسطه آمدن باران باد بسیار سردی هم با گرد و خاک میآمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم درب عمارت جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوال پرسیدند که شما کجاست؟ گفتیم با کدخدایان و کلاتر آمده‌ام و نمک که رسم است آوردند و نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته بودند ایستادیم تا نطق رایکنفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در اطاق پرنس اربیلیانف (Prince. Orbilianof) که از شاهزاده های گرجی است با بارون نیکلا که کار گزار خارجه قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربیلیانف را میشناختم هفت سال قبل از این که به بندر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشتیهای جنگی روس با آنجا آمده بود بعد جانشین اطاقها و منازل ما را نشان داده خودش رفت نهار خورده خوابیدیم شهر تفلیس در توی دره و اطرافش کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه (کر) از میان شهر میگذرد در این فصل آبش زیاد نبود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرف است جنوب شهر قدیم تفلیس است روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین گرجیه است این شهر پنجاه سال قبل از این بسیار محقر و کثیف بوده حالا کم کم خانهها و عمارات و مکتب خانهها و کوچههای وسیع سنگ فرش میسازند قلعه کوه قاف که فرنگیان کازیک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو از برف بود روسها راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولاد قفقاز آنطرف کوه و راه مسکو و حاجی طرخان است از خشکی دور تفلیس کوههای خشک است دورتر از شهر جنگل دارد هوای شهر خوب نیست در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است گاهی که باران در اطراف یا شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود هوایش تب و توبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی و گرجی و روسی، داغستانی، چرکس

آلمان، ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه، انگور، امرود، خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین که در همین عمارت منزل ماست از چند اطاق گذشتم يك تالاری بود که بناهای ایران ساخته و کچ بری کرده بودند با آئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالبهای بزرگ و کوچک فراوانی، قاشینی، کرمانی اسباب میز و تخت و غیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پرده های اطاق از قالی بود پارچه های گلدوزی رشتی در متکا و بالش و روی میز و صندلی و غیره بکار برده بودند این اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم بوده است يك خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقاً شکار کرده مثل اینکفرزنده است در گوشه اطاق واداشته اند اگر غفله کسی به بیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوارهای اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر، قداره، تفنگ، طپانچه اسلحه قدیم مثل زره، کلاه خود، زین و برک بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی يك پیسوز قدیم که در ایران سابقاً معمول بود در طاقچه اطاقش بوده همه اطاقها را گشتیم از پنجره اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تغلیس و کوچمه داشت قدری نشسته بعد رفتیم با طاق زوجه جانشین که متصل بهمین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر گرانوگ (باد) است که در شهر کارلسروه آلمان با برادرش نهار خوردم پنج پسر و يك دختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده ساله است اولادش درییلاق بودند اسم زوجه جانشین الگافئودورونا (Olga Feodorowna) است بعد برخاسته با طاق خودم آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین بیازدید آمدند شب را با جانشین بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصر است سفیدکاری يك چهل چراغ برنز داشت که با گاز روشن بود تماشاخانه از صاحب منصبان روس و غیره پر بود همه جهت دویست نفر آدم میگیرد موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند آکت دادند بزبان روسی حرف میزدند خوب خواندند بازی ورق و حکایات خوب نشان دادند بسیار با مزه و با خنده بود زنها و جوانان روسی خوب و

خوشگل بودند يك رقاص فرانسوی هم بود بسیار خوشگل و خوب میرقصید دوسال است اینجا آمده در آخر رقص ملی روسیه را کردند و بعد از آن رقص گرجی که بسیار خوب بود جمعی از گرجی‌ها در دو طرف ایستاده دست میزدند يك نفر طنابك و دو نفر سر نای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ يك دختر يك پسر میرقصیدند شبیه برقصی ایران در بین بازی که پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادری که بالای سکوی باغ زده بودند نشستیم بعضی از زنهای گرجی و غیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردیم در این بین منشی حضور حکیم الممالك صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما تعریف غریبی از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند همینکه ما از کشتی خارج شده بپوتی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند کشتی بخار كوچك روسها را به سلطانیه بچسباند ممکن نمیشد از شدت موج. آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو شکسته بود بالاخره بهزار زحمت کشتی كوچك را نزديك آورده همینکه موج آنرا بلند میکرده است يك لنگه بار از آن کشتی باین کشتی می انداختند یا يك نفر آدم خودش را بکشتی میبرد خلاصه با هزار جان کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت اگر چه ساحل نزديك بود چنان امواج مارا بهوا میبرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه از قله کوه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انقلاب چند ساعت قبل از آن که ما دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف و کزبك به بندر پتروسکی (Petrovski) رفته از آنجا بانزلی برویم و در آن راه اخبار نموده عرام و کالسکه و غیره حاضر کرده بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه در آنست خواستم از باد کوبه سوار کشتی بشوم قرار شد با ده نفر برویم به باد کوبه و سایرین همه از راه پتروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند باد کوبه از آنجا ما هم سوار شده باتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تغلیس مانده بارهائی را

که بچاپاری نمیشد حمل شود با جمعی از همراهان بانزلی برساند روز جمعه در تغلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد .

روز شنبه ششم

امروز بهمن میرزا که از قرا باغ آمده بود بحضور رسید شش هفت پسر بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسه نشستند شهر را قدردی گشتیم گرم بود و گرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهر االی باغ مجتهد که آقا میرفتاح ساخته است اکثر اهل تغلیس نظامی هستند و قزاق قشونی شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحب منصب زیادی از اهل قلم و نظام و غیره ایستاده بودند همه را جانشین معرفی کرد بهمن میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری سر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست و سایرین هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد از شام برخاسته به بالکون عمارت که مثل مهتابی است و بیاباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی ممتازی هم در روی کوه جلوه عمارت کردند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنهای و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در باغ بودند بعد از آتشبازی و رقص قزاقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص نظا نچه می اندازند رفتیم پائین باغ را گردش کردیم بازو بیازوی زوجه جانشین داده بودیم کل خیابانهای باغ را گردش کردیم همه جا نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسیده بود جانشین بما داد خواندیم احوال پرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدردی نشستند مراجعت بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کردند فوت شده است بسیار افسوس خوردم .

روزیکشنبه هفتم

باید از تغلیس برویم بیاد کوبه صبح زود برخاسته نهار خوردم معتمدالملک و شاهزاده ها هم امروز از راه پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم

جانشین و همه صاحبمنصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود
 یهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت
 زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری رانندیم همه جارودخانه (کرماند) در دست چپ
 بود اما کم کم از ما دور میشد کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که
 سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد و خاک غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر
 در طر فین راه بهیچوجه آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه خاکی دلگیر
 بود مگر در هر دو فرسنگی يك چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از
 تفلیس تا قریب شش فرسنگ ساخته ريك ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما
 راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است در چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه ها را
 عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره قزاق و مسلمان حاضر بودند که سواره را هم
 عوض میکردند در چاپارخانه آل گت بزبان ترکی یعنی بگیر برونهار حاضر کرده
 بودند یک ساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز رانندیم مهتاب بود از
 يك رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانه (آل گت) پلی داشت ملحق به (کر) میشد سه
 ساعت از شب رفته برودخانه (اغستفا) رسیدیم رودخانه بزرگ است اما درین فصل آب
 کمی داشت چاپارخانه اینجا را هم باسم رودخانه موسوم کرده اند آن طرف رودخانه
 چاپارخانه بود که باید شب را بخوابیم دوسه اطاق داشت شام خوردم گرم بود
 گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز
 از راه ایروان آمده دو روز هم همین جا بوده است قدری از اخبار طهران و غیره صحبت
 کرده بعد رفت صبح هم میخواست برود تفلیس .

روز دوشنبه هشتم

باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد
 و خاک بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق تاتار است این قزاقها همه مسلمان و
 چهار پنجهزار خانوار هستند اما از خانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود طرف دست

راست از نزدیک رشته کوهی بود که از پشت آن میرود الی دریاچه کوکجه ایروان دست چپ هم یک رشته کوه خاکی خشکی ازدور پیدا بود رسیدیم بچاپارخانه حسن سو از اینجا بآن طرف خاک و محل طایفه شمس الدین لو است این طایفه هم پنج شهزار خانوار هستند حسن سورودخانه است آب بسیار کمی داشت قدری که رفتیم بچاپارخانه طاوس جای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه از طوایف آن حول و حوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمعاً حتی بچه های کوچک اسلحه دارند همه این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه شکور اینجاها دیگر طایفه شمس الدین لو تمام میشود جزء گنجه است روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین قلعه میگذشت آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است این صحراها هم همان طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بچاپارخانه (قره یی) از آنجا رانده دو ساعت بمانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه در زکم آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سواره و بزرگان دیگر تا نیم فرسنگی شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغات است و توی شهر خانه های پست محقر قلعه قدیم گنجه که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاک ریز بسیار معتبر داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما حالا بسیار کم آب است پلی تازه ساخته اند آن طرف رودخانه محله فرنگی و ارمنی است این طرف مسلمان. خانه ها کم در محله فرنگیهاست منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقریست در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت جمعیت این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیامد.

روز سه شنبه نهم

باید برویم به توریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات گنجه گذشته به صحرا افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم دور شد نیم فرسنگ دورتر از شهر در سواره مقبره شیخ

نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود بعد رسیدیم به کورک چای که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بی آب است که بطرف شکی کشیده است خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچاپارخانه قارقلی چای از آنجا بچاپارخانه منکی چاوور رسیدیم که در کنار رودخانه کر است برای ما آلاچیتی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدراعظم و غیره از برك درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزاده‌ها و غیره با عراده جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از ما دور مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یکماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته آوردند مستأجر رود مزبور جوانی ارمنی و آنجا حاضر بود اجاره شیل اینجا جزء اجاره شیلان سالیانست رود کراینجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم بیش از یک ذرع نبود دو کشتی بهم بسته رویش تخته بندی نموده فرش کرده یک طناب قطوری از این طرف بآن طرف کشیده بودند اسباب مختصری میان کشتی بود بسته يك ديرك بزرگ طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بآن طرف میرساند اول کالسکه‌ها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم و غیره با بارها آمدند براه افتادیم الی منکی چاوور خاك گنجه بود آن طرف آب خاك شکی است رشته کوه دست چپ هم همانطور کشیده بود اما حالا بآن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوه‌های داغستانست و شهرشکی هم در دامنه همان کوه افتاده است در قلعه کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهرشکی که حالا روسها (نوخا) میگویند پنج شش فرسنگ راه است بعضی جاهای زمین جنگل است بعضی خار بعضی بوته گز بعضی خاك خالی از توی کالسکه که به چاپاری میرفت تفنگ می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبزه قبا میگویند زدم رسیدیم بچاپارخانه چاق‌لو که در محال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم از آنجا سوار شده بچاپارخانه عرب رفتیم باز از محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته بتوریان چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوه‌های داغستان و

شکی میآید و در این صحراها زراعت میشود از تغلیس تا اینجا آبادی هیچ ندیدم بجز چاپارخانه‌ها و اسم محالات دیگر رسمی از آبادی و ده دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار گرم و پرپشه بود لابد آلاچیق زده بیرون خوابیدم بعضی از بیک‌زاده‌ها و اعظم شکی آمده بودند .

روز چهارشنبه دهم

صبح زود برخاستم حکام گنجه و شکی و غیره مرخص شده رفتند رانندیم دست راست جلگه بود محال آق‌داش که ارش هم میگویند و جزء شکی است در آنجا واقع است باغات و دهات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود قدریکه رفتیم محال آق‌داش تمام شد بچاپارخانه کول‌چای رسیدیم حاکم کل باد کوبه و شیروانات چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود جوان بسیار مؤدب خوبی است اسمش استراسلسکی (Stracelski) ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام بملاقات ما آمده بودند قدری با آنها صحبت شد رانندیم دست راست باز جلگه وسیعی است که جزء شیروانست و از رودخانه کول‌چای مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصل خیز است اما گرم سیر دست چپ همان رشته کوه همه روزه است بچاپارخانه قره‌یازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره‌مریان و یکم‌خانه و کرد کند که از رعایای روس هم آنجا نشانده اند دیده شد این دهات چندان معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه (کولولو) نهار آنجا خورده شدویخن که سابقاً حاکم شماخی بود و در اوقات سفر ما برشت با (قولی بکن) حاکم باد کوبه بآنجا آمده بودند دیده شد بهمانطور فربه است خانوار روس آنجا مینشینند بعد از نهار سوار شده رانندیم از رودخانه (کردما) گذشتیم آب کمی داشت ده پادار و کلاغیلو دیده شد جزء شیروان است این رودخانه‌هایی که نوشتم همه از کوه‌های داغستان که پشت همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هر کجای این کوه دره و مخرجی دارد این آبها از آن دره گذشته بجلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه اقسو که ده بسیار

معتبریست و باغات زیاد از انار و انجیر و غیره دارد بسیار شبیه است بده (کند) طهران اما باغات کند از این زیادتر و معتبرتر است رودخانه اقسو از وسط باغها میگذرد قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه است طرف مغرب رودخانه محال حواوز و مرقش محال قشون است که جزء شماخی است خلاصه دکان میوه فروشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از آنجا پیچ و خم میرویم روبشمال و بالای همان کوه دست چپ از همین دره سر بالا رفتیم اول بنظر کوه کوچکی می آمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته بودند کالسکه واسبها براحت می رفتند کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قلعه کوه بانظر الی باد کوبه همه کوهستان است سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه (شرادیل) قدری مکث کرده باز سوار شده رانندیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدم دوپسر (ویخمن) یکی پنجساله دیگری هفت ساله با لباس چر کسی دم در با زن ویخمن ایستاده بودند علمای اسلام صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی شیروانی است مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقاً حاکم نشین شماخی بوده حالا، لالایف خریده است مشرف است بهمه شهر شماخی محله آرامنه و فرنگیها در بالای تپه و محله مسلمانها توی دره و پائین است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقاً بسیار شهر معتبری بوده حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رودخانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر می آید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد رضا نام ساخته است بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیروانی و

اولادش در آنطرف شهر روی تپه واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد از تخته ساخته اند

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بنیاد کوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده بودند رانندیم تا به پست و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار ایلات در این دره های خشک دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانه اول که آجی چای است آب تلخی دارد بعد چاپارخانه مرزی که دهی است بزرگ روسها مینشینند بعد چاپارخانه نقی کریی بعد چاپارخانه جنگی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه هلتما بعد چاپارخانه ارباب رودخانه هم داشت که بهمین اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی بعد شهر باد کوبه الی باد کوبه جمیع راه خشک و بد که باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد محال قبرستان میگویند واقعاً اسم بامسمی است بعینها قبرستانست خلاصه حاکم شهر باد کوبه با سواره و غیره باستقبال آمد در چاپارخانه سرائی پیاده شده نزدیک غروب بود. نماز خوانده سوار شده دو ساعت از شب گذشته وارد شهر باد کوبه شدیم چون معدن نقط در باد کوبه است امشب همه جا را از صحرا و شهر چراغ نقط روشن کرده بودند اگر چه شب بود و شهر باد کوبه را درست ندیدیم اما در مهتاب معلوم بود که خانه های قشنگی که تازه بسبک فرنگستان ساخته اند در کنار دریاست عمارت حاکم هم لب دریاست خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوات میفرستادند رسیدیم پهای عمارت حاکم موزیک میزدند پیاده شدم اول کولونل یزاک را دیدم معلوم شد کشتیها با همراهان و مسافرین راه پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند حاکم باد کوبه صاحب منصبان نظامی و قلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرگ تالب دریا میاید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین کشتی رسیدیم حاکم باد کوبه و غیره آمده مرخص شدند شاهزاده ها و غیره

بکشتی موسوم به شاه سوار شدند صدر اعظم و عمله خلوت و کولونل بزاك و پرنس منچکوف و بیگلروف در کشتی ما بودند همان دریا بیگی هم بود نیم ساعت بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میوزید شب را خوابیدم

ولایت شکی و شیروان و غیره شترهای خوب دارد. بار عراده اینجاها معمول است به گاو میش و غیره میبندند اما (تکر) چرخ عراده ها از چوب ضخیم و بی آهن است .
روز جمعه دوازدهم

نزدیک به عید مولود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوات و السلام است باید بانزلی برویم صبح برخاستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دوسه فرسنگ بانزلی مانده همه لباس رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و غیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم مایوس نبودیم رانندیم تا رسیدیم بلنگر گاه يك کشتی جنگی روسیه موسوم به بخارا از عا شوراده برای احترام ورود ما آمده بود با دوربین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار باعث وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقعی است. يك کشتی بادبانی تجارتی هم که آنظر فتر لنگر انداخته بود بهمانطور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگر گاه کشتی جنگی با هزار صعوبت چند تیر تویی انداخت برج انزلی و مردمی که در کناره بودند همه پیدا بودند لیکن چون کشتی بزرگ زیاده از این نمیتواند پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار کوچک مخصوص ما که در انزلی است آمده ما را بخشی ببرد و با این طوفان شدید امکان نداشت. لابد مایوساً از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت پایین آمده رفتیم باطاق لباسها را کنده با کمال دلنگی تن بقضا داده نشستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را در بین کنند باقی واستفراغ مخلوط کردند هر کس در گوشه ای افتاد که قدرت برخاستن نداشت دو ساعت بغروب مانده بود باران هم

شدت میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان حرکت میکرد که متصل سر دکل از اینطرف آنطرف بآب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان کج میشد که چیزی نمیتوانست بر روی هم میریخت باصداهای مهیب بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا باران شدید زیر دریا کشتی پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تحتهای کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده بود که پای آدم بهیچطور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو قدمی پیداست و شخص باین حالت باشد و لابد شود که اگر سه روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندرجز یا لنگران این همه نوکر و غیره که بانزلی آمده اند چه بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت که حد وصف ندارد و مزاجم قدری متقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و گرما باد بسینه میخورد سرفه میکردم شب و روز هم ابداً خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل هم باران شدید میآمد

روز شنبه سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمانطور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاهزاده ها نشسته بودند از عقب رسیده لنگر انداخت تا شب بهمانطور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت خوابیدم یکبار قال و مقال شد گفتند کرجی آمده است برخاسته دیدم يك کرجی با دوازده نفر داوطلب شده آمده اند که از ما خبری ببرند بانزلی. دریا هم رو بآرامی است قدری خوشحال شدیم معتمد الملك جواب کاغذیکه باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر آمد مهدیقلیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند هوا رو بخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب در آمده میاید تا کشتی رسید بنزدیک این کشتی حالا بسیار مشکل است رفتن از این کشتی بآن کشتی قدری دور تر این

نگاهداشته اند اول کرجی مارا آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده رانندیم برای
 کشتی بخاریکطوری دست مارا گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه
 شکر باری تعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله انزلی شدیم اشخاصیکه از طهران
 ورشت آمده بودند بحضور آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را هزار مرتبه کردم
 شب آتشبازی مفصلی شد و براحت خوابیدم الحمد لله تعالی. ~

حسب الامر قدر قدرت همایون شاهنشاه روحی و روح العالمین فداء درد دارالطباعه
 دولتی این سفر نامه همایونی را خانزاد دولت علیه محمد حسن بطبع رساند
 تم بالخیر فی ششم صفر المظفر

سنه ۱۲۹۱

پایان



۱۰۵۰